Rahe Tudeh
# راه توده
همراه ضمیمه –۴۸ صفحه
دوره دوم «۱۱۳» آذرماه ۱۳۸۰

## ایران بعد از سقوط طالبان!

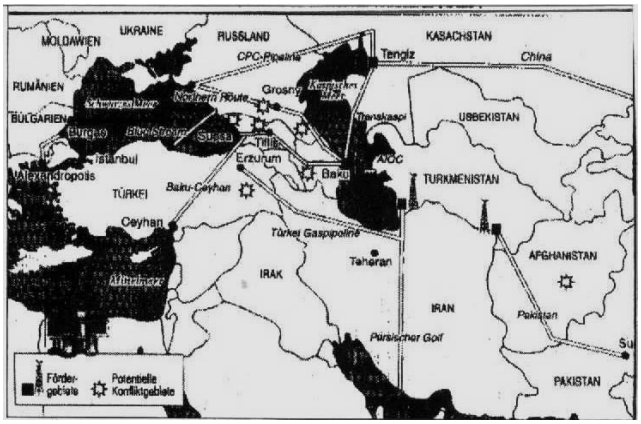


**جغرافیای منطقه برای تحقق این نقشه تغییر می‌کند!**

## گفتگوی رادیوئی سردبیر راه‌توده

## مخالفان اصلاحات

## تا حد واگذاری پایگاه نظامی به امریکا حاضر به مذاکره‌اند!

## در هر نظرسنجی و رفراندومی این سئوال مطرح است:

# جمهوریت یا حکومت؟

## مردم یکبار دیگر انتخاب خواهند کرد!

جنبش عمومی مردم ایران برای اصلاحات و تحولات، بر سر یکی از گذرگاه‌های مهم چند سال اخیر خود قرار گرفته‌است. **مخالفان اصلاحات** که یقین دارند این جنبش در صورت پیروزی، ثروت را همراه قدرت از آنها باز خواهد ستاند از هیچ حیله و جنایتی برای جلوگیری از سقوط خود رویگردان نیستند. آنها پنجسال توطئه بی‌وقفه علیه دولت منتخب مردم را اکنون می‌کوشند با معاملات پشت پرده با امریکا پیوند زده و مافیای اقتصادی–حکومتی خود را حفظ کنند. آنها بدرستی می‌دانند که برای چنین خیانت ملی ابتدا باید اختناق سراسری در کشور بوجود آورند، اخبار را کنترل کنند و جلوی رشد آگاهی مردم را بگیرند. تا وقتی مطبوعات در صحنه‌اند (گرچه در حد بسیار ضعیف شده کنونی)، صدای نمایندگان مجلس ششم (گرچه محتاط و بیم زده) در فضای مجلس می‌پیچد و تا زمانی که دولت کنونی (علیرغم تعلل‌های ناشی از ائتلافی که به آن تحمیل شده) بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی را در اختیار دارد، شرایط مطلوب و ضروری آنها برای چنین زدوبندی فراهم نخواهد شد و به همین دلیل نیز ابتدا باید از سد مطبوعات، مجلس و دولت عبور کنند و سپس شمشیر به سینه جنبش فرو کنند. این کشاکشی است که در تمام ۵ سال گذشته جریان داشته و اکنون با سقوط طالبان و رسیدن امریکا به دروازه‌های ایران بر شدت و سرعت آن افزوده شده‌است.

**در جبهه حکومتی اصلاحات**، متزلزل‌ترین متحدان این جبهه نه تنها مصمم و مشوق برداشتن گام‌های بلند و عملی برای عبور از این گذرگاه نیستند، بلکه بیراهه‌هائی را برای عبور از این گذرگاه پیشنهاد می‌کنند که نه تنها پاسخگوی نیازهای جنبش مردم نیست، بلکه در عمل خنجری است بر پشت طرفداران قاطعیت بیشتر در برابر مافیای اقتصادی–حکومتی، در درون جبهه دولتی–حکومتی اصلاحات. از آن جمله‌است طرح خود تعطیلی مطبوعات، استعفای دسته‌جمعی از مجلس و کناره‌گیری از دولت!

تمامی پیشنهادهای بالا، حتی اگر از ستاد توطئه علیه جنبش به درون جبهه طرفداران حکومتی اصلاحات (موسوم به دوم خرداد) رسوخ داده نشده باشد، نتیجه عملی آن به سود دشمنان جنبش و به ضرر طرفداران جنبش در داخل حاکمیت تمام خواهد شد.

**سومین ضلع** این مثلث مردم جان به لب رسیده ایران است، که برای خاتمه بخشیدن به حاکمیت غارتگران اجتماعی، زدوبند کنندگان با قدرت‌های خارجی، ارتجاع مذهبی–مالی و طرفداران جمع کردن دفتر جمهوریت در ایران و احیای نوعی از سلطنت تحت نام "حکومت اسلامی" مقاومت می‌کند. این ضلع سوم دژ استوار جنبش کنونی است. پیروزی طرفداران حکومتی اصلاحات درگرو پیوند جسورانه با این جنبش است. همچنان که پیروزی مخالفان اصلاحات در گرو درهم شکستن این جنبش است. با کمال تاسف، آن کوششی که برای به انحراف کشاندن جنبش، کنترل و سرکوب آن از سوی مخالفان اصلاحات مشاهده می‌شود، در جبهه طرفداران حکومتی اصلاحات برای برقراری پیوند مستقیم با جنبش دیده نمی‌شود و طرح‌های انفعالی یاد شده در بالا از درون همین تردید و تعلل بیرون می‌آید. **( ادامه در صفحه ۲)**

## خطر
## زدوبند با امریکا برای جنبش مردم
(ص۴)

## آنها که حرف در دهان رهبر می‌گذارند!
(ص ۹)

## بنیاد "الزهرا"
## در جمهوری اسلامی
(ضمیمه)

## جام جم
## روزنامه‌ای برای کودتا
(ص ۵)

## «جنگ»
## پشت دروازه‌های ایران
(ص ۴)

## درهر نظر سنجی و یا رفراندومی، مردم به این سئوال اساسی پاسخ خواهند داد:

# جمهوریت یا حکومت؟

ما نیز تفاهم داریم که مهم‌ترین و محوری‌ترین پرسشی که قطعا باید برای آن پاسخی همه جانبه یافت آنست که راه‌کارهای عبور از گذرگاه دشواری که جنبش در آن قرار گرفته چیست؟ با در نظر گرفتن امکانات و موقعیت طرفداران حکومتی اصلاحات چه انتظاری از آنها وجود دارد و چنانچه آنها نتوانند به هر دلیلی- به این انتظارات پاسخ دهند کار رهبری و هدایت جنبش به کجا ختم خواهد شد.

وقتی از رهبری و هدایت صحبت می‌شود و نه از شکست جنبش (نکته بسیار مهمی که اغلب در ارزیابی‌های مرحله کنونی گذار جنبش و تحولات فراموش می‌شود،) به آن دلیل است که ناتوانی در رهبری جنبش و یا ناکارآمدی شیوه‌های بکار گرفته‌شده تا این لحظه، هرگز به معنای حل تضادهای موجود در جامعه نیست. تا این تضادها حل نشود، بحران همه جانبه موجود در کشور خاتمه نمی‌یابد و تا بحران خاتمه نیابد جنبش مردم وجود و حضور عینی خواهد داشت.

در واقع، علمی‌ترین پاسخ آنست که «**جنبش رهبران را می‌آفریند و نه رهبران جنبش را**»

بزرگترین و استراتژیک‌ترین اشتباه مخالفان اصلاحات، که تصور می‌کنند می‌توانند با بستن مطبوعات، دستگیری این و آن، یورش به احزاب و حتی سازش‌های خیانت آمیز با امریکا جنبش را خاموش کرده و قدرت و ثروت خویش را حفظ کنند در همین نکته اساسی نهفته‌است. یعنی در عدم درک و پذیرش بحران همه جانبه‌ای که فارغ از کشاکش‌های حکومتی در جامعه وجود دارد. کشاکش‌هائی که خود نیز تابع و برآمده از دل همین بحران و تضادهای موجود در جامعه است. اگر بحرانی وجود نداشت، رهبرانی هم پیدا نمی‌شدند و اگر نبردی را در حاکمیت شاهدیم زمینه‌های آن را در دل جامعه بحران‌زده کشور باید جستجو کنیم، نه در فراز و فرود موضع‌گیری‌های جناح‌های حکومتی و عقب و جلو شدن مخالفان حکومتی اصلاحات.

بنابراین، بحث بر سر شناخت جنبش، خواست‌های آن و امکانات عبور از این مرحله‌است، نه بر سر قدرت مخالفان و یا در خود غرق شدن جنبش. بحث پیرامون رهبری جنبش و توان یا ناتوانی اصلاح طلبان حکومتی برای هدایت جنبش از همینجا آغاز می‌شود، همچنان که انگیزه‌های مخالفان جنبش از یورش به احزاب و سازمان‌ها، نهادهای مردمی، مطبوعات و حتی مجلس و دولت از همینجا ناشی می‌شود. یعنی جلوگیری از رشد رهبران و تلاش برای بی سر کردن جنبش.

### زمینه‌های بحران و انگیزه‌های جنبش

وقتی از رکود صنایع، خوابیدن چرخ تولید و یکه‌تازی سرمایه‌داری دلال و تاجرپیشه صحبت می‌شود، باید بخاطر آورد که مطابق آمار رسمی و اعلام شده از سوی بانک مرکزی، در سال ۷۹ میزان نقدینگی در کشور بالای رقم **۲۴۹۱۱۰ر۷** میلیارد ریال است و این نقدینگی تا چرخش پایگاه طبقاتی حاکمیت از سرمایه‌داری تجاری درهم کوبیده نشود و تولید در کشور در اولویت قرار نگیرد، این نقدینگی همچنان به رشد خود ادامه داده و به نقش خود بعنوان چتر حامی مخالفان اصلاحات ادامه خواهد داد.

وقتی از جنبش جوانان و رکود در تولید یاد می‌کنیم، این امر کامل نیست مگر به رقم بیکاری در کشور و بحران عظیمی که از این بابت در کشور در حال شتاب است توجه کنیم و ظرفیت‌های جنبش کنونی را در نظر بگیریم. در پنج سال آینده، با در نظر گرفتن رشد جمعیت کشور- هر سال ۲ میلیون نوزاد- ظرف پنجسال آینده رقم بیکاران کشور به قریب هشت میلیون خواهد رسید. بی شک این رقم عمدتا شامل حال شهرهای ایران می‌شود، چرا که در روستاهای ایران دست یابی به آمار بیکاری تقریبا ناممکن است، هر خانواده‌ای که یک قطعه زمین برای کشاورزی دراختیار دارد، دارنده کار محسوب می‌شود!

این بیکاری و رکود تولید، در شرایطی است که هنوز ورود اقلام قابل‌توجهی کالا از خارج به کشور ممنوع است و با ورود ایران به سازمان تجارت جهانی این ممنوعیت نیز برداشته خواهد شد و رکود در صنایع موجود و تولید محدود آنها دامنه بیکاری در کشور را افزایش خواهد داد.

برخی نویسندگان مطبوعات داخل کشور، که اتفاقا بنام اصلاحات هم مقاله می‌نویسند و روی جنبش جوانان حساب ویژه می‌گشایند، این واقعیات، یعنی حقیقت تلخ بیکاری، نیاز به اشتغال و تشکیل زندگی و نگرانی از آینده را در نحوه گفتمان بخشی از جوانان کشور جمع کرده و بازشناسی جنبش جوانان را یادگیری لغات و اصطلاحات در محاوره خیابانی این جوانان توصیه می‌کنند!

کسانی در میان اصلاح طلبان حکومتی در مقابل این نوع نظرات قرار گرفته و اندیشمندانه نورافکن‌ها را روی بخش وسیعی از جوانان سرگردان و بی‌آینده و بخش اندک‌تری از لمپن‌های کم سن و سال در کشور روشن می‌کنند. آنها توجه می‌دهند که با از بین رفتن همه امیدهای مردم و سرکوب احزاب و سازمان‌ها عملا راه برای بناپارت اسلامی گشوده می‌شود. خوشه چین در کمین نشسته‌ای که می‌تواند بجای شنل ناپلئون، عبای زرد رنگ نائینی به تن داشته باشد.

ما با نظر این دسته از نیروهای واقع بین و طرفدار اصلاحات در درون حاکمیت موافقیم و نگرانی‌های آنها را تائید می‌کنیم، اما درعین حال واقعیات برشمرده در بالا را پیرامون بحران اجتماعی و ریشه‌های جنبش نیز در نظر داریم و معتقدیم چنین بناپارت‌هائی در جمهوری اسلامی کلوخی خواهند بود که در دیگ جوشان جنبش بسرعت از هم باز خواهند شد، حتی اگر بزرگترین حامی جهانی، یعنی امریکا را نیز با خود داشته باشند.

جامعه‌ایران، علیرغم آنکه نسل جوان کشور انقلاب ۵۷ را ندیده‌اند، اما نباید فراموش کرد که آنها در فضای باقی مانده از انقلاب ۵۷ در کشور ما تنفس کرده‌اند و هر معیار و ارزشی در جامعه امروز ایران، حتی بی‌آنکه آشکارا به چشم آید، متاثر از این انقلاب است.

در همین ارتباط است که ما باز هم یادآور می‌شویم که تا وقتی مخالفان اصلاحات و جنبش کنونی مردم ایران، که ما آنها را خائن به آرمان‌های انقلاب ۵۷ می‌شناسیم، مجبورند پشت شعارهای انقلاب ۵۷ پنهان شوند و برای فریب مردم از این شعارها استفاده کنند، در عمل اسارت خود را در بازمانده‌های آن انقلاب تائید می‌کنند. بر همین پایه‌است که در تمام ۵ سال گذشته راه‌توده، بعنوان سخنگوی مشی وسیاست توده‌ای بر این توصیه خود پای فشرده و همچنان پای می‌فشارد که دفاع از آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ و بردن همین آرمان‌ها به میان نسل جدید، سرانجام حاکمیت پشت کرده به آن انقلاب را ناچار خواهد ساخت تا نقاب از چهره برداشته و عریان در برابر مردم قرار گیرند. یکی از شگردها وتاکتیک‌های مخالفان اصلاحات، آنست که آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ را

با اهدافی که در سال‌های اخیر از خود در آورده و جانشین آن آرمان‌ها معرفی می‌کنند مخلوط کرده و تمام سیاه کاری و غارتگری خود را عین انقلاب معرفی می‌کنند. آنها به این طرق می‌کوشند انقلاب و تحول را چنان از دستور کار و خواست مردم ایران خارج سازند که وقتی از پشت نقاب در آمده و علیه آن انقلاب شعار دادند مردم اعتراضی نداشته و تصور کنند همه مشکلات کشور نه بر اثر چیرگی آنها بر سرنوشت انقلاب، بلکه از خود انقلاب بوده‌است!

حمله به برنامه ضد ملی تعدیل اقتصادی و افشای غارتگری، آقازاده پروری، برباد دادن منافع و منابع ملی کشور و جنایاتی که طی ۱۲ سال گذشته در کشور صورت گرفته، نه از موضع ناتوانی در مدیریت کشور، بلکه از موضع گرفتن گریبان برباد دهندگان دستآوردهای انقلاب باید صورت گیرد. همچنان که هر نوع نقدی نسبت به دوران دوم جنگ با عراق، کشتار زندانیان، بستن فضای سیاسی کشور، حمله به احزاب و سازمان‌های سیاسی، گنجانده "ولایت فقیه" در قانون اساسی، تغییر قانون اساسی و تبدیل ولایت فقیه به ولایت مطلقه فقیه، پیش کشیده شدن روحانیون ساواکی در نیروهای نظامی، حوزه‌ها، بیت رهبری، مجمع تشخیص مصلحت، مجلس خبرگان و ... همگی باید از موضع دفاع از انقلاب ۵۷ و افشای خیانت به آن صورت گیرد. بحران کنونی در کشور ناشی از خیانت به آرمان‌های انقلاب ۵۷ است و جنبش کنونی نیز در ادامه آن انقلاب و برای جلوگیری از نابودی کامل آنست. شکست انقلاب، شکست انقلابیون است!

حاصل ۱۲ سال اجرای برنامه تعدیل اقتصادی و باصطلاح دوران سازندگی ویرانه‌هائی که براثر ادامه جنگ با عراق ببار آمد و خزانه کشور را بر باد داد، در عامه فهم‌ترین نتیجه گیری، یعنی ۱۷ هزار کشته در طول سال ۷۹ در جاده‌های نابود شده کشور، که رقم یک میلیون کشته، معلول و مفقود آن جنگ را کامل می‌کند!

مرکز آمار ایران رسما اعلام کرده‌است که ۱۵ در صد مردم ایران در فقر مطلق به سر می‌برند و ۲۵ در صد جزو فقرای گروه‌های کم در آمد به حساب می‌آیند و به این ترتیب مجموع فقرای کشور، اعم از نسبی یا مطلق ۴۰ در صد است.( مراجعه کنید به روزنامه حیات‌نو ۲۷ر۱ر۸۰)

نشریه "اطلاعات اقتصادی" می‌نویسد: فقط ۳۰ در صد از جمعیت ایران به زندگی بالاتر از خط فقر دست یافته‌اند، ۲۵ در صد قدرت تامین مقدار کافی غذای روزانه خود را ندارند و ۵ در صد از جمعیت کشور دارای زندگی‌های افسانه‌ای می‌باشند.(اطلاعات اقتصادی ۲۰ر۵ر۸۰) و این همان ۵ در صدی است که بر مقدرات کشور و انقلاب ۵۷ حاکم شده وجنبش کنونی مردم ایران علیه این ۵ در صد بپا خاسته‌است. آن ۴۰ در صد، ۳۰ در صد و ۲۵ در صدی که مطابق آمار رسمی در بالا بر شمرده شد، عملا و ضرورتا باید در یک جبهه واحد علیه آن ۵ در صد حاکم متحد شود. تمام قدرت جنبش در این اتحاد است و تمام ضعف آن نیز در پراکندگی این صف. کسانی که نسبت به آینده جنبش ابراز نا امیدی و یاس می‌کنند باید این واقعیات را در نظر بگیرند. مخالفان اصلاحات چاره‌ای جز دفاع از منافع و قدرت حکومتی خود ندارند، همچنان که جنبش مردم چاره‌ای جز به زیر کشیدن آنها از حاکمیت ندارد. نبرد طبقاتی در هیچ دوره‌ای از تاریخ مدون بشریت اهل مجامله و شوخی نبوده‌است. اینست آن نکته‌ای که باید نه تنها آن را مطابق آمار پذیرفت، بلکه با تمام وجود آن را بر اساس پایگاه‌ها و گرایش‌های طبقاتی درک کرد و براساس آن وارد میدان شد. بخش عمده‌ای از تعلل‌ها، کوتاهی‌ها و واماندگی‌های اصلاح طلبان حکومتی در درک ناقص از این واقعیت ناشی می‌شود.

به جامعه ایرانیان خارج از کشور و مهاجرین سیاسی نیز باید با همین ظرفیت نگاه کرد، نه آنگونه که توطئه گران در کنفرانس برلین ترتیب دادند، نه آنگونه که در روزنامه کیهان بدان پرداخته می‌شود و نه آنگونه که سلطنت خواهان خارج از کشور بدان پرداخته و آن را نیروی خود معرفی می‌کنند. این نیرو نیز بعنوان نیروئی در کنار جنبش و نیروی ملی کشور مطرح است و باید کوشید پیوند آن را با داخل کشور هرچه بیشتر برقرار کرده و در یک جبهه، در کنار جبهه گسترده‌ای که ۹۵ در صد جمعیت ایران را شامل می‌شود جائی برای آن جستجو کرد. جامعه ایرانی خارج از کشور، بیشترین تحصیل کردگان علمی را در میان کشورهای جهان دارد. (آمار صندوق بین‌المللی پول)

ضرورت پایان بخشیدن به حاکمیت طبقاتی ۵ در صد از جمعیت کشور، نه تنها خواست جنبش، بلکه نیاز بقای موجودیت ایران است. هر روز تاخیر در مبارزه با این حاکمیت و تاخیر در تیز کردن سلاح جنبش برای مقابله نهائی با این حاکمیت، یک روز تاخیر در نجات کشور و نجات منافع ملی کشور است. وقتی اداره گذرنامه جمهوری اسلامی اعلام می‌کند که در سال ۸۰ نزدیک به ۲۲۰ هزار نفر از نخبگان علمی و صاحبان سرمایه ایران کشور را ترک کرده‌اند، باید بخاطر آوریم که این تنها بخش بسیار اندکی از عوارض ناشی از ادامه حاکمیت ۵ در صدی موجود بر کشور است، که با شعار فاشیستی "خودی" و "غیرخودی" جیب ۹۵ درصد از جمعیت کشور را بعنوان "غیرخودی" خالی می‌کند. فساد در آنجاست، آقازاده‌ها در آنجا رشد کرده‌اند، آقایان در درون همان دایره ۵ در صدی لانه کرده‌اند، جنایت و زدوبند خارجی از درون همین ۵ در صد بیرون می‌آید.

آنچه که بعنوان تاخیر و تعلل از آن یاد می‌کنیم و آنچه را که بعنوان پیشنهادهای انفعالی ( نظیر ترک دولت، زمین گذاشتن قلم در مطبوعات، خود تعطیلی مطبوعات و خروج از مجلس) قاطعانه با آن مخالفت باید کرد، معطوف به این ظرفیت جنبش عمومی مردم ایران است. این جنبش تردید، انفعال و تعلل را نمی‌پذیرد، بلکه خواهان تهاجم به سنگر ۵ صدی حاکمیت است. اینکه حاکمیت ۵ درصدی چگونه توطئه می‌چیند و به اجرا می‌گذارد هرگز عجیب و غیرمترقبه نیست، چرا که از منافع طبقاتی خود در حاکمیت دفاع می‌کند، آنچه که عجیب است ادعای رهبری جنبش مردم و خالی‌کردن شانه خویش از زیر بار مسئولیتی است که ای بسا به قیمت جان هم تمام شود، اما آنکه وارد میدان می‌شود گریزی از آن نباید داشته باشد. یک گورستان در خاوران تهران از آرمان‌خواهان و ایستادگان بر سر آرمان‌های مردمی و توده‌ای ساخته‌اند! اما آرمان‌ها را نتوانسته‌اند در کنار آنها به خاک بسپارند. اینست آن نکته‌ای که باید عمیقا درک شود. اگر کسانی در حاکمیت و پیرامون آن نتوانند چنین گامی را بردارند و حتی اگر ناپلئون‌های عبا بر شانه بتوانند برای زمانی اندک بر گُرده جنبش سوار شوند، تضادها و بحرانی که جنبش از درون آن بیرون آمده رهبران و راه‌های دیگری را برای عبور به جلو پیدا خواهد کرد. بجای انفعال و عقب نشینی باید جسارت برداشتن گام‌های بلند را تقویت کرد و از مردم طلب یاری کرد. بجای ترک مجلس می‌توان در مجلس متحصن شد، بجای ترک دولت می‌توان اعلامیه دولتی صادر کرد، بجای تعطیل روزنامه می‌توان بیانیه افشاگرانه در باره توطئه علیه مطبوعات را منتشر کرد. بجای بحث‌های پراکنده در مجلس و دولت و مطبوعات می‌توان و باید دست به افشاگری‌های جسورانه اقتصادی زد، حتی اگر کسانی از صفوف جبهه خودی در تیررس این افشاگری‌ها قرار گیرند. مردم از این گام‌ها حمایت عملی خواهند کرد! تاکتیک‌های جدید مبارزه مسالمت آمیز را باید به میدان آورد. اگر قرار باشد رفراندومی در کشور انجام شود، این رفراندوم باید بر مبنای دو خواست مردم و جبهه مخالفان جنبش مردم صورت گیرد. یعنی **جمهوریت** که خواست مردم است و **حکومت** که خواست حاکمیت ۵ در صدی است. با جسارت تمام می‌توان طرح جمعیت موتلفه اسلامی برای حذف جمهوریت و برقراری حکومت را به رفراندوم گذاشت. این گامی است که ابتدا مخالفان اصلاحات برداشتند و در میان سکوت طرفداران اصلاحات گام به گام تاکنون به پیش برده‌اند. چرا نباید آن را علنی کرد و به رفراندوم گذاشت، تا تکلیف **انتخاب** و **انتصاب** هم به سود خواست مردم، که چیزی جز **جمهور مردم** نیست یکسره شود.

## ستاد تفتیش مطبوعات طرح یورش به روزنامه‌ها را در اختیار دادگستری مرکز گذاشته‌است!

# مطبوعات و مجلس قربانی زدوبند با امریکا و اسرائیل خواهند شد؟

**ستاد تفتیش مطبوعات ۱۵۰ کارمند دارد که زیر نظر موسسه کیهان و تحت رهبری یک شورای سه نفره مرکب از دو تواب سازمان پیکار و سازمان مجاهدین خلق و یک عضو شورای سردبیری کیهان کار می‌کند.**

دور تازه‌ای از تهاجم به مطبوعات در ایران، در حال تکامل و اجراست. این تهاجم با هدف بستن هر چه بیشتر فضای سیاسی کشور، تشدید سانسور اخبار و پیشبرد مذاکراتی همه جانبه با امریکا، از سوی جبهه مخالفان اصلاحات سازمان داده شده‌است.

دیدار نماینده رهبر در سازمان ملل متحد "نژاد حسینیان" با نمایندگان کنگره امریکا در یک میهمانی را می‌توان سرآغاز این مذاکرات ارزیابی کرد. طراحان و مذاکره‌کنندگان با امریکا، که می‌خواهند در پشت پرده با امریکا و اسرائیل (در حد واگذاری برخی فرودگاه‌های ایران به ارتش امریکا) به تفاهم برسند، مجلس کنونی و مطبوعات را مزاحم کار خود می‌دانند و به همین دلیل تهاجم سازمان یافته‌ای را علیه مطبوعات و مجلس به اجرا گذاشته‌اند. فرمان اجرای این تهاجم، در جریان سفر رئیس دادگستری مرکز "علیزاده" به مشهد از سوی واعظ طبسی به وی ابلاغ شد و او نیز در جریان مناظره با نماینده اصفهان در مجلس ششم "علی مزروعی" عملا مطبوعات موجود و غیر وابسته به طیف حکومتی مخالف اصلاحات را کمونیست و تحت تاثیر کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها اعلام کرد.

این ادعا و اتهام پیش از آنکه کاربرد داخلی داشته باشد، پیامی بود برای امریکا و از این نظر کاربُرد خارجی داشت. این پیام دارای این مضمون بود که ما می‌خواهیم مطبوعات طرفدار کمونیست‌ها و اشغال کنندگان سفارت شما در سال‌های اول انقلاب را در اینجا ببندیم تا بتوانیم فارغ از افشاگری‌های مطبوعات وارد مذاکره همه جانبه با شما شویم!

به موجب گزارش‌های موجود تهاجم جدید به مطبوعات را دادگستری مرکز و مدیریت روزنامه کیهان مشترکا سازمان داده‌اند. **بموجب طرح مشترک دادگستری مرکز و روزنامه کیهان سازمان گسترده‌ای مرکب از افرادی که نام برخی از آنها در جامعه مطبوعاتی ایران نظیر شاعر معتادی بنام احمد الله یاری- شناخته شده است برای بررسی مطبوعات به خدمت گرفته شده‌اند. این گروه که جمعا ۱۵۰ نفرند، در تیم‌های ۱۵ نفره و در سه شیفت کار می‌کنند.** هر تیم دارای بخش‌های تخصصی، هنری، سیاسی، اجتماعی، دینی و گروهکی است. در راس این گروه‌ها کسانی گماشته شده‌اند که در سال‌های اخیر در مرکز پژوهش‌های فرهنگی موسسه کیهان کار کرده و در همین توسط گردانندگان این مرکز دوره دیده‌اند. یک شورای ۳ نفره متشکل از "شاهرخ سنائی" (تواب سازمان پیکار)، "مرضیه کلهُر" (تواب مجاهدین خلق) و "حسن ازغندی" (عضو شورای سردبیری کیهان) قرار دارند.

کلیه مطبوعات کشور، خط به خط توسط این تیم‌ها خوانده شده و زیر هر کلمه‌ای که به نظر آنها "بو" دار است و می‌توان براساس آن شکایتی تنظیم کرد خط می کشند و نظر خود را در حاشیه آن می‌نویسند. برای هر نشریه‌ای پرونده‌ای جداگانه تشکیل داده‌اند و این پرونده‌ها مستقیما برای ستاد امر به معروف و نهی از منکر فرستاده می‌شود. در این مرکز که تحت رهبری کیهان است، شکایتی تنظیم و برای رئیس دادگستری مرکز "علیزاده" ارسال می‌شود. دادگستری مرکز عین همین پرونده و گزارشی که روی آن گذاشته شده را بعنوان شکایت مدعی‌العموم برای قاضی مرتضوی می‌فرستد.

نخستین دستآوردهای این سازمان تفتیش مطبوعات، محاکمه مدیران مسئول کار و کارگر و نوروز و تعطیل روزنامه ملت است. حتی برای مجلات جدول و خانواده نیز پرونده تشکیل شده‌است و از هم اکنون نیز به آنها ابلاغ شده که از چاپ عکس هنرپیشه‌ها در روی جلد خودداری کنند و هیچ نوع داستان عاشقانه‌ای را چاپ نکنند.

در میان همه مجلات و هفته‌نامه‌ها، یگانه مجله‌ای که به ستاد تفتیش مطبوعات دستور داده‌اند به آن کاری نداشته باشند مجله "**فیلم**" است، که دست **علی فلاحیان** وزیر اطلاعات اسبق و هماهنگ کننده سازمان اطلاعات غیر رسمی کنونی در آن بند است و برخی رابطه‌های امنیتی و حتی جنسی از طریق آن پیش برده می‌شود.

در همین ارتباط و از طریق این مجله، **در ماه‌های** اخیر کسانی به دو کشور آلمان و فرانسه اعزام شده‌اند تا هسته‌هائی را در ارتباط با این ستاد در خارج از کشور تشکیل بدهند. حتی افرادی از میان ستاد تفتیش مطبوعات انتخاب شده و برای برخی ماموریت‌ها به دوکشور یاد شده در بالا فرستاده شده‌اند تا خود را خبرنگار از ایران گریخته معرفی کرده و به سایت‌های اینترنتی راه پیدا کنند. از جمله ماموریت‌های این افراد، که گفته می‌شود برخی از آنها دختران جوان هستند انتشار برخی مطالب و اخبار سوخته پشت صحنه حکومتی و دستگاه‌های تبلیغاتی جمهوری اسلامی و جاسازی نقطه نظرات امنیتی جدید در این گزارش‌هاست. از وظائف دیگر این افراد جلب اعتماد، کسب اطلاعات پیرامون سایت‌های اینترنتی، گردانندگان این سایت‌ها، شرکت در میزگردهای اینترنتی معروف به "اتاق بحث"، جمع آوری اطلاعات پیرامون فعالان سایت‌های خبری و فعال اینترنتی و ارسال آن برای ستاد تفتیش مطبوعات در کیهان است.

تخریب موقعیت چند گزارش نویس و خبرنگار مقیم خارج از کشور که با اصلاحات هماهنگی دارند و به نوعی نیز با محافل مذهبی، سیاسی و مطبوعاتی داخل کشور در ارتباط می‌باشند، از جمله اهداف اعزام افراد دستچین شده ستاد تفتیش مطبوعات به خارج از کشور است. این

افراد با اسامی مختلف می‌کوشند در سایت‌های اینترنتی جائی برای خود دست و پا کنند و حتی در صورت امکان با رادیوهای فارسی زبان ارتباط برقرار کنند!

# "جام جم"

## روزنامه‌ای برای کودتای مطبوعاتی

همزمان با شتاب کار "ستاد تفتیش مطبوعات"، بزرگترین بودجه‌های محرمانه را از طریق تلویزیون و بیت رهبری در اختیار چند روزنامه وابسته به مخالفان اصلاحات قرار داده‌اند تا بتوانند به هر قیمت ممکن جائی برای خود در میان مردم باز کنند. از جمله این نشریات روزنامه "جام جم" است، که توسط حسین انتظامی اداره می‌شود و برای آن در حرکات و اقدامات ضد مطبوعاتی و ضد آزادی آینده نقش مهمی را در نظر گرفته‌اند. حسین انتظامی که نزدیک‌ترین رابطه را با "محمدرضا باهنر" دبیرکل جامعه اسلامی مهندسان ( حزب دوقلوی موتلفه اسلامی) و علی اکبر ناطق نوری دارد هتکاکی و پرونده‌سازی را در نشریه "یالثارات" شروع کرد و نویسنده ثابت آن شد. مدتی رئیس دفتر ناطق نوری شد و از کانال و با توصیه او به دانشگاه رفت و مهندس شد. حسین انتظامی، پس از مدتی سر از روزنامه "ابرار" در آورد که با کمک مالی ناطق نوری منتشر می‌شود و ارگان اوست. پس از مدتی بعنوان نماینده تام‌الاختیار رهبر مدیرکل مطبوعات داخلی شد. اگر ناطق نوری رئیس جمهور شده بود، حسین انتظامی به وزارت هم می‌رسید، اما چنین نشد و بعد از شکست ناطق نوری در این انتخابات و پیروزی محمدخاتمی و رفتن عطاءالله مهاجرانی به وزارت ارشاد اسلامی او را به روزنامه ابرار باز گرداندند. ورود روزنامه‌های جدید به صحنه مطبوعاتی کشور و شکست تمام تلاش‌های چند روزنامه وابسته به مخالفان اصلاحات برای جلب افکار عمومی موجب شد تا مسئولیت تازه‌ای را از پشت صحنه برای او در نظر بگیرند: راه‌اندازی روزنامه "جام‌جم".

جام جم با بودجه بیت رهبری و تلویزیون جمهوری اسلامی راه‌اندازی شد و نخستین وظیفه آن گرفتن چهره غیر وابسته به جریانات سیاسی بود. جام‌جم از تجربه موفق روزنامه "همشهری" یاری گرفته و مطالب سرگرم کننده و متنوعی را منتشر ساخت. یک چاپخانه مستقل در اختیار جام‌جم گذاشتند و هزینه کادر تحریری وسیعی را تامین کردند، که از محل بودجه آن برای دبیران قسمت این روزنامه حقوقی حداقل ۵۰۰ هزار تومان در ماه در نظر گرفته شد. جام جم، که پشتش به خزانه بیت رهبری و تلویزیون جمهوری اسلامی است، روی کاغذ اعلا و چهار رنگ چاپ می‌شود و با اینحال قیمت آن فقط ۳۰ تومان است، درحالیکه روزنامه‌های دیگر حداقل ۶۰ تومان قیمت دارند. روزنامه جام جم مستقیما توزیع و بدون نیاز به شبکه توزیع روزنامه‌ها در سراسر کشور توزیع می‌شود و بجای پرداخت ۱۵ در صد حق توزیع به دکه‌های فروش نشریات ۵۰ در صد پرداخت می‌کند و از زمان انتشار تاکنون حتی از بسیاری از دکه‌های فروش نشریات پول فروش را جمع نکرده‌است تا دکه‌دارها، با توجه به اینکه همه پول فروش به خودشان می‌رسد، به مبلغین این روزنامه تبدیل شوند! با این تمهیدات و قبول چنین هزینه‌ای تیراژ جام‌جم را به ۳۰۰ هزار شماره در روز رسانده‌اند. البته این تیراژ شامل شماره‌هائی می‌شود که مجانی برای خانه‌های شمال شهر تهران ارسال می‌شود. ارسال جام‌جم به درخانه‌های مردم جز با همکاری اداره پست و مخابرات کشور ناممکن است و این امر نشان از همکاری همه‌جانبه‌ای برای توزیع جام‌جم دارد. روزنامه‌ای که اگر بخواهیم در حال حاضر استراتژی آن را در این مرحله اعلام کنیم عبارتست از "غیرسیاسی کردن" جامعه و خوردن تدریجی روح اصلاحات!

نقش آینده "جام‌جم" را باید در حوادث کودتائی آینده علیه مطبوعات معلوم خواهد شد، که قطعا با تمام امکاناتی که فراهم کرده به سود این عملیات وارد میدان خواهد شد. نقش دیگری که برای آن در نظر گرفته‌اند پوشش مطبوعاتی برای انتخابات آینده مجلس و رویائی است که رهبر به کمک این نوع روزنامه‌ها و تلویزیون خیال تسلط بر آن را در سر می‌پروراند!

# ناپدید شدن یک خبرنگار قدیمی!

در برخی محافل مطبوعاتی- سیاسی تهران گفته می‌شود، که از ۱۰ روز پیش یکی از نویسندگان قدیمی مطبوعات ایران بنام "سیامک پورزند" ناپدید شده و حدس و گمان‌ها اینست که وی را سازمان اطلاعات و امنیت غیر علنی جمهوری اسلامی ربوده‌است. این سازمان تحت هدایت علی فلاحیان و همکاران سابق سعید امامی معاون امنیتی علی‌فلاحیان در دوران وزارت وی در وزارت اطلاعات رهبری می‌شود. سعید امامی مجری طرح معروف به قتل درمانی بود که فتوای اجرای آن را شورائی مرکب از نمایندگان سابق دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات (حجج اسلام اژه‌ای، حسینیان، دری نجف‌آبادی) و برخی روحانیون مدعی حق اجتهاد و قضاوت نظیر آیت‌الله جنتی، مصباح یزدی، روسای نوبتی دادگاه‌های انقلاب، خزعلی، علی‌فلاحیان و دیگران صادر کرده بودند. گفته می‌شود سعید امامی در زندان با داروی نظافت "واجبین" خود کشی شد.

ربوده شدن سیامک پورزند، می‌تواند سرآغاز فصل جدیدی از آدم ربائی در جمهوری اسلامی باشد که طرح یورش به ملی-مذهبی‌ها، زمینه چینی برای یورش به مطبوعات، مجلس، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی تلقی شود.

در محافل مطبوعاتی این گمان وجود دارد که "سیامک‌پورزند" را با این هدف ربوده‌اند که در زندان زیر فشار قرار داده و اظهارات او را مبنای برخی پرونده‌سازی‌های جدید برای مطبوعات کنند. "سیامک پورزند" نزدیک به ۷۰ سال سن دارد و از جمله بازنشستگان مطبوعات

ایران محسوب می‌شود، کـه پیـش از انقـلاب نـیز در برخـی مطبوعـات و رسانه‌ها فعالیت داشته‌است.

# عراق
## بعد از افغانستان!

"دنیس هالیدی" و "هانس فون سپونیک"، نمایندگان سـازمان ملل متحد در عراق بوده‌اند. آنها در اعـتراض بـه سیاسـت‌های نسل‌کشـی امریکا و انگلیس، تجدید محاصره اقتصادی ایـن کشـور و در همـدردی بـا مردم عراق، در ۲۵ ژانویه ۱۹۹۹ از سمت‌های خود استعفاء دادند. آنها اخیرا و با توجه به گسترش جنگ در خاورمیانه و مقدماتی که برای حمله نظامی به عراق فراهم شده مقاله‌ای در اعتراض بـه ایـن جملـه نوشـته‌اند کـه در روزنامه "نویس دویچلند" منتشر شده‌است. خلاصـه‌ای از ایـن مقالـه را در زیر می‌خوانید:

هنری کسینجر اعتراف می‌کند« قیمت نفت سـیاه بیشـتر از آن حدی است که اجازه دهیم نفـت در اختیـار اعـراب بـاقی بمـاند»۰ عـراق گروگان این ناخشنودی است و ملت این کشور گروگان سیاست‌های متغیـر روزانه امریکا۰ محاصره اقتصادی که نتیجه‌ای جز تباهی مردم یک کشـور را به همراه نداشته اکنون با خطر حمله نظامی تکامل می‌یابد۰ این خواست امریکا و انگلستان اسـت۰ امنیـت بین‌المللـی تنـها شـامل حـال امریکـا و انگلیس می‌شود و حقوق بین‌المللی را فقط بازندگان سیاسـی بـاید رعـایت کنند!

محاصره اقتصادی عراق بزرگترین تراژدی ضد انسانی را در این کشور به همراه آورده‌است۰ پس از پایـان جنـگ خلیـج (فـارس) امریکـا و انگلیس حتی مصوبات سازمان ملل متحد در باره نحـوه مجـازات عـراق را اجرا نکردند و به شیوه خـود ادامـه دادنـد۰ امریکـا و انگلیـس از ارسـال ۴ میلیارد دلار لوازم پزشکی و بهداشتی که سازمان ملل متحد آن را تصویـب کرده، جلوگیری می‌کنند و این در شرایطی است که ماهانه بین ۵ تا ۶ هزار کودک در عراق جان خود را به دلیل کم غذائی و انواع بیماری‌های عفونتی از دست می‌دهند.

از اعمال‌کنندگان این سیاست، که اکنـون آمـاده حملـه نظـامی دوباره به عراق می‌شوند باید پرسید: وقتی شما اعلام می‌کنیـد تـوان پیـدا کردن یک فرد مسلح در کوه‌هـای افغانسـتان، از فاصلـه‌های بسـیار دور را دارید، چگونه نمی‌توانید اطلاعات دقیقی از توان نظامی عراق نداشته باشید و آن را برای افکار جهان توضیح ندهید؟ چرا بـاید مـردم کشـوری را زیـر ضربه نظامی گرفت که کوچکترین نقشی در تصمیمات دولت حاکم ندارند؟

مارتین لوترکینگ در دهـه ۶۰ گفـت «بعضـی اوقـات سـکوت بزرگترین خیانت است» و به همین علت مـا فکـر می‌کنیـم امـروز همـان لحظه‌ایست که مارتین لوترکینگ می‌گوید. لذا از جهان می‌خواهیم تا با مـا همصدا شده و اعتراض خود را نسبت بـه سیاسـت‌های امریکـا و انگلیـس اعلام کنند. باید مـانع وخیم‌تـر شـدن اوضـاع خاورمیانـه و روشـن شـدن شعله‌های جدید یک جنگ جدید در منطقه شد. جنگی که نتایج آن بسـیار ویرانگرتر از آن چیزی است که تصور می‌شود.

# اسرائیل
## در رویای خلیج فارس

عملیات نظامی ارتش اسرائیل در مناطق تحت حـاکمیت دولـت خودگردان فلسطین، آشکارا نشان می‌دهد که مرحله کنونی عملیات نظامی اسرائیل که بیش از دو سال از تاریخ آغاز آن می‌گذرد با اهداف بـزرگـترین دنبال می‌شود. قراردادهای نظامی اسرائیل با ترکیه و جمهوری آذربایجان و گسترش حضور و نفوذ نظامی آن در شمال عراق، که طی دو سال گذشـته همزمان بوده‌است با مانورهای نظامی مشـترک آن دورنمـا و اسـتراتژی را بیـش از پیـش آشـکار ساخته‌اسـت. اسـرائیل نمی‌خواهـد در محـدوده سرزمین‌هائی که از فلسطین اشغال کرده باقی بماند و از تمام امکانات مالی و نظامی خود در منطقه و جهان برای رسیدن به خلیج فارس بهره‌می‌گیرد.

حمله نظامی جدید امریکا و انگلیس به عراق، این فصل از تغییر جغرافیای منطقه را سرعت خواهد بخشید. راه‌توده در شماره ۱۰۵ خـود، در فروردین ماه ۱۳۸۰ مقاله وارده کوتاهی را در صفحه ۳۲ خود در این ارتباط منتشر کرد. نویسنده این نامـه کـه آن را در زیـر دوبـاره منتشـر می‌کنیـم، همین مسئله را مطرح کرده و از همه خوانندگان نامه خود خواسته بـود تـا بیشتر و دقیق‌تر به ایـن مسـائل بیاندیشـند. مـا، همچنـان از انتشـار نامـه نویسنده این نامه که یکی از محققان تاریخ ایران و منطقه‌است معذوریـم و امیدواریم با موافقت وی، گفتگوئی همه جانبه را در باره نکاتی کـه مطـرح کرده‌است انجام دهیم. توصیه‌های نویسنده نامه، امـروز بیـش از فروردیـن ماه ۱۳۸۰ قابل درک و فهم است!

**استراتژی اسرائیل–** یکی از مسائل مهمی کـه بـاید بـه آن پرداخـت وضعیت خاورمیانه‌است. در حالی که اسرائیل هر روز جای پـای خـود را در منطقه محکم‌تر می‌کند، در عراق تبلیغاتی برای حمله بـه اسـرائیل شـروع شده‌است. تحریک صدام حسین به اقدامی علیه اسرائیل کار آسانی اسـت و این در شرایطی است که در عراق هیچ زمینه مقـاومتی بـاقی نمانده‌اسـت. مردم تا آنجا که می‌توانند از عراق می‌گریزند. در سـوئد تعـداد پنـاهندگـان عراقی از همه کشورها بیشتر است. مردم فقیر و گرسنه از کشور می‌گریزند. از ارتش عراق هم فقط آن مقدار باقی مـانده کـه مـردم را سـرکوب کنـد. بنابراین کشور عراق در برابر حمله اسرائیل مقاومتی نمی‌توانـد بکنـد. اگـر کوشش‌های اسرائیل به همین شکل ادامه پیدا کند و عراق نتواند راه فـرار سیاسی بیابد اسرائیل خواهد توانست با حمله برق آسا اردن را طی کند و به کنار خلیج فارس برسد. این کار اکنون بیـش از هـر زمـان دیگـری آسـان شده‌است. باید توجه کرد که هـم اکنـون ناوهـای انگلیـس و امریکـا دو حامی کلاسیک اسرائیل– در خلیج فارس هستند و خیلی آسـان می‌تواننـد جلوی هر گونه تحرکی را از هر طرف بگیرند. در عین حال اسرائیل با دادن امتیاز کوچکی به ترکیه می‌تواند نه تنها از پایگاه‌های آن، بلکه از نیروهـای آن برای حمله به عراق استفاده کند.

هیچ یک از کشورهای عرب هم قادر به انجام مقـاومتی جـدی نیستند و حدس من اینست که دارند زمینه را برای چنیـن حملـه‌ای آمـاده می‌کنند. حتی می‌توان حدس زد که از درگیری ایران هم در چنین جنگلـی استقبال خواهد شد، زیرا نه تنها نیروی نظامی ایران را از بین خواهند بـرد، بلکه زمینه تجزیه ایران را هم فراهم خواهند ساخت.

امیدوارم در این زمینه بحث کنید و هشدار بدهید. اگر با احزاب چپ کشورهای همسایه ارتباط دارید با آنها هم مسئله را در میان بگذارید.

## فرا روئی کوشش اصلاحـــی در جبهه مخالفان اصلاحات به تلاش برای انفجار در جبهه اصلاحات!

# پریشان اندیشی تئوریسین‌های جبهه ضد اصلاحات

پس از شکست سنگین مخالفان اصلاحات در انتخابات مجلس ششم و شکست سنگین‌تر آنـها در انتخابـات دوره دوم ریاسـت جمـهوری بحث‌هائی در میان طیف‌های شکست خوردگان انتخابات شروع شد. محور این بحث‌ها عمدتا متوجه بازنگری شیوه رفتار و اندیشه شکست خوردگـانی بود که ارکان نظامی و امنیتی جمـهوری اسـلامی را دراختیـار دارنـد و بـه مافیای اقتصادی- حکومتی شهرت یافته‌اند.

چند چهره کاملا شناخته شده و چند چهره کمـتر شـناخته شـده بعنوان مصلح و تئوریسین تجدید نظر در رفتارها و اندیشه‌های گذشـته وارد میدان شدند. محمدرضا باهنر، مهدی نصیری، رحیم کاکائی، امیر محبیان و حتی مسعود ده‌نمکی یکی از رهبران انصارحزب الله!

از این جمع هرکدام وظیفه‌ای را عـهده دار شـدند. محمـد رضـا باهنر از موضع صاحب قدرت و نفوذ در جمعیت موتلفه اسلامی و کاندیدای وزارت کشور و یا وزارت نفت در هر کابینه‌ای که طـرد شـدگـان مـردم در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری تشکیل دهنـد نکـاتی را مطـرح کـرد. مسعود ده‌نمکی در پوشش دفاع از بسـیجی‌ها و جنـگ رفتـه‌ها نـا امیدانـه حرف‌هائی زد که در شماره ۱۱۲ راه‌توده منتشر شد، مهدی نصـیری کـه او نیز یکی از هم‌اندیشان مسعود ده‌نمکی است و دستش در بسیاری از حادثه آفرینی‌های حزب‌الله و انصار آن آلوده‌است به پشت صحنه مطبوعات خزید و دو تن باقی مانده، یعنی امیر محبیان و رحیم کاکاوند به تئـوری بـافی در روزنامه رسالت پرداختنند. همه آنـها، در ابتـدا و زیـر فشـار سـنگین افکـار عمومی لحن و کلام خود را ملایم کردند و وعده خانه‌تکانی در بـاصطلاح جناح راست را دادند، اما بتدریج هر کدام از آنها، پس از بیرون آمدن از زیـر آوار شکست‌های انتخاباتی و تازه کردن نفس، امیدوار به خسته شدن مردم و از صحنه رانده شدن آنها یکبار دیگر به همان مواضعی بازگشـتند کـه در گذشته داشتند. در آستانه یورش به ملی-مذهبی‌ها تئوری این یـورش را در مطبوعات به هم بافتند و پس از این یورش سـرگـرم تئـوری بـافی بـرای یورش به مجـاهدین انقـلاب اسـلامی، جبهـه مشـارکت ایـران اسـلامی، مطبوعات محتاط کنونی و مجلس ششم هستند.

در جمعی که از آنها در بـالا یـاد شـد، محمدرضـا بـاهنر وعـده گیوتین شورای نگهبان را به نمایندگان کنونی مجلس ششم برای مجلـس هفتـم داده و تلویحـا آنـها را تـهدید بـه زنـدان هـم کرده‌اسـت! و از دو روزنامه‌نگار روزنامه رسالت، کاکاوند با نـشر روزنامـه‌های دیـواری مـدارس مجلس و دولت را تهدید می‌کند و امیر محبیان بـا کپـی بـرداری از نـثر و شیوه نگارش چند تن از اصلاح طلبان زندانی و آزاد می‌کوشد نقش احسان نراقی در زمان شاه را در جبهه مخالفان اصلاحـات در جمـهوری اسـلامی بازی کند! او که در ابتدا بـه میـدان آمـده بـود کـه مخالفـان اصلاحـات و رهبران جبهه ارتجاع را ارشـاد کـرده و بـه راه راسـت آورد، اکنـون پشـت کلمـات و اصطلاحـات جامعـه شـناختی انگلیسـی سـنگر گرفتـه و بـرای اصلاحات و اصلاح طلبان پرونده می‌سازد. کاری که حسـن و حسـین بـی پروا در روزنامه کیهان می‌کنند، او با نثر فنـدق شـکن در روزنامـه رسـالت می‌کند!

گاه عباس عبدی پاسخی به اشاره به او می‌دهـد و گـاه حسـین باستانی در روزنامه نوروز، گرچه هیچکدام اهمیتی در حد مقایسه مطـالب و اظهار نظرهای دو سال اخیر او را به نوشته‌ها و نقش او نمی‌دهند. شاید بـه ۱۰۰ می‌اندیشند که ۹۰ هم نزد اوست!

مجموعه نوشته‌های او در سـایت اینـترنتی "گویـا" و مجموعـه نوشته‌های عباس عبدی در همین سایت تصویری که در بالا به آن اشـاره شد را واضح تر در برابر قرار می‌دهد.

از جمله نظریه پردازی‌های دوران اخیر امیر محبیـان اشـاره بـه متورم شدن نهضت آزادی و ضرورت به زندان رفتن رهبران آن و سوسیال دمکرات شدن جبهه مشارکت و چپ جدید و پیوند داشتن نظـری ( و لابـد بعدا تشکیلاتی) این دو جریان بـا نظـرات فـرخ نگـهدار از رهـبران سـابق سازمان اکثریت است، که در چند نوبت به قلم ایشـان در روزنامـه رسـالت انتشار یافت. در این سلسله مقالات سوسیال دمکـرات بـودن بعنـوان یـک جرم در جمهوری اسلامی تئوریزه شده که کشف آن در چپ جدید و جبهه مشارکت را باید در حساب حکومتی امیر محبیان ذخیره کرد! محبیـان ایـن دو جریان را به باد انتقاد می‌گیرد که چرا- به زعم وی- سوسیال دمکـرات شده‌اند!

اخیرا یک نسخه از نشریه‌ای کم تـیراژ بنـام "طبرسـتان سـبز" بدست ما رسیده‌است که حاوی مصاحبه مشروحی است بـا امـیر محبیـان. البته این مصاحبه مربوط به هفته‌ها و ماه‌های اخیر کـه او منتقـد سوسـیال دمکراسی شده نیست، بلکه به همان دورانی باز می‌گردد که وی و برخی از افراد یاد شده در بالا چاره بقای جناح راست در حاکمیت جمهوری اسـلامی را برخی تجدید نظرها در اندیشه و عمل این جریان می‌دانستند.

ما بخش‌هائی از این مصاحبه را، با این هدف در زیر می‌آوریـم، که نشان دهیم آن تعدیل‌ها و تئوری‌بافی‌هـائی کـه در همیـن مصاحبـه از قول وی می‌خوانید و مربوط به شوک ابتدای شکست در انتخابات ریاسـت جمهوری ۸۰ است، بتدریج به روحیه تشدید مقابله با اصلاحات انجـامیده و تلاش برای بازسازی جناح راست به تلاش امثال محبیـان بـرای متلاشـی کردن جبهه دوم خرداد انجامیده‌است. در همیـن مصاحبـه، کـه وی در آن تلویحا از سوسیال دمکراسی تمجید کرده و احمدتوکلی را تابلوی نیمرخ آن معرفی می‌کند، تئوری طبقه متوسط نیز مطرح می‌شود. یعنی همـان طبقـه

نوظهوری که برخی از وابستگان به طیف چپ مذهبی نیز آن را مبنای اتکاء خود برای رهبری جنبش اصلاحات قرار داده و به همین دلیل چشم بر نیروی واقعی و پایدار تحولات، یعنی زحمتکشان شهر و روستا بسته‌اند. (نگاه کنید به مقاله تحقیقی "طبقه متوسط" در شماره ۱۱۲ راه‌توده)

به این ترتیب، آقای محبیان هم حامی سوسیال دمکراسی است (به شرط آنکه هدایت آن دراختیار احمد توکلی باشد) و هم طرفدار تئوری نوظهور "طبقه متوسط" و مدافع جلب این طبقه برای حمایت از جبهه‌ای که ایشان در آن قرار دارد و دیگران را نسبت به خانه‌تکانی در آن امیدوار نگاه می‌دارد!

از مجموع نظرات امیر محبیان که در زیر و به نقل از طبرستان سبز می‌خوانید، چیزی باقی نمانده مگر ادامه لفاظی‌های ایشان بعنوان یگانه سخنگوی جامعه شناس جبهه مخالف اصلاحات در روزنامه رسالت، که بلد است از لغات و اصطلاحاتی مشابه لغات و اصطلاحات شمس‌الواعظین (سردبیر روزنامه‌های تعطیل شده جامعه، توس و نشاط) مقالات یک ستونی بنویسد و در باره همه چیز و همه کس تئوری ببافد! ارشاد رهبران جبهه مخالفان جنبش و اصلاحات که محبیان در مصاحبه خود به آن اشاره می‌کند، به کوشش برای ارتحال جنبش ختم شده است. باید منتظر بود و دید امثال محبیان، که می‌خواستند به مردم، بقبولانند، بر خلاف همه تجربه تاریخ "برود میخ آهنین بر سنگ" و نبرد کنونی یک نبرد دیدگاهی و مذهبی است و نه طبقاتی و اقتصادی سرانجام با کدام چتر و در کدام نقطه پائین خواهند آمد.

بخش‌هائی از مصاحبه واقعا خواندی و در عین حال مقایسه کردنی با نقطه نظرات اخیر وی در روزنامه رسالت را به نقل از "طبرستان سبز" در زیر می‌خوانید. البته **این نقطه نظرات و ادعاها، امروز جای خود را به ادامه خشن‌تر گردانندگان شورای نگهبان و اظهار نظرهای تهدید کننده دبیرکل جمعیت موتلفه اسلامی "عسگراولادی" و دبیرکل جامعه اسلامی مهندسان "محمدرضا باهنر" تشکیلات دو قلوی موتلفه اسلامی داده‌است، که در مجموع خود مجمع تشخیص مصلحت نظام را رهبری می‌کنند و "رهبر" عملا سخنگوی آنهاست!**

## "سوسیال دمکراسی" به تعبیر امیر محبیان:

# نه دمکراسی، نه سوسیالیسم!

### جناح راست باید یک حزب فراگیر تاسیس کند!

طبرستان سبز– فاصله بین ۲ خرداد و ۱۸ خرداد را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ پایگاه جناح راست تغییر کرده است؟

محبیان: ۰۰۰۰ در حال حاضر ما از حالت انفعال به حالت فعال رسیده‌ایم و توانسته‌ایم ضعف‌ها ونقائص کار خودمان را ببینیم و با استناد به همین امر تز بازسازی را ارائه دادیم.

در ۱۸ خرداد به دلیل بروز برخی از مشکلات اقتصادی، هول و هراس بخشی از جامعه ما را فرا گرفت و **طبقه متوسط** احساس کرد که فقر نزدیک می‌شود و این نگرانی باعث ریزش ۶ میلیونی آرای آقای خاتمی شد. طبقات ثروتمند جامعه در این دوره فعالیت بیشتری را از خود نشان دادند، البته طیف‌هائی از نسل نو جناح منتقد دولت سعی دارند پیام خود را به طبقه متوسط در آینده تنظیم کنند.

طبرستان سبز: در انتخابات اخیر دیدیم آقای توکلی با شعار ضد تبعیض، ضد فساد و رفاه اجتماعی که مورد پسند رادیکال‌ها و مورد پسند همان گروه ریزش کننده رای بود وارد صحنه شد. چرا آنها جذب شعارهای آقای توکلی نشدند و به جناح راست رای ندادند؟

محبیان: من معتقدم که هرچه فقر درجامعه گسترش پیدا کند گرایش‌های مشابه سوسیالیستی رشد می‌کند، طبعا گفتمان عدالتخواهانه می‌تواند به اوج خود نزدیک بشود. درجامعه هنوز محور فعالیت‌های سیاسی، **طبقه متوسط** است و طبقه متوسط عمدتا هنوز احساس فقر نکرده و اگر هم احساس فقر کرده‌باشد هنوزنیازشان به آزادی و شعارهای این چنینی کاهش نیافته‌است. به نظر می‌رسد که آدم‌هائی مثل آقای **توکلی** می‌خواستند شعارهای مجذوب جامعه بدهند با توجه به اینکه مردم یک مقدار به افراد جدید بدبین هستند اما نوعی شعارهای **سوسیال دمکراسی** را می‌توانستند مطرح کنند. یعنی همزمان باید مباحث عدالت اجتماعی را درکنار بحث‌های آزادی مطرح می‌کردند. البته کسانی که از خاتمی جدا شدند، حساب آقای توکلی را از حساب جناح مقابل جدا نکردند و ایشان را چهره مستقلی به حساب نیاوردند. ما باید بتوانیم یک ستاد هماهنگی کلی را ایجاد کنیم که بتواند فضای مناسب را برای اجتماع نخبگان پدید آورد. بر همین اساس به نظر می‌رسد در بازسازی جناح منتقد دولت باید به این نکته بسیار دقت شود، آن هم ایجاد یک حزب فراگیر برای این که بتواند نخبگان را با دیدگاه‌های مختلف در بر بگیرد. (اندیشه‌ای که شاه نیز با تاسیس حزب رستاخیز پادشاهی ۲۵۰۰ ساله دنبال کرد و تئوریسین‌هائی نظیر شجاع‌الدین شفا مبتکر آن بودند.)

طبرستان سبز– تفرق نخبگان در حال حاضر به جای اجماع آنان در جناح راست را چگونه می‌بینید. بعضی جناح راست را تقسیم بندی می‌کنند به محافظه کاران سنتی، محافظه کاران انقلابی و بخشی را به محافظه کاران مدرن که شما و آقای لاریجانی را جزو آن تقسیم بندی قرار می‌دهند.

محبیان: کشاندن بحث‌های سیاسی به یک نبرد سیاسی که دست آخر شکست و پیروزی داشته باشد و بین صفر و صد ارزیابی شود نهایتا منافع ملی را مخدوش می‌کند. تفاوت شاید در روش باشد، در برخورد با معضلات سیاسی. ما سعی می‌کنیم از دیپلماسی قوی‌تر و مدرن‌تری استفاده کنیم و معتقدیم در پای میز مذاکره می‌شود بسیاری از سوء تفاهمات را برطرف کرد و سعی می‌کنیم اداره و مدیریت حرکت‌های سیاسی را به ژنرال‌های سیاسی نسپاریم.

طبرستان سبز– آقای هاشمی رفسنجانی با حمایت مستقیم جناح راست وارد منصب ریاست جمهوری شد اما در مقطعی در مجلس پنجم که جمعیت موتلفه اسلامی هم حضور داشت طرح عدم کفایت سیاسی وی مطرح شد.

(بقیه در ص ۴۳)

## "کارشناسان" مورد نظر "رهبر" کیستند و امور "کارشناسی" توسط چه کسانی انجام می‌شود!

# آنهائی که حرف در دهان رهبر می‌گذارند؟

رهبر جمهوری اسلامی، تاکنون در هیچ مصاحبه مطبوعاتی و یا تلویزیونی- نه از نوع داخلی و نه از نوع خارجی‌آن شرکت نکرده تا به هیچ پرسش مستقیمی پاسخ ندهد. عده‌ای این گریز را نوعی تلاش برای ایجاد قداست می‌دانند، برخی به حساب تقویت حکومت در برابر جمهوریت و اکثریت مردم به حساب بیم و هراس از روبرو شدن با دهها سئوال اساسی پیرامون دوران جنگ و نقش وی در ادامه آن، سکاندار شدن روحانیون ساواکی و آیت‌الله‌های بی‌اعتبار در حوزه‌های دینی در سالهای پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، انواع قتل‌ها و جنایات در همین سال‌ها، یارگیری در میان فرماندهان نیروهای مسلح، بی اختیاری در برابر بسیاری از تصمیماتی که در نهانگاه‌های مافیای قدرت در جمهوری اسلامی گرفته می‌شود و او معتقد به دفاع از آنهاست، مواضع و تصمیماتی که در مقاطع مختلف اتخاذ کرده و بحران آفریده، تشکیلات بیت رهبری که تقلیدی است از دربار شاهنشاهی و...

به همان اندازه که گریز رهبر از حضور در مصاحبه‌های مطبوعاتی تداوم داشته، حضور سازمان یافته در جمع‌های محدود و دستچین شده و سخنرانی های نوبتی وی در برخی نماز جماعت‌های تهران و یا در جریان سفرهای تشریفاتی ادامه یافته است.

این گریز در دهه دوم جمهوری اسلامی که وی به رهبری رسید فرصت پنهان ماندن او در هاله‌ای از ابهامات را درمیان توده مردم عادی موجب شد، اما این ابهام در جامعه سیاسی دهه سوم چندان دوام نیآورد و امروز، حتی نتیجه نظرسنجی‌های پنهان و محرمانه‌ای که در نقاط مختلف کشور انجام می‌شود و گردانندگان بیت‌رهبری ناچار به ارائه محتاطانه بخش‌هائی از آن‌ها به وی می‌شوند حکایت از شتاب دم افزون نفرت عمومی مردم از عملکرد وی، نقش و سیاست‌های او و اظهارنظرها و سخنانش دارد. انواع شعارها علیه رهبر، در جریان تظاهرات مربوط به شکست تیم فوتبال ایران در بحرین در تهران و اصفهان مشتی بود، نمونه خروار!

رهبر از خبرنگاران فاصله می‌گیرد تا مجبور نشود به سئوالاتی پاسخ بدهد که نشانه همسوئی او با طرد شده ترین روحانیون و غیر روحانیون حکومتی است، اما در لابلای همان نطق‌ها و سخنرانی‌هائی پوچ و بی محتوای ضد استکباری که می‌کند مردم این همسوئی را یافته‌اند!

او در سفر اخیر خود به اصفهان، ضمن طرح نظراتی بی‌محتوا و تحریک آمیز پیرامون مسائل افغانستان و مناسبات با امریکا، در باره احزاب در جمهوری اسلامی نیز مواضعی مخالف اتخاذ کرد. او، در اشاره به گردهمآئی احزاب تازه برپا شده در جمهوری اسلامی که تحت فشار سنگین مخالفان اصلاحات می‌کوشند فضای سیاسی را برای خویش گشوده نگهدارند و با بسته شدن آن مبارزه می‌کنند به مخالفت با حضور احزاب در جامعه برخاست و گفت که **احزاب نباید برای قدرت و حکومت باشند.**

در همین سفر، رهبر جمهوری اسلامی با بحث پیرامون مناسبات با امریکا در مجلس و مطبوعات نیز مخالفت کرد و گفت که این امر به **کار کارشناسی** نیازمنداست.

طبعا، آن کارشناسانی که مورد نظر رهبر هستند در مجلس ششم نباید حضور داشته باشند. کارشناسان مورد نظر وی علی‌الظاهر باید همان‌هائی باشند که در مجلس پنجم روز ملی شدن نفت را برای جلب حمایت انگلستان لغو کردند!

از آنجا که نظیر این نوع سخنان و این نوع اظهار نظرها، تاکنون بارها از سوی رهبران موتلفه اسلامی و ارتجاعی‌ترین روحانیون عضو شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام مطرح شده‌است، بی جا نیست که نگاهی انداخته شود به نظرات کارشناسانه رهبران موتلفه اسلامی در باره احزاب، که همسوئی کامل دارد با سخنان اخیر رهبر در اصفهان در باره احزاب!

کارشناس جلوگیری از فعالیت احزاب در دهه دوم جمهوری اسلامی اسدالله بادامچیان دبیراجرائی موتلفه اسلامی است. اسدالله بادامچیان در همین دهه و پیش از انتخابات دوم خرداد ۷۶ مشاور ارشد آیت‌الله یزدی رئیس قوه قضائیه و سرپرست کمیسیون ماده ۱۰ احزاب بود که باید اجازه فعالیت به احزاب می‌داد. یعنی اجازه فعالیت احزاب به دبیر اجرائی یک حزب سراسری واگذار شده بود! در آن دهسال یگانه حزبی که مجاز به همه نوع تشکیلات سیاسی و حتی نظامی بود ( چنان که اکنون نیز هست!) موتلفه اسلامی بود و هیچ حزب و سازمان سیاسی( حتی با اندیشه‌های مذهبی) نتوانست پروانه فعالیت کسب کند؛ از آن جمله نه تنها نهضت آزادی ایران، بلکه کارگزاران سازندگی!

در این دهسال پایه‌های حکومتی موتلفه اسلامی استوار شد و رهبران موتلفه اسلامی علاوه بر حضور در مجلس چهارم، قوه قضائیه و شورای نگهبان را نیز زیر سیطره خود گرفتند( مراجعه کنید به مباحث مربوط به انتخاب علی‌اکبرناطق نوری برای ریاست جمهوری و ملاقات آیت‌الله یزدی و برخی روحانیون حوزه علمیه قم، از جمله آیت‌الله "مسعودی" در آن دوران)، در کابینه ائتلافی هاشمی رفسنجانی دست بالا را پیدا کردند، وزارت ارشاد و تلویزیون را زیر نگیین خود گرفتند، کمیته امداد را به بزرگترین بانک خصوصی برای سرمایه‌داری بزرگ تجاری تبدیل کردند، بنیاد مستضعفان را در اختیار یکی از اعضای رهبری خود حفظ کردند و... حتی در ترکیب شورای رهبری بسیج و سپاه پاسداران و نیروهای انتظامی نیز عوامل وابسته به خود را وارد ساخته و به فرماندهی کل رساندند. فاجعه و توطئه در این حد هم باقی نماند و بسیج جدید، لباس‌شخصی‌ها، تشکیلات جدید معروف به "سازمان امنیت موازی" و

اشغال شورای سیاست گذاری سیمای جمهوری اسلامی نیز در قبضه آنها قرار گرفت. یعنی حزبی نه فقط سیاسی، بلکه نظامی!

حالا ببینیم بعنوان یک نمونه کار کارشناسی و نظرات کارشناسان مورد نظر رهبر- اسدالله بادامچیان، دبیراجرائی موتلفه اسلامی در باره احزاب و تحزب در جمهوری اسلامی چه می‌گوید و در دهه سوم جمهوری اسلامی رهبر چگونه و با چه کلماتی سخنان کهنه و مغلطه آمیز این کارشناس تحزب در جمهوری اسلامی را در اصفهان تکرار می‌کند!

« اگر حزب برای دخالت در قدرت تشکیل شد، کاری غیر اسلامی است( روزنامه اخبار ۹-۸-۷۴)»

این جملات بی کم و کاست از دهان رهبر در اصفهان و در جریان سفر اخیر بیرون آمد. این کارشناس مورد وثوق رهبر در همین سال‌های بی حساب و کتابی در تمام عرصه‌های جامعه ایران، به کمک "عبدالله جاسبی" رئیس دانشگاه آزاد اسلامی دانشجوی دوره دکترای علوم سیاسی شد. البته، پیش از آنکه مدرک دکترای خود را بگیرد از سوی هم اندیشانش "استاد" صدا می‌شد. لقبی که ارتباطی با میزان تحصیلات دانشگاهی و یا حوزوی وی ندارد، بلکه همه کسانی که در راس هرم موتلفه اسلامی قرار دارند و یک سرشان به مافیای حجتیه و سر دیگرشان به ماسونی جدید درجمهوری اسلامی بند است ملقب به این لقب هستند!

این نوع مغلطه‌کاری‌ها، که زیر پوشش آن قدرت حکومتی توسط سرمایه‌داری بزرگ تجاری ایران و جمعیت موتلفه اسلامی قبضه شد، یک دهه کامل بر جامعه ایران سلطه داشته و بر مبنای آن "**مصطفی میرسلیم**" عضو دیگر رهبری موتلفه اسلامی **وزارت ارشاد** را به **پادگان نظامی** تبدیل کرد و سرانجام نیز از دل آن قتل‌های زنجیره‌ای بیرون آمد، که کارشناس اجرائی آن سعید امامی بود و کارشناسان و طراحان آن عالیجنابانی که در اتاق ویژه بیت رهبری به رایزنی می‌نشینند!

اسدالله بادامچیان در سال ۱۳۷۵ (پیش از انتخابات دوم خرداد، که برای موتلفه اسلامی یک فاجعه سیاسی بود) در میزگردی با حضور چند تن از پژوهشگران که برای بحث پیرامون تحزب در ایران در یک میز گرد شرکت کرده بودند حضور پیدا کرد و نقطه نظراتی را در باره تحزب و تاریخ‌نگاری در ایران مطرح کرد که اکنون در سفر رهبر به اصفهان توسط وی مطرح شده‌است! امری که احتمالا باید در آینده نزدیک با **تکرار لفاظی‌های آلوده به پرونده سازی** کارشناس و ایدئولوگ روزنامه رسالت "**امیرمحبیان**" در سفرها و سخنرانی‌های آینده رهبر منتظر آن بود!

از آنجا که صفحات محدود راه‌توده گنجایش طرح و بررسی همه نقطه نظرات مطرح شده توسط بادامچیان در این میزگرد را ندارد، تنها به نقل برخی از استدلال‌ها و ادعاهای او اکتفا می‌کنیم. این امر نه از آن جهت مهم است که وی مطالبی در خور اهمیت و توجهی را مطرح می‌کند، بلکه از آن نظر مهم است که در دهه دوم جمهوری اسلامی نه تنها امثال بادامچیان جانشین روحانیون روشن‌بینی نظیر آیت‌الله گلزاده غفوری، مجتهدشبستری، کدیور، اشکوری و ... شدند، بلکه فراتر از آن، امثال وی در اموری ورود کردند که روزگاری نه چندان دور شخصیت‌های نظیر ملک‌الشعرای بهار کارشناس و محقق تاریخ آن بودند و آثاری نظیر "تاریخ احزاب در ایران" را از خود بر جای گذاشتند.

حال باید دید آب در کدام مسیر حرکت کرده، که رهبر در دانشگاه تهران و در جمع دانشجویان بسیجی در نقش کارشناس ادبیات و شعر ایران ظاهر می‌شود و "صائب تبریزی" را بزرگترین شاعر ایران اعلام می‌کند و بادامچیان در باره تاریخ نویسی و تحزب در ایران کتاب منتشر می‌کند.

بادامچیان در ابتدا تاریخ نگاری علمی را از اساس منکر می‌شود و ضرورت بررسی‌های اقتصادی و اجتماعی را نفی می‌کند و امدادهای غیبی را جانشین آن می‌کند. بادامچیان که می‌کوشد سابقه مبارزاتی برای خود دست و پا کند می‌گوید:

« شما امدادهای غیبی دارید یا ندارید؟ اگر بگوئید نداریم بنده می‌گویم من در جریان مبارزات خود در سی و خرده‌ای سال که در مبارزه بودم بارها امدادهای غیبی را دیده‌ام که با هیچ چیز بشری جور در نمی‌آید. آیا امدادهای غیبی با کجای آنها می‌خوانند؟ با کجای این چیزها که می‌گوئید می‌خواند؟ این مردمی که آمدند به صحنه، از شهید عراقی تا شهید حاج صادق امانی، شهید بخارائی و بقیه برای اقتصاد مشکل داشتند؟» ( صفحه ۲۳)

بادامچیان از امدادهای غیبی که توسط رهبری کنونی و زنده و موجود موتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی تحقق یافته چیزی نمی‌گوید. مثلا در باره امداد غیبی تحویل پرونده از انگلیس‌ها در پاکستان و انتقال آن به ایران برای یورش به حزب توده‌ایران، پرونده سازی برای آیت‌الله منتظری و برکناری او از قائم مقامی رهبری، از امداد غیبی قتل‌عام زندانیان سیاسی و...

اگر بر این امدادهای غیبی چشم ببندیم، حرف اصلی بادامچیان این است که تاریخ بطور کلی و تاریخ انقلاب ایران بطور اخص تنها می‌تواند و باید با اتکاء به حوادث و وقایع آن توسط حاضرین در این وقایع نگاشته شود. با همین انگیزه وی در همان میز گرد به دیگرانی که به بحث در باره چگونگی تفسیر تاریخ مشغولند با لحنی عتاب آمیز می‌گوید:

« در بحث تاریخ این هست که شما می‌خواهید بنویسید در ۱۵ خرداد چه گذشت. می‌گویند مثلا صبح این گروه راه افتاد، امام را گرفتند، این قضیه پیش آمد، این وقایع را می‌شود ننوشت؟ این تعداد آدم کشته شده، این هم شعارشان بوده. این هم وضعیت... این تاریخ است. شما می‌گوئید این را ننویسیم؟»(۱۲۳)

این کارشناس تاریخ و تاریخ تحزب در جمهوری اسلامی که با این بضاعت از منطق، کلام و دانش فارسی پای خود را جای پای ملک‌الشعرای بهار گذاشته و یکی از افراد مورد وثوق رهبر برای کار کارشناسی است، سپس ادامه می‌دهد:

«شما نمی‌توانید یک کسی را که در ۱۵ خرداد هنوز به دنیا نیآمده از این فاصله دور بیآورید و از او بپرسید در ۱۵ خرداد چه گذشت؟ نتیجه همین بود که سازمان تبلیغات اسلامی رفت از آقایان نوار گرفت و آمد به من گفت ما ۶۳ نوار گرفته‌ایم از ۲۵ نفر، شما هم بیا بحث کنیم راجع به ۱۵ خرداد، ما نشستیم به بحث. ۴۳ نوار از من گرفتند.»( صفحه ۴۷)

تاریخی که قرار باشد براساس امدادهای غیبی و توسط استاد بادامچیان و استاد عسگراولادی نوشته شود همان است که شیوه نگرش آن را در بالا و از زبان بادامچیان خواندید و دو دهه در مدارس و دانشگاه‌های ایران تدریس می‌شود!

تاریخ جمهوری اسلامی بدون بررسی دقیق و مستند به نقش مخربی که این جمعیت در به انحراف کشاندن انقلاب ۵۷ و تحریف تاریخ واقعی آن داشته ممکن نیست. این تاریخ سرانجام بصورت مستند نوشته خواهد شد، همانگونه که تاریخ دوران صفویه نوشته شد و نقش هم‌اندیشان رهبران موتلفه اسلامی در انقلاب مشروطه و در جریان جنبش ملی دهه

۳۰ نوشته شد. این تاریخ بدون نشان دادن نقش این جمعیت در کشتارها، انفجارها، ترورها، آدم‌ربائی‌ها، ارتباط‌های بین‌المللی و... ناممکن است، گرچه امثال بادامچیان اکنون و با استفاده از قدرت حکومتی خویش تاریخ برای خویش بنویسند و در تحریف وقایع، همه هنر نداشته خود را به خدمت بگیرند!

بادامچیان در صفحه ۵۴ کتاب مورد نظر، نقش رهبران موتلفه اسلامی را در تاریخ ۴۰ سال گذشته اینگونه تحریف و تبلیغ می‌کند:

«بنده صراحتا می‌گویم که امام خمینی می‌دانست که نتیجه آن حرکت یک انقلاب است. اوائل ۴۲ به ما می‌گفت که کار ما سه مرحله دارد- به آقای عسگراولادی فرمودند- مرحله اول اینکه ایران را اسلامی کنیم، مرحله دوم اینکه کشورهای اسلامی را اسلامی کنیم و مرحله سوم اینکه برویم جهان را با اسلام آشنا کنیم و بعد بگوئیم مولا "امام زمان"! زمان برای ظهور شما آماده‌است»

این تاریخی است که موتلفه اسلامی و امثال بادامچیان برای انقلاب ۵۷ می‌نویسند و در مدارس و دانشگاه‌ها توزیع می‌کنند. از دل این تاریخ نویسی و ادعاهائی که هیچ سند مکتوبی از آن در دست نیست و نقل قولی شفاهی از قول آیت‌الله خمینی است، که معلوم نیست چرا در زمان حیات وی طرح نشد تا آیت‌الله خمینی خود آن را تائید و یا تکذیب کند فاجعه تلاش برای تبدیل ایران به افغانستان، تبلیغ طالبانیسم در جمهوری اسلامی، قتل و ترور در خارج از کشور، انواع ماجراجوئی‌های بین‌المللی، تاسیس انواع مراکز اسلامی در لندن و سرازیر شدن میلیاردها تومان پول نفت ایران به حساب‌های ویژه این مراکز اسلامی و... بوده‌است. فاجعه‌ای که هنوز و علیرغم یک خیزش عمومی بنام جنبش اصلاحات و تحولات در ایران ادامه دارد و رهبر جمهوری اسلامی از کارشناسان آن برای بقول خود "**رهبری این کشور**" استفاده می‌کند!

بادامچیان در همان میزگرد و کتابی که در ارتباط با آن منتشر کرده، جا به جا رهبر کنونی جمهوری اسلامی، که در دوران رهبری او موتلفه اسلامی به قدرت برتر حکومتی دست یافت را در کنار آیت‌الله خمینی قرار می‌دهد. بادامچیان برای بیرون کشیدن رهبر کنونی جمهوری اسلامی از زیر بار پاسخگوئی به مردمی که او را به پاسخگوئی فرا می‌خوانند و در تظاهرات اخیر خیابانی تندترین شعارها را علیه او می‌دهند، در سال ۷۵ و با نگرانی از آنچه که در آینده شاهد آن خواهد بود، رهبر را پیرو آیت‌الله خمینی اعلام کرده و سپس انتقاد از رهبری را مجاز اعلام می‌کند. یعنی هر انتقادی دارید به آیت‌الله خمینی بکنید، چرا که رهبر کنونی همان خط را دنبال می‌کند! یعنی خمینی-خامنه‌ایسم!

این توصیه را از صفحه ۱۲۵ کتاب مورد بحث بخوانید:

«نکته مهم اینجاست که نمی‌توانیم رهبری هیچ انقلابی را ارزش جدا بگذاریم. کما اینکه مارکسیسم-لنینیسم هم اسم دو رهبرش را میگذارد و می‌گوید مارکسیسم لنینیسم. پس این روشن شد.» و در صفحه ۱۲۸ ادامه می‌دهد: « آن خارجی هم که می‌خواهد روی این قضیه بحث علمی بکند نقش امام خمینی را به عنوان یک رهبر، یک نقش اساسی می‌داند و لذا او را دارای حق تفسیر و تحلیل می‌داند و لذا نظریات او را می‌گیرد. ممکن است انسان نقد بکند، حمله هم بکند، هیچ بحثی نیست، بکند، آزادی است، چه اشکالی دارد؟»

دبیراجرائی جمعیتی که اگر کسی بنویسد و بگوید زیر پوشش "ولایت مطلقه" سلطنت را می‌خواهید احیاء کنید (کدیور) و برای سرکوب هر نشریه و یورش به هر محفلی که اشاره‌ای کوتاه به این نوع مسائل در آن ها بشود قوه قضائیه و انصار حزب‌الله را به میدان می‌فرستد، آنجا با انتقاد از رهبری انقلاب موافق است که این انتقاد از آیت‌الله خمینی باشد!

**پس از "جنگ سرد"، "جنگ تمدن‌ها" را جانشین "مبارزه طبقاتی" و "مبارزات رهائی‌بخش" کردند!**

# جنگ پشت دروازه‌های ایـــران

"آرنولد تاین بی" مورخ امریکائی، در سال ۱۹۶۸ نوشت «موفقیت‌های پیاپی نظامی ایالات متحده هم برای این کشور و هم برای جهان خطرناک است» و ادامه داد «به همین سبب ایالات متحده و اسرائیل خطرناک‌ترین کشورها میان ۱۲۵ کشور مستقل جهان هستند.»

تمرکز و آماده‌باش بی‌سابقه ناوهای هواپیمابر، کشتی‌های جنگی، سکوهای شناور پرتاب موشک و حتی زیر دریائی‌های مجهز به موشک‌های کروز متعلق به ایالات متحده و بریتانیا اکنون هر ناظر بی‌طرفی را به طرح این پرسش وا می‌دارد که آیا این لشکر کشی بی‌سابقه واقعا در جهت سرکوب شبکه‌های تروریستی به منطقه خلیج فارس و منطقه قفقاز و بتدریج در نقاط سوق‌الجیشی شمال افغانستان گسیل شده‌اند؟

پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ساده‌اندیشانی این باور ساده‌لوحانه خود را تبلیغ می‌کردند که پایان جنگ سرد به معنای آغاز دوران صلح و ثبات در جهان است! آنها، علیرغم همه تجربه علمی مربوط به دلائل و انگیزه‌های آغاز دو جنگ جهانی از ذات سرمایه و نظام سرمایه‌داری غافل بودند. پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم، همه آنها که طی سه دهه ۶۰-۷۰-۸۰ نتوانسته بودند حضور اتحاد شوروی و اردوگاه سوسیالیسم را بعنوان حافظ صلح جهانی درک کنند. بودجه‌ای که اکنون بالغ بر ۴۰۰ میلیارد دلار شده است و سرمایه مالی میلیتاریزه شده این رقم را به ارقام نجومی خواهد رساند.

برتولت برشت نوشت «اسلحه برای کاربردش ساخته می‌شود». پس از فروپاشی اتحاد شوروی و تا سال ۱۹۹۷ مقابله با «کشورهای یاغی» در توجیه تشدید نظامی‌گری امریکا اعلام شد. از سال ۱۹۹۷ عراق

بر اثر بمباران‌های بی وقفه، محاصره اقتصادی و تقسیم آن بـه دو منطقـه شمال و جنوب، کره شمالی بدلیـل غـرق شـدن در قحطـی و گرسـنگی و ایران بدلیل انتخاب محمدخاتمی و آغاز اصلاحـات در جمـهوری اسـلامی دیگر نمی‌توانستند در لیست کشورهای یاغی باقی بمـانند و ایـن لیسـت از اهداف مورد نظر خالی شده بود. «جنـگ بـا تروریسـم جـهانی» بسـرعت تئوریـزه شـده و نقـش آفرینـان آن انتخـاب شـدند. افغانسـتان بـهترین و مناسب‌ترین کشتزار برای پاشیدن دانه‌های این تئوری جدیـد بـود. صدهـا فرمانده نظامی و رابط سیاسی در میـان جنگجویـان مخـالف طالبـان و در میان رهبران طالبان به حاکمیت دست یافتـه در افغانسـتان زمینـه جـهانی شدن این تئوری را از هر نظر فراهم می‌ساخت. طالبان باید چنان می‌کردند که نه فقط مردم افغانستان سقوط آنـها را روی ویرانـه‌های بـاقی مـانده از بمباران‌های امریکا حتی بر فراز سر کشته شدگـانی کـه در خیابان‌هـای کابل و قندوز و مزار شریف باقی مانده و کسی حاضر به جمع کـردن آنـها نبود- جشن می‌گرفتند، بلکه مردم جهان نیز باید این سقوط و آن بمبـاران را تائید و ارتش امریکا را فرشته نجات شـناخته و مـهر تـائید بـر افزایـش حضور این ارتش در جای جـای منطقـه می‌زدنـد. بـه تـوپ بسـته شـدن مجسمه‌های تاریخی بودا در دل کوه‌های بامیان پایان ماموریتی ۵ ساله در کابل بود، که با فرو ریختن دو ساختمان بلند تجارت جـهانی در نیویـورک کامل شد. جنگ جدید از محدوده‌ای که جورج بوش برای آن تعیین کـرده بود و عراق را شامل شده بود فراتر رفت و به گفتـه دبلیوبـوش بـه جنـگ جهانی علیه تروریسم تبدیل شد.

شامگاه ۲۰ نوامبر ۲۰۰۱ جورج دبلیوبوش، که در تدارک ارتـش اسلامی ناتو و کنفرانس اقتصادی ژاپن به فیلیپین سفر کرده‌است، در کنـار رهبر جدید و جوان فیلیپین به سئوالات خبرنگارانی کـه صدایشـان پخـش می‌شد، اما تصویرشـان را نشـان نـداد پاسـخ داد. در میـان سـئوالاتی کـه پیرامون افغانستان، تروریسم و حوادث نیویورک مطرح شد، یـک خبرنگـار زیرک نیز با اشاره به مبارزه با تروریسم، از رئیس جمهوری امریکـا پرسـید:

**جان. اف کندی را چه کسی ترور کرد؟**

**رئیس جمهور امریکا از علاقه شخصی‌اش به رابـرت کندی صحبت کرد و اینکه خانواده‌کندی‌هـا در امریکـا مـورد احترامند و یکی از برادران کندی هم اکنون در کنگره امریکـا حضور دارد. بعد هم با لبخند گفت: شوخی نکنید!**

آن‌ها که کندی و مارتلوترکینگ را تـرور کردنـد نـه مسـلمان بودند و نه عضو گروه القاعده و ترور نیز در سراسر امریکا از نـوع دولتـی و مافیائی آن، بی‌پرده‌تر از حادثه تروریستی کـه بـرای عـروس یـاغی دربـار سلطنتی انگلستان ترتیب داده شد ادامه دارد. بحث نه بر سر ترور، بلکه بـر سر هر چه‌سیاه‌تر کردن شبح جهانی ترور و توجیـه جـهانی آن ۶۰ درصـد سرمایه نقدی جهانی است که در امریکا متمرکز شده و در بازارهای بـورس لندن و واشنگتن در گردش است، بدون آنکه نقشی در تولید داشته باشد!

لشکر کشی نخست ایالات متحده و بریتانیا بـه خلیـج فـارس و بمباران عراق بر نظریه "نظم نوین جهانی" متکی بود. نظریه‌ای که جـورج بوش اعلام کننده آن بود. از آن زمان تاکنون ارتش ایالات متحده بیـش از ۵۰ بار عملیات نظامی وسیع در خارج از این کشور انجام داده است.

ترور ولیعهد اتریش "فرانس فردیناند" و همسرش در ۲۸ ژوئـن سال ۱۹۱۴ در "سارایوو" بهانه جنگ اول جهانی شد. جنگی که چند سـال برای آن تدارک دیده شده بود. سوء قصد به جان فرستاده آلمان به لهستان "کلای ویتس" در سال ۱۹۳۹ نیز بهانه یورش به لهسـتان و آغـاز جنـگ دوم جهانی شد، در حالیکه زمینه این جنگ بـا آتـش سـوزی در رایشـتاک (پارلمان آلمان) در ۲۷ فوریه ۱۹۳۳ و با سرکوب کمونیسـت‌ها و احـزاب و سازمان‌های مترقی در سراسر آلمان تدارک دیده شده بود. بحران اقتصادی در سراسر اروپا و بویژه در آلمان زمینه اجتماعی رویکرد عمومی مردم ایـن کشور به همان احزاب و سازمان‌هائی را فراهم ساخته بود که سـرمایه‌داری در بحران قرار گرفته آلمان به بهانه حریق در رایشتاک و با رساندن هیتلـر به صدراعظمی آلمان کوشید خـود را از ایـن بحـران بـیرون بکشـد! صـدر اعظمی که سازمان‌های شبه نظامی حـزب او خـود حریـق در رایشـتاک را سازمان داده بودند.

وقایع نیویورک و واشنگتن نـیز ادامـه همـان زمینـه چینی‌هـا و بهانه‌ها برای لشکر کشی نظامی و جنگ است. پنج سال پرورش و حمایت از طالبان در افغانستان برای رسیدن به لحظـه کنونـی جـهت بـهره‌برداری برای اهداف استراتژیک صورت گرفت.

"لیندن لاروش" اقتصاددان امریکائی در مصاحبه با رادیو کانـادا در شهر تورنتو از حوادث نیویورک و واشنگتن بعنوان "عملیات کمـاندوئی" یاد نمود که انجام آن بدون حمایت و هدایت نیروهای با نفوذی در ایـالات متحده غیر قابل تصور می‌باشد. وی این حوادث را با آتش سوزی رایشتاک در ۲۷ فوریه سال ۱۹۳ مقایسه کرد وگفت: «"هرمان گورینـگ" بـرای بـه آتش کشیدن رایشتاک از یک مهره بی اراده هلندی تبار به نام "مـارینوس فان در لوبه" استفاده کرد و دوستانش به بهانه همین آتش سـوزی اعـلام حالت فوق‌العاده کرده و دیکتاتوری‌شان را به رهبری هیتلر گسترش دادنـد. آنگاه با تصویب چند مصوبه و تغییر چند قانون موجی از دستگیری‌ها را بـه راه انداختند و بویژه فعالان کمونیست دستگیر شدند و نشریات کمونیسـتی ممنوع اعلام شدند. حتی عده‌ای از نمایندگـان پارلمـان نـیز راهـی زنـدان شدند.»

"لئونید ایواشف"، مسئول دوم آکـادمی مسـائل ژئـوپولتیـک در روسیه نیز در مصاحبه‌ای با نشریه "نزاویسیمایا گازتا" از حـوادث نیویـورک بعنوان یک "تحریک جهانی" یاد نمود و با اشاره به فشـار عظیمـی کـه در سال ۲۰۰۱ از طرف افکار عمومی جهان و بخصوص کشورهای غربـی بـه اسرائیل وارد می‌آمد، قرار بـود در اواخـر سـپتامبر کشـور فلسـطین اعـلام موجودیت کند، که با حوادث نیویورک و واشنگتن این قـرار بـه فراموشـی سپرده شد. او گفت: «ساده لوحانه‌است اگر بپذیریم کـه عملیـاتی بـه ایـن وسعت و دقت کار چند دانشجوی ساده بوده است کـه بـه پـرواز در آوردن هواپیما را از طریق کامپیوتر آموخته باشند، آنهم پرواز با هـواپیمـائی مـانند بوئینگ ۷۶۷ و مهم‌تر از آن، مانور با این هـواپیمـا » او اضافـه می‌کنـد: «سالهاست که ارتباط تندروهای اسلامی با گروه‌های شبه نظامی راسـتگرا موسوم به میلیشیا در ایالات متحـده، متشـکل از نظامیـان بـاقی مـانده از جنگ ویتنـام بـرای مـاموران اطلاعـاتی روشـن اسـت، بویـژه در جریـان دستگیری "تیموتی مک فای" و بعد از دستگیری "علی محمد"، بنیادگرای اسلامیستی کـه بـه جـرم دسـت داشـتن در بمـب‌گذاری‌هـای نـایروبی و دارالسلام در سال ۱۹۸۸ دستگیر شد. وی کـه اهـل مصـر اسـت در سـال ۱۹۸۴ وارد ارتش ایالات متحده شده و در گارد نیروی ویژه تا سـال ۱۹۹۴ در "فورت بـراگ" خدمـت می‌کـرد. وی بـه طـور همزمـان بـا گروه‌هـای تروریستی اسلامی که بعد از سال ۱۹۸۹ به "افغانسـی" مشـهور بودنـد در ارتباط بود. ممکن است که افراد عرب تبار و مسلمان در این هواپیماها بوده باشند، ولی گردانندگان، سـازماندهندگـان و اجراکننـدگـان عملیـات افـراد دیگری بودند. افرادی که از آنچنان نفوذی در امریکا برخوردارند کـه حتـی

در زمان عملیات قادر به از کار انداختن سیستم‌های رادار بوده‌اند. امری که برای اولین بار در یوگسلاوی و در جریان بمب باران‌های سال ۱۹۹۹ مورد استفاده قرار گرفت.»

جنگ اول و دوم جهانی، به ترتیب برای فرار از بحران‌های اقتصادی سالهای قبل از ۱۹۱۴ و ۱۹۲۸ شروع شد و تسلط بر آسیای میانه و روسیه اهداف استراتژیک آن دو جنگ بود. ناپلئون نیز در سال ۱۸۱۲ با حمله به روسیه قصد همین تسلط را داشت. عملیات نیویورک و واشنگتن نیز بهانه‌ای بود برای کنترل استراتژیک‌ترین منطقه جهان، یعنی منطقه خلیج فارس و بدنبال آن دیکته سیاست‌های اقتصادی به دوست و دشمن و این تازه ضلع جنوبی هدف بزرگتر را تشکیل می‌دهد: « منطقه اروپا–آسیا»

## برژینسکی

برژینسکی، مشاور ارشد کاخ سفید در کتاب "تخته شطرنج بزرگ" درباره این منطقه می‌نویسد: «منطقه اروپا– آسیا قاره‌ایست پهناور از "لیسبون" در غرب تا "ولادی وستوک" در شرق و از قطب شمال تا خلیج فارس که دارای مساحتی حدود ۵۰ میلیون کیلومتر مربع است و ۷۵ درصد جمعیت جهان، یعنی بیش از چهار میلیارد جمعیت جهان را در خود جای می‌دهد. این قاره دارای تولید ناخالص ملی حدود ۳۴۰۰۰ میلیارد دلار می‌باشد.»

برژینسکی که در یک دوره وزیر خارجه ایالات متحده بوده درکتاب خود ادامه می‌دهد: «از اتحاد میان روسیه، چین، هندوستان و ایران باید جلوگیری شود. این نه یک اتحاد ایدئولوژیک، بلکه یک ائتلاف ژئوپولتیکی و ژئو استراتژیک است در مناسباتمان با این کشور (ایران) باید بسیار محتاط عمل کنیم، چرا که می‌تواند جذب روسیه و چین شود. در بین کشورهای مسلمان منطقه، ایران از وضعیت خاصی برخوردار است و در آسیای میانه و قفقاز دارای نفوذ است. تجزیه ایران در شرایط کنونی نمی‌تواند بهترین راه ممکن برای ایالات متحده باشد، اما برای ما یک ایران مطیع سودمند است!» (برای اطلاعات بیشتر در باره این کتاب و نظرات برژینسکی مراجعه کنید به راه‌توده شماره ۹۵ مقاله "اسلام امریکائی چه وظیفه‌ای را امروز برعهده دارد؟")

## نبرد برای تسلط بر منطقه "اروپا–آسیا"

بیش از یکصد سال پیش، سر "هارولد مکیندر" بریتانیائی در رابطه با این منطقه نوشت: «نبرد بر سر تصاحب یا کنترل منطقه "اروپا–آسیا" فاکتور تعیین کننده است که چه کسی قدرت حاکم جهان می‌شود.»

در اواسط دهه ۷۰ قرن بیستم نیز بسیاری از سیاستمداران وابسته به الیگارشی‌های مالی انگلو–امریکائی اظهاراتی از این نوع داشتند. بعنوان نمونه "ریچارد نیکسون" و "هنری کسینجر" به مناسبت‌های مختلف با اشاره به منطقه خلیج فارس و خطر اتحاد شوروی بر این اعتقاد بودند: «۶۰ درصد انرژی مورد نیاز ما از این منطقه (خلیج فارس) تامین می‌شود، منطقه‌ای که مانند بشکه باروت است و هر لحظه در حال انفجار. این منطقه آبستن شورش‌ها و قیام‌هائی است که منافع ما را در منطقه به خطر می‌اندازد. ما دو راه بیشتر در پیش رو نداریم یا سرکوب این قیام‌ها و شورش‌ها و یا یافتن انرژی جایگزین، طبیعی است که راه دوم برای ما بسیار پر هزینه است »

اینکه در ابتدای قرن ۲۱ و با پیشرفت عظیم ابزار تولید وگسترش شبکه‌های تولیدی و پیشرفت وسائل ارتباط راه دور، گسترش شبکه‌های انتقال نفت و گاز، الکتریسیته و وسائل ارتباط جمعی و همچنین گردش سرمایه و بخصوص قمار در بازارهای بورس بایستی هر مانعی از سر راه گلوبالیزه کردن جهان برداشته شود. اینک نه تنها خلیج فارس، بلکه منابع انرژی دریای خزر، منابع زیر زمینی روسیه و نابودی کامل روسیه نیز مد نظر است.

اینکه نه تنها کنترل منابع انرژی منطقه، بلکه مهمتر از آن، امنیت راه‌های انتقال آن در درجه اول اهمیت قرار دارد. عبور این لوله‌ها از افغانستان، در واقع علت اصلی تولد طالبان توسط شرکت‌های نفتی دلتا و آموکو،با نقش آفرینی عربستان سعودی، انگلستان، پاکستان و امریکا در افغانستان بود. افغانستان علاوه بر موقعیت استراتژیک آن بدلیل همسایگی با چین، هندوستان، روسیه و ایران موقعیت استراتژیک انتقال انرژی دریای خزر به خلیج فارس و دریای عمان را نیز پیدا کرد. موقعیتی که با سقوط اتحاد شوروی و تاسیس کشورهای جدید در منطقه قفقاز بوجود آمد.

یکصدل سال پیش لنین با تیزهوشی منحصر به فرد خود این موقعیت و تلاش جهان سرمایه‌داری را تحت عنوان "جابجائی مرکز ثقل سیاسی و جابجائی به سمت شرق " ارزیابی کرد. این ارزیابی همچنان اعتبار خود را، در هر تحلیلی پیرامون سرمایه‌داری جهانی حفظ کرده‌است.

برای این جابجائی مرکز ثقل، سرمایه‌داری جهانی، در هر مقطع انواع تئوری‌ها را آفریده‌است. پس از دو جنگ جهانی، تئوریک جنگ سرد با همین هدف آفریده شد، همچنان که تئوری ضد بشری "جنگ تمدن‌ها" پایه‌های "جنگ جهانی علیه تروریسم" را ساخت.

"ساموئل هانتینگتون" پایه‌های تئوری جنگ تمدن‌ها را براساس برخی داده‌های آماری، که عمدتا به عوامفریبی جهت شروع یک جنگ جدید جهانی شبیه است نوشت «مسلمانان به خاطر میزان فوق‌العاده بالای رشد جمعیت و آسیائی‌ها بدلیل رشد اقتصادی بالایشان غرب را تهدید می‌کنند.»

آن رشد اقتصادی که هانتینگتون آن را پیش می‌کشد تا فقر و عقب نگهداشته شدن دهها کشور مسلمان و بیش از یک میلیارد مسلمان جهان در سایه قرار گیرد و جنگ صلیبی میان مسلمانان و مسیحیان جای مبارزه برای رهائی و مبارزه طبقاتی را در کشورهای بزرگ سرمایه‌داری بگیرد متکی است به اقتصاد دهه ۸۰ برخی کشورهای آسیای جنوب شرقی. کشورهائی که برای یک دوره برای مقابله با چین تقویت شدند و بار این رقابت را نیز نیروی کار ارزان این کشورها تحمل کردند. یعنی همان ببرهای آسیا که در دهه ۹۰ با بزرگترین بحران‌های اقتصادی–اجتماعی روبرو شده و اکنون در آن غرق‌اند!

عوامفریبی آماری هانتیگتون بر این پایه قرار دارد که در سال ۱۹۰۰ میلادی از جمعیت یک میلیارد و ششصد و پنجاه میلیونی آن زمان کره زمین نزدیک به ۲۹۶ میلیون در اروپا (بدون محاسبه روسیه) زندگی می‌کردند، یعنی حدود ۱۸ درصد. امروز در این نقطه از جهان ۵۱۳ میلیون نفر از جمعیت شش میلیارد و صد و بیست و هفت میلیون نفری جهان زندگی می‌کنند. یعنی به میزان فقط ۸ درصد. او این آمار را نه بر اساس دلائل مشخص اجتماعی در کشورهای اروپائی که انگیزه‌های تعدد فرزند و ازدواج و تشکیل خانواده را بکلی تغییر داده، بلکه ناشی از رشد اقتصادی در آسیا معرفی کرده و پس از بافتن آسمان و ریسمان به هم و سعی در اثبات فرضیه خود مبنی بر تهدید تمدن غرب توسط مسلمانان جوامع آسیائی و کنفوسیوسی‌ها شالوده تئوریک جنگی را فراهم ساخته که امروز به رهبری امریکا و بعنوان جنگ جهانی علیه تروریسم دنبال می‌شود! (در همین شماره راه‌توده برگردان بخش‌هائی از کتاب "آتش و یخ" را بخوانید)

# صف واحد مقاومت جهانی

## حزب توده‌ایران زمانی منحل و منقرض می‌شود، که از سیاست و مشی توده‌ای خود فاصله بگیرد.

**م. محمود**

درپی شکست کوشش بشریت برای ایجاد جامعه سوسیالستی بر پایه سوسیالیسم (علمی ) درنیمی ازجهان- به ویژه درکشور اتحاد شوروی سابق بحث‌هائی بر پایه این محور آغاز شد، که آیا برپایی سوسیالیسم همچنان، تنها وظیفه تاریخی طبقه کارگر است ؟ آیا نیروهای متفاوت اجتماعی و اقشار و طبقات گوناگون جامعه نیز در برقراری آن سودمند هستند؟ آیا همه بشریت درحفظ و ادامه حیات بشری مسئولیت ندارند؟

برای ورود به این بحث بسیار جدی، یعنی پشت سرگذاشتن مناسبات وشیوه تولید سرمایه‌داری، که برای دسترسی به سود بیشتر، با غارت لجام گسیخته منابع طبیعی جهان و غارت منافع بشریت همراه است، ابتدا باید دید چه اکثریتی از همه انسان‌هائی که بر روی زمین بسر می‌برند برای این دگرگونی می‌توانند بسیج شوند و در جهت بسیج آنها باید کوشید اگر نابودی محیط زیست بدون زیرپا گذاشتن حقوق انسان‌هائی که اکنون در حیات‌اند ممکن نیست- که همینگونه است- جز با کمک همین انسان‌ها می‌توان عزم مقاومت و اراده دگرگونی نظام غالب را سازمان داد؟ اگر هر قشر و طبقه‌ای جز آن طبقه و قشری که حیات نظام سرمایه‌داری با سرنوشت آنها پیوند دارد- به فرا خور منافع خود در صف نیروی مقاومت و دگرگون سازی قرار می‌گیرد، هیچ نیروی پیشتازی در سراسر جهان مجاز به عدول از اصل بسیج حداکثر نیرو برای وارد آوردن سنگین ترین ضربه نیست و این همان نقطه تلاقی انترناسیونالیسم و ناسیونالیسم در جهان کنونی‌ماست در این نقطه تلاقی دفاع از منافع نسلهای آینده نیز در نظر است۰ اگر در ضرورت این پیوند هنوز تردیدهائی وجود داشته باشد که دارد، باید توصیه کرد که به صف متمرکز و جبهه استوار روبرو نگریست و از آن آموخت۰ گاه از مخالف و حتی دشمن هم می‌توان آموخت! اتحادی که در نئولیبرالیزم جهانی روز به روز متمرکز تر و مهاجم تر می‌شود ضرورت اتحاد همگانی در برابر آن صف متحد و مهاجم را در برابر ما قرار می‌دهد۰

امروز متاثر از تشدید محاصره گسترده بشریت از سوی سرمایه متمرکز مالی در جهان و بر اثر فشار این سرمایه‌داری به اقشار وطبقات مختلف اجتماعی ،جنبش جهانی صلح ،جنبش جهانی زنان ،جنبش بیکاران، جنبش گرسنگان، جنبش جوانان و تشکل‌های نوبنیادی درکنار شناخته ترین جنبش‌های جهانی، نظیر جنبش کارگران و دهقانان قرار می‌گیرند و همه آنها، بیش ازهر زمان دیگری، علاوه بر مسائل اقتصادی، درعرصه هائی مانند مسائل ملی، مسائل فرهنگی و علیه انواع تبعیض‌های اجتماعی وارد میدان می‌شوند. متاثر از همین واقعیت است که حتی در احزابی نظیر حزب کمونیست فرانسه بر ضرورت توجه به این جنبش‌ها و قرار گرفتن در کنار آنها برای پیشبرد امر بسیار مهم مقاومت در برابر نئولیبرالیسم و سرمایه‌بزرگ مالی جهان تاکید می‌کنند. نه تنها تاکید می‌کنند، بلکه برای برداشته شدن هر نوع مانع ذهنی دراین زمینه در اساسنامه‌های خود اصول تازه‌ای را می‌گنجانند و تاکتیک‌های نوینی را کارپایه خویش می‌سازند.

واقعیات جهان امروز می‌گوید، که دیگر نمی توان چون گذشته برقراری جایگزین نظام سرمایه‌داری، یعنی سوسیالیسم را منحصرا وظیفه طبقه کارگر دانست، بلکه باید ابعاد وظیفه فوق را به سطح وسیع تری ازجهان امروزی گسترش داد۰ «زیرا برپائی سوسیالیسم جهانی، نیازمند وحدت تمامی نیروهائی است که تازیانه سرمایه‌داری جهانی برگرده آنها فرود می‌آید، همچنان که حضور در جنبش صلح جهانی وظیفه همه نیروهای صلح جوی جهانی و پیشاپیش همه آنها طبقه کارگری جهانی است۰»

بی شک آنچه که امروز تحت عناوینی چون مبارزه باتروریسم جهانی، جنگ برای برقراری صلح جهانی و حفظ منافع ّ عموم بشری مطرح می شودّ درمرحله جهانی شدن اقتصادسرمایه داری وحاکیمیت گلوبالیزاسیون ازهر راه غیر عقلایی ،غیرحقوقی وحتی زیرپا نهادن منشور سازمان ملل متحد درمورد پذیرش حق تعیین سرنوشت ملت ها و رعایت حقوقی مرزهای تعیین شده بین المللی باتوسل به روشهای نظامی چیزی نیست جز دست یابی به منابع ملی دیگر ملت ها و کشورها! به این ترتیب است که آغوش گشائی برای اتحادجهانی همه اقشار و طبقات ذینفع در صلح وسوسیالیسم تنها وظیفه طبقه کارگر و پرولتاریای جهانی نیست، بلکه وظیفه همه بشری است. هراندازه حلقه محاصره بشریت توسط سرمایه‌مالی و متمرکز شده جهانی تنگ‌تر می‌شود، اتحادها باید گسترده تر شود. این، همان امری است که در یک یک کشورهای جهان نیز روز به روز بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد و جبهه‌های گسترده اجتماعی شکل می‌گیرند. آنچه که در جریان جنگ دوم جهانی در سراسر جهان از یک سو و از سوی جنبش‌های انقلابی و کمونیستی درکشورهای مختلف جهان از سوی دیگر در دستور روز و لحظه قرار گرفت، از همان ضرورتی برخاسته بود، که امروز گسترده‌ترین اتحادها در دستور بشریت قرار گرفته‌است. وقتی جهان با مخاطره‌ای سرنوشت ساز روبروست و سرنوشت یکایک کشورها به سرنوشت کل جهان پیوند خورده‌است، چگونه می‌تواند مبارزه‌ای جدا جدا به ثمر برسد؟ انترناسیونالیسم، که پس از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم بشدت زیر ضربه قرار گرفت، امروز بسیار فراتر از دهه‌های پیش از فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم در دستور کار جنبش‌های اجتماعی است!

برای آن گروه از توده‌ای‌ها که با تاریخ حزب خویش آشنائی کافی دارند، ضرورت‌های یاد شده در بالا اصول توده‌ای اندیشیدن و توده‌ای بودن است. اساسا، پایه‌ریزی حزب توده‌ایران بر همین اصول استوار بود و نخستین طرح برنامه حزب توده‌ایران نیز متاثر از همین واقعیات بود. در حزب توده‌ایران، سخن از توده‌ها و دفاع از منافع توده‌هاست. متکی به همین مشی و شناخت، حزب توده‌ایران با شعار "صلح"، در کوران جنگ دوم جهانی وارد میدان مبارزه شد و تا لحظه‌ای که نام این حزب "حزب توده‌ایران" باشد، از مشی و سیاست نه می‌توان و نه اجازه عدول داده می‌شود، چرا که عدول از آن به معنای نفی و انقراض حزب توده‌ایران است!

بنابراین، پافشاری حزب توده‌ایران بر مبارزه علیه امپریالیسم پافشاری بر دفاع از حیات بشری است. این وظیفه، تنها برعهده یک طبقه (کارگر ) نیست، بلکه وظیفه و رسالت توده‌های مردم برای حفظ جهان، نجات بشریت و صف آرائی در برابر امپریالیسم جهانی در کلیت جهان و غارتگران داخلی کشور (در هر رنگ، لباس، اندیشه و مذهبی) بعنوان متحدان طبیعی امپریالیسم جهانی است.

ارزیابی شرکت نیروها واقشار فوق در میهن ما به عنوان متحدان کنونی رشد وترقی اجتماعی به سوی هدف ایجاد جامعه سوسیالیستی به جای نظام سرمایه داری ، ثمره آن بر داشتی است که در بالا به آن پرداخته شد. با پرهیز از هر نوع مطلق کرائی، باید شیوه‌های متنوع مبارزه واحد و گسترده اجتماعی را در داخل کشور جستجو کرد و حلقه‌های پیوند انترناسیونالیستی این مبارزه را با مبارزه جهانی علیه سرمایه‌مالی امپریالیستی گره زد.

محبوبیت رئیس جمهور ونزوئلا را در مناطق فقیرنشین و محروم کشور بهتر می‌توان دید. در کنار پرچم‌های سرخ حزب کمونیست ونزوئلا، بیرق‌های پرتقالی «جنبش حرکت به سمت سوسیالیسم» و شعارهای دست **نویس «با تو امروز و همیشه،»** می‌توان گرمای روزهائی را دید که سه سال پیش چاوز با وعده **«انتقال قدرت از نخبگان فاسد»** به اکثریت مردم ونزوئلا، از طریق انتخابات آزاد به قدرت رسید.

### از سوی رئیس جمهور و با استفاده از اختیارات قانونی ریاست جمهوری

# صدور فرمان سرعت اصلاحات در ونزوئلا!

**تقسیم اراضی بایر شهری بین مردم بی مسکن، تقسیم اراضی کشاورزی و مالیات بر درآمد شرکت‌های نفتی و پتروشیمی تا ۳۰ در صد در راس برنامه‌های اصلاحی دولت قرار گرفت!**

**نیروی انتظامی برای مبارزه با جنایت در ونزوئلا بسیج شد و دولت با پرداخت غرامت ۵۱ درصد واحدهای تولیدی را در اختیار گرفت!**

جنبش اصلاحی در ونزوئلا، یکی از مهمترین مراحل حیات خود را طی می‌کند. با آنکه این جنبش وجوه مشترکی با جنبش اصلاحات در جمهوری اسلامی دارد و پیگیری تحولات آن می‌تواند تجربه‌ای برای اصلاحات در ایران باشد، مطبوعات طرفدار اصلاحات همچنان به سکوت و بی‌توجهی نسبت به آن ادامه می‌دهند و با انتشار اخبار آن گامی برای تعمیق آگاهی مردم در این زمینه بر نمی‌دارند. نه تنها گامی در این جهت بر نمی‌دارند، بلکه از انتشار خبری کوتاه در این باره نیز کوتاهی می‌کنند.

"هوگوچاوز"، رئیس جمهور ونزوئلا ، با استفاده از اختیارات قانونی خود، مجموعه احکام قانونی جهت سرعت بخشیدن به روند اصلاحات و بهبود وضع مردم را صادر کرده و زمان اجرای آن را ۱۰ دسامبر ۲۰۰۱ ، اعلام داشت. مهمترین این قوانین عبارتنداز:

**۱ـ** افزایش مالیات بر درآمد شرکت‌های نفتی و پتروشیمی از ۱۶/۶ درصد به ۳۰ درصد.

لازم به یادآوری است به موجب قانون اساسی جدید ونزوئلا، که ۳ سال پیش به تصویب رسید صنایع نفت و گاز این کشور عضو اوپک، ملی شده و حداقل ۵۱ ٪ از هر طرح مشترک با شرکت خارجی، باید متعلق به دولت ونزوئلا باشد. قانون جدید مالیات این شرکت های مختلط را افزایش خواهد داد.

## نیروهای مسلح ونزوئلا با قدرت از اصلاحات مسالمت آمیز و دمکراتیک در این کشور حمایت می‌کنند!

**۲ـ** گسترش قانون ۵۱ درصد مالکیت دولتی به همه بخش‌های اقتصاد.

به موجب این قانون دولت با پرداخت غرامت ۵۱ درصد مالکیت همه واحدهای تولیدی را در اختیار خواهد گرفت.

**۳ـ** قانون اصلاحات ارضی دمکراتیک .

به موجب این قانون مالکیت اراضی کشاورزی از تعدادی زمیندار بزرگ به میلیون‌ها روستائی بی زمین منتقل خواهد شد. به موجب این قانون همه اراضی بایر شهری و روستائی، در بین فقرا تقسیم خواهد شد.

**٤**– قانون استفاده از نیروهای نظامی در مبارزه با جنایات.

این اقدامات، طبعاً مورد مخالفت زمینداران بزرگ و سرمایه‌داران کمپرادور ونزوئلا قرار گرفته و آنها ، ضمن برگزاری اعتراضات پراکنده، برپائی یک اعتراض عمومی برای روز ۱۰ دسامبر، یعنی روزی که قرار است این قوانین، به اجراء گذاشته شوند، را در نظر گرفته‌اند. در ادامه جهت اطلاع خوانندگان گزارشی در روزنامه لوس‌آنجلس تایمز و واشنگتن پست را در این مورد می‌آورم.

روزنامه لوس‌آنجلس تایمز مورخ ۲۵ نوامبر ۲۰۰۱ در این زمینه گزارشی داد: "هوگوچاوز" رئیس جمهور ونزوئلا در برنامه رادیوئی«الو رئیس جمهور»که طی آن هر هفته با مردم کشور خود گفتگو می‌کند، خواهان گفتگو با اتحادیه صاحبان صنایع ونزوئلا شد، چاوز افزود «من از آنها می‌خواهم که جهت رفع اختلافات به میز مذاکره برگردند» او برخی از رهبران صنایع و تجار کشور را بعلت قطع مذاکرات با دولت و دعوت به اعتصاب، غیر منطقی خواند. "پدروکارمونا"، رئیس اتحادیه صاحبان صنایع و تولیدکنندگان بزرگ ونزوئلا گفت: اتحادیه او تا زمانی که قانون ۴۹٪ لغو نشود با دولت مذاکره نخواهد کرد.

یکی دیگر از موارد اختلاف قانون اصلاحات ارضی است که به دولت اجازه می‌دهد، زمین‌ها خصوصی که به کار گرفته نمی‌شوند را مصادره کند. کارمونا قانون اصلاحات ارضی را تهدیدی برای کشاورزی کشور تلقی کرد. چاوز و کابینه او پیشنهادات رهبران اتحادیه صاحبان صنایع و تولیدکنندگان آن کشور را پس از بررسی رد کرده و آنها را مغایر منافع اکثریت مردم ونزوئلا تلقی کردند. چاوز ضمن رد شایعه کودتای نظامی گفت: «نیروهای مسلح قویاً از انقلاب مسالمت آمیز و دمکراتیک

کشور حمایت می‌کنند۰ نیروهای مسلح در کنار انقلاب قرار دارند و هیچکس قادر نخواهد بود مانع اصلاحات انقلابی کشور شود»۰ روزنامه واشنگتن پست ۲۶ نوامبر ۲۰۰۱ ضمن گزارش سفر چاوز به شهر کومانا واقع در ۲۵۰ کیلومتری کاراکاس، پایتخت ونزوئلا نوشت:«کلاه سرخ هوگو چاوز بعنوان سمبل انقلاب مسالمت‌آمیز کشور، هیچگاه در این بخش از کشور از مُد نیافتاده است۰ محبوبیت چاوز را در مناطق فقیر و محروم کشور بهتر می‌توان دید، و رای پرچم‌های سرخ حزب کمونیست ونزوئلا، بیرق‌های پرتقالی‌رنگ «جنبش حرکت به سمت سوسیالیسم» و شعارهای دست نویس «با تو امروز و همیشه» را می‌توان همچنان و به همان گرمای روزهائی دید که سه سال پیش چاوز با وعده انتقال قدرت از «نخبگان فاسد» به اکثریت مردم ونزوئلا، از طریق انتخابات آزاد به قدرت رسید۰

**پس از پیروزی در دو انتخابات ریاست جمهوری، تصویب قانون اساسی جدید و نابودی کامل یک سیستم دو حزبی فاسد که طی دهه‌ها، قدرت و ثروت در ونزوئلا را کنترل کرده بود، چاوز با مقاومت در برابر سیاست‌های اصلاحی رادیکال خود روبرو شده است۰** با این وصف چاوز هنوز از محبوبیت عظیمی در بین ۲۰ میلیون طبقات و اقشار محروم جامعه از جمعیت ۲۴ میلیونی کشور برخوردار است۰ **مخالفان چاوز در دو جبهه مبارزه می‌کنند۰ یکی با جمع آوری امضاء برای برکناری او و دیگری با فشار بر مجلس برای اعلام عدم کفایت او۰** اما هیچیک از این دو اقدام، شانس چندانی ندارد، زیرا متحدین چاوز در مجلس، دردیوان عالی و هیات انتخابات ملی، اکثریت را دارند۰

"طارق ویلیام ساب"، عضو "جمهوری پنجم" (تشکیلات اصلاح طلبان هوادار چاوز) و مسئول کمیسیون امور خارجه مجلس ونزوئلا در گفتگو با خبرنگار واشنگتن پست گفت: «با یک اپوزیسیون غیر منطقی، مستاصل و فاقد رهبری جدی روبرو هستیم، اگر آنها با تشویق نیروهای نظامی به دخالت در امور سیاسی به سمت یک راه حل خشن حرکت کنند، در عمل با آتش بازی خواهند کرد۰ **سرمایه‌داران دائماً از ما انتقاد می‌کنند، اگر آنها واقعاً دلشان برای کشور می‌سوزد چرا خود دست بکاری نمی‌زنند، و بعنوان مثال بخشی از ۱۲۰ میلیارد دلار نقدینگی که به بانک‌های خارجی سپرده‌اند را به داخل کشور منتقل نمی‌کنند۰** اکثر مردم ونزوئلا هنوز چاوز را تنها کسی می‌دانند که قادر به حل مشکلات آنهاست۰ «چه وریا » مادر ۵ کودک که در راهپیمایی به هواداری از چاوز وسیاست‌های او شرکت کرده می‌گوید: «سیاستمداران کهنه کار که برخی از آنها در این اطراف هستند، حاصل کار ما را دزدیدند، صندوق بازنشستگی ما را غارت کردند، به اندازه کافی غذا به ما ندادند و آنقدر خانه نساختند که تا مجبور باشیم در خیابانها زندگی کنیم۰ اینها حالا بما می‌گویند ما نفهم هستیم که از چاوز حمایت می‌کنیم؛ تفهم خود آنها هستند۰

انعکاس آنچه که در ونزئلا می گذرد، در عمل نادرست بودن بسیاری از تبلیغات روزانه در مطبوعات داخل کشور و سیاست‌هائی را که به عنوان تنها راه به مردم ایران معرفی می‌شوند را نشان می‌دهد۰

# چرا اصلاح طلبان حکومتی ج.ا در غفلت مانده‌اند؟

جهت درک اهمیت تحولات اخیردر ونزوئلا، جهت به منظور ارائه زمینه مقایسه حرکت و سمت وسوی جنبش اصلاحات در ایران و ونزوئلا، گوشه‌ای از اخبار مطبوعات اصلاح‌طلب حکومتی ایران را با هم می‌خوانیم.

راه توده شماره ۱۰۷ در بررسی برخی از سیاست‌ها و اقدامات دولت اصلاحات در ونزولا، از ایجاد صندوق ذخیره ارزی برای مقابله با بحران‌های ناشی از نوسان قیمت نفت در بازار جهانی خبر داد. در ایران نیز دولت اصلاحات صندوق مشابهی را ایجاد کرده، ولی برخلاف ونزوئلا، موجودی آن مثل گوشت نذری بین آقازادها و خودی‌ها تقسیم میشود. نوروز ۳۰ آبان ۸۰ نوشت: ۹۰۰ میلیون دلار اعتبار از محل صندوق ذخیره ارزی در اختیار بخش خصوصی قرارگرفت. همین روزنامه در ۲۲ آبان ۸۰ از قول معاون اول رئیس جمهور: نوشت مناطق آزاد چندین میلیارد دلار از مازاد در آمد ارزی را می‌گیرند۰

نوروز در آذر ۸۰ از قول وزیر صنایع و معادن نوشت «۵۰ شرکت سازمان گسترش آماده واگذاری به بخش خصوصی است۰» مطبوعات هوادار اصلاحات در هفته اول آبان با ذکر بخشی از گزارش مشاور مدیر اجرائئ صندوق بین لمللی پول "از جهت گیری مثبت اقتصاد ایران" مژده دادند۰ در بخشی از این گزارش که موجب شادی این نهاد امپریالیستی شده چنین می خوانیم: دریافت وام از بانک های خارجی و ترزیق آن به بخش خصوصی تقویت دارائی های خارجی را سبب شده است۰ (نوروز ۳ آبان ۸۰)

البته این مطبوعات نمی‌پرسند در شرایطی که بخشی از نمایندگان سرمایه‌داری ملی به بهانه براندازی محاکمه میشوند، این بخش خصوصی که چنین مورد بحث قرارگرفته و برسرخوان یغما نشسته است متشکل از چه کسانی است ؟ این مطبوعات از کنار خبر بررسی سوء استفاده یک میلیارد دلاری در وزارت نفت که وزیر مربوطه عامل اصلی آنست می‌گذرند و از خبر واگذاری اختیارات بیشتر به شرکت های نفتی خارجی در چار چوب قراردادهای بیع متقابل، با چشم های بسته عبور می‌کنند. همین مطبوعات، حتی پس از انتشار خبر بخشنامه های مربوط به شرکت پتروپارس در روز ۶ آذر ۸۰ نمی‌پرسند: چرا شرکتی که از سرمایه صندوق باز نشستگی کارگران و نمایندگان وزارت نفت تشکیل شده و تنها در چارچوب قراردادهای بیع متقابل در ایران فعال بوده قادر شده چندین قرارداد جمعاً به مبلغ ۷/۵ میلیارد دلار جهت اجرای طرحهای توسعه میدان های گاز پارس جنوبی با شرکت ملی نفت ایران منعقد کند؟ قراردادهائی که در جزایر برتیش ویرجین انگلستان ثبت شده است. (به جز بهزاد نبوی که چندی پیش از هیات مدیره این شرکت استعفاء داد ، از دیگر مدیران و افراد این شرکت خبری در اختیار مردم نیست)

با توجه به این واقعیت وضیعتی که اصلاح طلبان حکومتی ایران خود را در آن قرار داده اند بی مهری عمومی آنها به تحولات ونزوئلا را بهتر می‌توان درک کرد

**در جریان کار کنفرانس یک هفته‌ای بُن پیرامون دولت آینده افغانستان، رادیو ۲۴ ساعته ایران که از امریکا برنامه پخش می‌کند، گفتگوئی پیرامون رویدادهای افغانستان، کنفرانس بُن و تحولات ایران با سردبیر راه‌توده انجام داد. این گفتگو در تاریخ ۷ دسامبر و از سوی یکی از برنامه‌سازان این رادیو "مانوک خدابخشیان" انجام شد. این گفتگو در همان تاریخ از رادیو ایران پخش شد و آنچه در زیر می‌خوانید متن پیاده شده از نوار این مصاحبه‌است.**

# مخالفان اصلاحات تا حد واگذاری پایگاه نظامی به امریکا

# حاضر به سازش و مذاکره‌اند!

## برای چنین خیانت، معامله و سازشی، بیش از هرچیز نیازمند بستن فضای سیاسی کشور، توقیف مطبوعات و خاموش کردن هر صدای معترض و طرفدار مذاکره و برقراری مناسبات عادی دیپلماتیک بین ایران و امریکا هستند!

## طالبان ماموریت اجرا کردند و حالا باید دید این نوع ماموریت‌ها به چه جریانات دیگری در ایران و دیگر کشورها واگذار شده و یا خواهد شد!

**خدابخشیان:** کانون اخبار مربوط به افغانستان، به آلمان، به شهر بُن منتقل شده‌است. در کنفرانس بُن چه می‌گذرد؟ ما شنیده‌ایم راه‌توده اطلاعات زیادی در باره حوادث ۲۰ و چند ساله افغانستان دارد!

**راه‌توده:** دشوار می‌توان حدس زد که در داخل کنفرانس و در بین هیات‌ها چه می‌گذرد. به همین دلیل من تصور می‌کنم پیش از آنکه بدنبال اخبار داخل کنفرانس باشیم باید برویم بدنبال تفسیر مسئله. البته همین خبرهائی هم که تاکنون منتشر شده تا حدودی نمای آینده کنفرانس را جلوی ما قرار می‌دهد.

**خدابخشیان:** خبرنگار سی .ان. ان از دژ کنفرانس بن گزارش می‌داد که گروه‌های شمالی وابسته به ربانی هم با آنچه در کنفرانس می‌گذرد موافقت ضمنی کرده‌اند و تصمیمات کنفرانس بُن را قبول کرده‌اند.

**راه‌توده:** من یک سابقه کوتاهی را برای شما و شنوندگانتان بگویم. این آقایانی که تنظیم‌ها و یا بقول خودمان گروه‌های مسلح را تشکیل داده‌اند و حالا کابل را فتح کرده‌اند، در تمام سال‌های گذشته هم بوده‌اند، در زمان ببرک کارمل، در زمان دکتر نجیب‌الله و حتی در زمان ریاست جمهوری همین آقای ربانی هم این تنظیم ها بود و مردم با عملکرد آنها و با رهبران آنها آشنا هستند. بعد هم که شکست خوردند و حکومت را تحویل طالب‌ها دادند، رفتند به مزارشریف و کوه‌ها و جنگ را ادامه دادند.

برای اینکه بیشتر با آینده حضور این نیروها در کابل، در حکومت و یا در کنفرانس‌هائی نظیر کنفرانس بُن آشنا شوید، برایتان یک ماجرای بسیار آموزنده‌ای را می‌گویم.

سال ۱۹۹۴ که این آقایان در کابل و ایالات مختلف روبروی همدیگر سنگر بندی کرده‌بودند و هر کس یک تکه از لحاف چهل تکه حکومت را در اختیار گرفته و همه لحاف را می‌خواست به سر خودش بکشند پادشاه عربستان سعودی همین رهبران باصطلاح جهادی را دعوت کرد به عربستان. این مربوط به آن زمانی‌است که این آقایان در حاکمیت بودند، گلبدین حکمتیار، نخست وزیر بود و احمد شاه مسعود وزیر دفاع، اما یکی‌شان در کوه‌های اطراف کابل و یکی در خیابان‌های شهر سنگر بندی کرده و آماده جنگ خیابانی و بمباران شهر بودند.

پادشاه عربستان آنها را برد به عربستان تا نصیحت کند که با هم آشتی کنند و دست از جنگ قدرت با یکدیگر بردارند. این رهبران ۷ تنظیم (سازمان) که آقای ربانی هم جزو آنها بود با هم آشتی کردند و به پادشاه عربستان سعودی هم قول دادند که بروند با هم حکومت کنند و دعوا نکنند. البته وعده پول و پله‌ای هم عربستان به آنها داد. نکته جالب اینست که پادشاه عربستان سعودی برای محکم کاری همه آنها را برد به داخل خانه خدا. یعنی آن محل ممنوعه‌ای که فقط سالی یکبار پادشاه عربستان وارد آن می‌شود و خُدام مخصوص اجازه ورود به آن را دارند. این آقایان در داخل خانه خدا با هم عهد بستند که دیگر دست به اسلحه علیه هم نبرند و بعد همگی‌شان بازگشتند به افغانستان. به محض رسیدن به

خاک افغانستان جنگ با همدیگر را از سر گرفتند تا بالاخره طالب‌ها را عربستان و پاکستان پیش انداختند تا یک حکومت مقتدر در افغانستان بر پا کنند. همین حادثه به شکل دیگری در سال ۱۹۹۲- اگر تاریخ را اشتباه نکنم- اتفاق افتاد. آنها در پیشاور و جلال آباد جمع شدند و با هم پیمان بستند که دست از اختلافاتشان بردارند و متحدا علیه ارتش شوروی بجنگند، اما واقعیت اینست که آنها در عین حال که با ارتش شوروی می‌جنگیدند با هم دیگر هم جنگ می‌کردند و هر کدامشان یک محدوده‌ای را قرق خودش کرده بود و بر سر درآمدهائی که داشتند با هم می‌جنگیدند. این نکات تاریخی را برای شما و شنوندگانتان گفتم تا نسبت به سرنوشت کنفرانس‌هائی نظیر کنفرانس بُن و یا آینده حکومت در کابل و اصولا آینده صلح در افغانستان دقیق‌تر و با احتیاط‌تر نظر بدهیم.

**خدابخشیان:** اتفاقا پرسش اینست که اینها برای قدرت می‌جنگیدند و یا ثروت؟

**راه‌توده:** اجازه بدهید، می‌رسیم به این نکته‌ای که شما مطرح کردید. من در ارتباط با کنفرانس بُن و سئوالی که پیشتر مطرح کردید می‌خواهم صحبت خودم را تمام کنم؛ یعنی این را روشن کنم که نتیجه‌گیری از کنفرانس بُن به این آسانی‌ها هم که تصور می‌شود نیست. سابقه این نوع سازش‌ها، آشتی‌ها و کنفرانس‌ها را هم برایتان گفتم. یعنی می‌توانند در عین حال که دور هم نشسته‌اند و با هم تفاهم کرده‌اند، چند ساعت بعدش بزنند به کوه و با هم بجنگند! بنابراین، دشواری اساسی برای این نوع کنفرانس‌ها همان سوابقی است که بر سر آشتی‌ها و سازش‌های گذشته وجود دارد؛ اما ظاهرا برای این دشواری راه‌حل پیدا کرده‌اند. تاکید می‌کنم "ظاهرا". این راه‌حل اینبار این است که فرماندهان نظامی و رهبران گروه‌های هفتگانه چندان به بازی گرفته نشوند و از داخل همین کنفرانس بُن مقدمه کنار گذاشتن آنها از ترکیب حکومتی شروع شود. امثال آقای ربانی یکی از آن چهره‌هاست، یا دیگرانی مثل حکمتیار، مثل عبدالحق که کشته شد و یا مجددی و یا حتی امثال ژنرال دُوستم و تورن اسماعیل‌خان، والی هرات و انواع این ها که هستند. خُب اینها چهره‌های شناخته شده‌ای هستند که بعنوان آدم‌های جنگجو و فرمانده شهرت دارند و البته شهرت خوبی هم ندارند. مردم آنها را بعنوان عاملین جنگ و خونریزی و کشتار در افغانستان می‌شناسند، اینها عاملین مستقیم جنگ و برادر کشی در افغانستان هستند که ملیت‌های مختلف ساکن افغانستان هر کدام کینه و پیشینه‌ای غیر دوستانه نسبت به آنها دارد. با این ترکیب نمی‌توان حتی یک دولت در افغانستان تشکیل داد و ظاهرا کنفرانس بُن این را می‌داند. شاید این دکترعبدالله که این روزها بعنوان وزیر خارجه دولت کابل سخن می‌گوید و لباس کوه را در آورده و کراوات کریستین دیور می‌بندد از جمله همان چهره‌های جدیدی باشد که جلو کشیده می‌شود تا امثال ربانی و سیاف و دیگران را بتوان به حاشیه برد. صحبت در کنفرانس بُن اینست که نسل جدیدی، تحصیل‌کردگانی از میان مهاجرین افغان بتدریج یک دولتی را تشکیل بدهند. البته این تحصیل کردگان هم هر کدام از اقوام مختلف هستند. به همین دلیل شاید این برای اولین بار باشد در جهان که برای یک کشور، در قلب اروپا یک دولت در یک کنفرانس تعیین می‌کنند و برای حاکمیت به داخل آن کشور می‌فرستند و عمدتا هم کسانی انتخاب می‌شوند و یا شده‌اند که قرار است نسل جدید تکنوکرات‌های را در افغانستان تشکیل بدهند. البته برای شما بگویم که در میان این افرادی که در کنفرانس شرکت کرده‌اند و یا برای دولت انتخاب شده‌اند سال‌ها در اروپا بوده‌اند، تجار بزرگی هم هستند و حتی در یک مورد من اطلاع دارم که یکی از پشتوها که خیلی هم مدافع حقوق پشتوها در این کنفرانس بوده و در اعتراض به کم توجهی به حقوق پشتوها کنفرانس را ترک کرده، در هامبورک بزرگترین تجارتخانه را دارد و با هواپیمای خصوصی اینطرف و آنطرف می‌رود.

نکته دیگری که احتمالا مورد نظر است اینست که این فرماندهان عادت به انتقال کمک‌های مالی غرب به حساب‌های شخصی‌شان دارند و ۲۰ سال است که به این جیره و باج گرفتن عادت کرده‌اند. شاید به همین دلیل هم فکر این باشد که کمک مالی به دولت آینده افغانستان دیگر به این افراد داده نشود و به حساب شخصی‌آنها واریز نشود. نکته دیگر اینست که این افراد اغلب کم سواد و بی‌سوادند، جز چند نفرشان مانند ژنرال دُوستم که در حکومت سابق هم ژنرال بوده و یا این اسماعیل خان که پیش از حکومت ببرک کارمل سروان ارتش بوده‌است. در اینجاست که پرسش مهم مطرح می‌شود و آن اینست که بالاخره از میان چه‌کسانی می‌توان دولت و ارتش تشکیل داد. **پاسخ ما با توجه به شناختی که از اوضاع افغانستان داریم اینست که هیچ دولتی در آینده افغانستان نمی‌تواند بدون اتکا به ماشین دولتی و کادرهای دولتی زمان ببریک کارمل و دکتر نجیب الله تشکیل شود. این نکته واضحی است؛ چه کسانی خوششان بیآید و چه بدشان بیآید این امر بعنوان یک واقعیت و ضرورت خود را نشان می‌دهد و حتی خود را به مخالفان تحمیل می‌کند. صدها و هزاران کادر دولتی و نظامی از دو دولت باقی مانده که تجربه کشورداری دارد، دانش دارد، متخصص دارد و افغانستان از نظر کادر و نیروی متخصص و تکنوکرات فقیرتر از آنست که بتواند از این نیرو صرفنظر کند. آینده بیشتر از امروز ضرورت پذیرش این واقعیت را نشان خواهد داد.**

**خدابخشیان:** ما می‌شنویم و در این روزها می‌خوانیم که صحبت از نسل جدید افغانستان است؛ نسلی که آینده افغانستان را خواهد ساخت و کمک‌های مالی امریکا هم در اختیار آنها گذاشته خواهد شد. جنگ‌آوران می‌روند و تحصیل‌کردگان می‌آیند. اما اشاره به مسئله ظاهر شاه و نقش او نکردید. در آخرین شماره نشریه راه‌توده مطلب بسیار جالبی را در باره سانسور نام ظاهرشاه در مطبوعات ایران خواندم، بسیار دلنشین نوشته شده بود و طنز گزنده‌ای در آن بود. صاف و ساده می‌خواهم بپرسم ظاهر شاه می‌آید؟

**راه‌توده:** با توجه به اینکه هیات نمایندگی او در کنفرانس بُن در کنار دیگر هیات‌های نمایندگی متمایل به ظاهرشاه نوعی اکثریت را در برابر اتحاد شمال تداعی می‌کنند، می‌توان پذیرفت که برای وی نقش مهمی در نظر گرفته شده‌است. البته تا آنجا که ما اطلاع داریم پسر و یکی از نوه‌های او در این کنفرانس شرکت دارند. نقش احتمالی او را در آینده افغانستان بجای اینکه در کنفرانس بُن جستجو کنیم بهتر است سری به رُم بزنیم و در آنجا ببینیم چه خبر است، یعنی محل اقامت و مهاجرت ظاهر شاه. تا آنجا که ما اطلاع داریم برخورد دولت ایتالیا در هفته‌های گذشته با او تغییر کرده و تشریفات سلطنتی برای او قائل شده‌اند، گارد ویژه برای او گذاشته‌اند و هیات‌های دیدار کننده با او را کنترل و هدایت می‌کنند. خُب، در کنار دم و دستگاه سلطنتی واتیکان، این نوع برخوردها باید زود به چشم بیآید. اما در باره خود ظاهر شاه تا آنجا که ما اطلاع داریم، ایشان ۸۶ ساله است. شش فرزند دارد که دوتای آن دخترند و شوهر کرده و زندگی‌شان را می‌کنند. از چهار پسر وی هم یکی‌شان در همان امریکای شما زندگی می‌کند و یکی‌شان هم در ایتالیا تحصیلات دانشگاهی کرده‌است. ظاهرشاه را بعنوان فردی ملایم و بسیار محتاط می‌شناسند. در فرانسه تحصیل کرده و اهل شعر و تاریخ و ادبیات است.

حالا برگردیم به سئوال شما در باره حضور ظاهر شاه و تشکیل دولت در افغانستان و طرح این دو مسئله در کنفرانس بُن. در راس هر دو مسئله، موضوع بسیار مهم امنیت قرار دارد. یعنی هر دولتی که در کابل بخواهد تشکیل شود و مستقر شود و یا به هر شکلی که ظاهر شاه بخواهد وارد افغانستان شود مسئله امنیت مطرح می‌شود. حداقل در کنفرانس بُن مسئله به این صورت مطرح شده و **استقرار نیروهای خارجی در افغانستان نیز زیر پوشش این بهانه پیش برده می‌شود**. یعنی به نیروهای مسلحی که با غلبه بر طالبان قدرت را بدست گرفته‌اند اطمینانی نیست، براساس همان سابقه‌ای که برای شما و شنوندگانتان گفتم. سابقه بازگشت از خانه خدا و جنگیدن با همدیگر! همه آنها که می‌خواهند دولت تشکیل بدهند، مخصوصا آنها که می‌خواهند از خارج وارد افغانستان شوند از تکرار سرنوشت دکتر نجیب‌الله بیمناک‌اند. مسئله نیروی پاسدار صلح که در کنفرانس بُن مطرح شده زیر این پوشش و تاکید بر این نکات، که واقعیاتی را هم در بر دارد پیش برده می‌شود. اینها انگیزه‌هائی است که مطرح می‌شود، والا **ما انگیزه‌های دیگری را مهم‌تر از انگیزه‌هائی که اعلام می‌شود شناسائی کرده‌ایم**، که اگر جا داشته باشد و امکان آن باشد مانعی برای مطرح کردن آنها نمی‌بینیم. از جمله در باره دلائل و انگیزه‌هائی که ما آنها را مهم‌تر از امنیت جانی برای اعضای دولت آینده و یا ظاهر شاه در صورت بازگشت به افغانستان می‌دانیم عبارتند از استراتژی امریکا برای استقرار نظامی در افغانستان، رقابت‌های اقتصادی امریکا با اروپای واحد، استراتژی امریکا برای تسلط بر لوله‌های نفتی و حوزه‌های نفتی و زیر سلطه اقتصادی بردن اروپا، اینکه حادثه نیویورک چگونه در خدمت این استراتژی قرار گرفت و انواع حرف‌های دیگر که ما در نشریه خودمان نوشته و باز هم خواهیم نوشت.

در اینجا و بمنظور پاسخ به سئوالی که در ابتدا، در باره کنفرانس بُن مطرح کردید من سعی می‌کنم اخبار و رویدادها را بگویم و البته اشاره‌ای هم به نظرات خودمان در باره این اخبار و رویدادها کردم و اگر موافق باشید باز هم خواهم کرد.

در همین ارتباط مسئله فردی که بتوان نقش هماهنگ کننده دولت آینده را داشته باشد مطرح است.

مسئله بازگشت ظاهر شاه به افغانستان از این لحظه به بعد مطرح است. برای یافتن پاسخ به این پرسش ابتدا باید بدانیم که پشتوها ملیت بزرگ افغانستان هستند و همانطور هم که شاهدید اتحاد هفتگانه بطرف قندهار که در واقع در این سال‌ها بجای کابل پایتخت طالبان بود نرفت. **هیچ دولتی در افغانستان نمی‌تواند تشکیل شود که در آن پشتوها در اکثریت نباشند. حتی انشعاب در حزب دمکراتیک خلق افغانستان و تقسیم آن به دو شاخه پرچم و خلق هم تا حدودی متاثر از همین مسئله ملیتی بود.** هر انشعاب، کودتا، جنگ و یا صلحی در افغانستان متاثر از همین امر است. ظاهر شاه هم پشتوست و یکی از انگیزه‌های طرح مسئله بازگشت او به افغانستان در همین ارتباط و متکی به همین موقعیت قومی اوست. البته ما تصور نمی‌کنیم که این بازگشت احتمالی خیلی زود و مثلا در عرض چند هفته انجام شود. او در جوانی‌اش هم بسیار محتاط بوده، حالا که دیگر ۸۶ ساله‌است. باحتمال بسیار و **با توجه به اکثریتی که طرفداران بازگشت او به افغانستان در کنفرانس بُن دارند یکی از نزدیکان او دست بالا را در حکومت موقت برعهده خواهد گرفت. اگر پسر و یا نوه‌اش هم این دست بالا را پیدا نکنند یکی از طرفداران پشتون او در مناطق پشتونشین این کشور این موقعیت را پیدا خواهد کرد**، که البته در صورت هموار شدن راه و از طریق لوئی جرگه احتمالا باز خواهد گشت. اینکه سلطنت در افغانستان احیاء خواهد شد یا نه؟ موضوع دیگری است، که پاسخ به آن چندان آسان نیست. پیش از آنکه مسئله سلطنت مطرح باشد، **مسئله فدراتیو شدن افغانستان مطرح است و این تازه به شرطی است که افغانستان تجزیه نشود! فدراتیو به این معنا که افغانستان به سه یا دو منطقه شمال و جنوب وحتی غربی (هزاره ها و مرکز آن در هرات) تقسیم شده** و یک حکومت مرکزی در کابل امور عمومی آنها را تنظیم کند و بقیه امور به خود آنها واگذار شود.

**خدابخشیان:** اتفاقا ما در یکی از برنامه‌های اخیر خودمان با آقای مجتهدزاده که گفتگو می‌کردیم، ایشان هم اشاره به همین فدراتیو شدن افغانستان می‌کردند.

**راه‌توده:** بهرحال، آنچه که ما را بعنوان یک ایرانی باید بیش از هر چیز نگران کند مسئله تجزیه افغانستان است. شما توجه کنید که بلوچستان پاکستان و منطقه بلوچ نشین افغانستان با مناطق پشتو نشین افغانستان و پاکستان مرز مشترک دارند و از طرف دیگر با بلوچستان ایران همسایه‌اند. سابقه دولت خودمختار محلی در بلوچستان پاکستان هم وجود دارد و مردم بلوچستان پاکستان با تعصب ناسیونالیستی به حکومت خودمختار گذشته بلوچستان نگاه می‌کنند. مرکز این حکومت خودمختار شهر "کویه" پاکستان بوده‌است و آقای "بزنجو" هم رهبر این حکومت بوده و بسیار مورد علاقه عامه مردم است.

در این صورت باید نگران بلوچستان واحد و جدا شدن بخشی از خاک ایران باشیم. تجزیه خاک افغانستان بلافاصله به کشورهای تاجیکستان و ازبکستان هم سرایت خواهد کرد. برای شما و شنوندگانتان شاید جالب باشد بدانید که بسیاری از مراکز فرهنگی و آثار تاریخی و حتی شهرهای مهم و تاریخی ازبکستان در تاجیکستان واقع است و بر عکس. مثلا شهر تاریخی سمرقند بجای آنکه در تقسیمات کشوری اتحاد شوروی سابق به تاجیکستان متصل شود در ازبکستان باقی مانده است. ناسیونالیسم ریشه‌دار در هر دو این جمهوری‌ها سربلند خواهد کرد و تازه پیش از این دو جمهوری، در کشمیر علم استقلال برافراشته خواهد شد. در خود افغانستان مسئله هزاره‌ها که عمدتا در دولت‌های مرکزی امور دیوانی افغانستان را برعهده داشته‌اند و بسیاری از آنها اهل فرقه "اسماعیلیه" اند مطرح است، که می‌تواند به نوعی استقلال و خودمختاری در منطقه هرات و هم مرز با ایران بیانجامد.

**خدابخشیان:** بعضی ها در باره نقش آینده ظاهر شاه، او را با موقعیت و نقش پادشاه سابق بلغارستان مقایسه می‌کنند. رئیس دولت، هماهنگ‌کننده حکومت.

**راه‌توده:** من و برخی دوستان همکار من در نشریه راه‌توده، به دلائل و انگیزه‌هائی که برای خود ما معلوم و مورد پذیرش است، با علاقه مسائل افغانستان را در تمام سال‌های گذشته دنبال کرده‌ایم. به همین دلیل اخبار مربوط به کنفرانس بُن را هم پی‌گیری می‌کنیم. آنچه که تاکنون دستگیر ما شده اینست که یک شورای حکومتی تشکیل خواهد شد و هماهنگی در این شورا اگر به شخص ظاهر شاه و یا فرزند او هم سپرده نشود، این نقش را یکی از طرفداران جدی او برعهده خواهد گرفت تا راه بازگشت او را در آینده هموار کند. تصور نمی‌کنم آقای ربانی هم برخلاف انتظار جمهوری اسلامی نقش چندانی را عهده دار شود. دلائل و انگیزه‌های این تصمیم را هم جلوتر برای شما و شنوندگانتان گفتم. در ماه‌های آینده معلوم خواهد شد که افغانستان چه شکلی از اشکال جغرافیائی را به خودش خواهد گرفت.

## در میان اقوام و ملیت‌های افغانستان بذر بزرگترین کینه‌ها پاشیده شده!

شما در تمام این احتمالات، این نکته بسیار مهم را از نظر دور نکنید که در طی ۲۰-۲۲ سال جنگ در افغانستان دهها هزار نفر از قومیت‌های مختلف بدست اقوام دیگر کشته شده‌اند. این فلان شهر را گرفته و از یک قومی قتل‌عام کرده، آن دیگری فلان شهر را گرفته قوم مقابل را قتل‌عام کرده و در یک کشور سنتی مانند افغانستان برادرکشی، قوم کشی، هتک ناموس و مسائلی از این دست چیزی نیست که به این زودی فراموش شود، خون در میان اقوام افغانستان جاری شده و این زخم به این آسانی التیام نخواهد یافت. اتفاقا صحبتی هم که از ظاهر شاه می‌شود بعنوان یک هماهنگ کننده، برای حفظ نقشه جغرافیائی افغانستان است و نه بیشتر!

**خدابخشیان:** در اینجا حضور نیروهای امریکائی از طریق دالان و یا کانال جنوب این را می‌رساند که امریکائی‌ها هم مطمئن بودند پشتون‌ها قندهار را خواهند گرفت؟ امریکائی‌ها در آنجا خواهند ماند و نیروهای دیگری هم به آنها خواهند پیوست تا جنگ‌های قومی نشود؟

**راه‌توده:** با این تحلیل که امریکا در آنجا مستقر شده و یا می‌شود که جنگ قومی نشود، ما به این صورت چنین استقراری را تحلیل نمی‌کنیم و این بهانه را هم قبول نداریم. این استقرار نظامی باز می‌گردد به نفس و انگیزه واقعی حادثه‌ای که در نیویورک اتفاق افتاد و ما تحلیل و تفسیر خودمان را در باره حادثه نیویورک و حضور امریکا در افغانستان داریم و منتشر هم کرده‌ایم. ما معتقدیم که فصل جدیدی در تاریخ معاصر جهان با حادثه نیویورک آغاز شد، ادامه پیدا خواهد کرد و دلائل و انگیزه‌های بسیار پر قدرت اقتصادی پشت این حادثه بود، رقابت بسیار جدی بین اروپا و امریکا مطرح است، اقتصاد رو به بحران امریکا مطرح است، در اروپا هم اقتصاد همین وضع را دارد، مسئله قیمت نفت است، تسلط بر اروپا توسط امریکا با در اختیار گرفتن نفت مطرح است و مستقر شدن نظامی امریکا در مناطق سوق‌الجیشی که نفت از آنجاها عبور می‌کند. اینها نکات بسیار بسیار گرهی است که پشت این حوادثی که در بُن، کابل، در سازمان ملل و در رفت و آمدهای سران کشورهای اروپائی و امریکائی مطرح است، اما کمتر در باره آنها صحبت می‌شود، بلکه بیشتر روی اخبار و رویدادها صحبت می‌شود و حقایق پشت هیجان سازی‌ها پنهان می‌شود. ضرورت دارد که ما به این مسائل گرهی بسیار دقیق فکر بکنیم، چرا که با سرنوشت کشور خودمان هم ارتباط پیدا می‌کند.

**خدابخشیان:** به این هم خواهیم پرداخت. آیا این نیروها مستقر خواهند شد؟

**راه‌توده:** آنها شده‌اند آقای خدابخشیان. شما می‌دانید که هم ژنرال پاول اعلام کرد و هم بصورت غیر رسمی گفته می‌شود که امریکا یک پایگاه بزرگ در قندهار زده و مشغول برقراری دومین پایگاه است. ژنرال پاول، وزیر خارجه امریکا گفته که نیروهای نظامی امریکا در منطقه مستقر می‌شوند تا از خطوط نفت حفاظت کنند. خود همین سرعت تاسیس پایگاه نظامی نشان می‌دهد که بسیاری از طرحها از قبل تهیه شده بود و حالا یکی بعد از دیگری به اجرا گذاشته می‌شود. پایگاه نظامی گاراژ اتومبیل نیست، که برای باران نخوردن اتومبیل و در امان بودن از دست سارقین بسازند و اتومبیل را شب در آن بگذارند و صبح سوارش شوند و بروند. تاسیس یک پایگاه نظامی به انواع محاسبات نیازمند است. اینکه هواپیماها چگونه درآن فرود بیآیند، باندهای پرواز تاسیس بشود، امنیت کوهستانی، فاصله پایگاه تا شهر و تا مرزها، کوهستانی بودن و یا در دشت بودن، سیستم نصب رادارها، ایجاد چتر امنیتی، سیستم مخابراتی و انواع محاسبات مطرح است. یک شبه که نمی‌شود تصمیم گرفت از امریکا بلند شویم برویم آنطرف دنیا، آنهم در قندهار یک پایگاه بزنیم در فلان نقطه. این محاسبات قبلا شده، محل در نظر گرفته شده و حالا فقط موقعیت برای برپائی آن را فراهم کرده‌اند و تاسیس هم کرده‌اند. صحبت استقرار ۱۵ هزار نیروی نظامی امریکا در قندهار مطرح است.

**خدابخشیان:** توافق‌هائی هم با روسیه شده؟

**راه‌توده:** ظاهرا این طور سیر حوادث نشان می‌دهد که آقای پوتین معاملاتی کرده شاید بر سر مسائل چچن، شاید بر سر میزان حضور تاجیک‌ها و ازبک‌ها در حکومت آینده، باید صبر کرد و دید. شما می‌دانید که در همین دو ماه گذشته تاجیکستان و ازبکستان عملا به پایگاه‌های نظامی امریکا تبدیل شدند. اینها زمینه ساز ارتش اسلامی آینده در کنار ناتو می‌تواند باشد. اینها مسائلی است که در هفت توی مناسبات سیاسی و نظامی و اقتصادی انجام می‌شود و مردم در جریان آن قرار نمی‌گیرند. در این موردها در بی‌بی‌سی در سی ان ان و یا سی بی اس صحبت نمی‌شود.

**خدابخشیان:** این فصل را با یک پرسش اساسی به پایان ببریم، چرا که از طریق قندهار باید برویم به ایران. آیا فروپاشی طالبان و ریزش طالبان عصر جدیدی را نوید می‌دهد، بعنوان پایان عصر اسلامیسم سیاسی، بازگشت به سکولاریسم. عصر پس از طالبان چه عصری است در منطقه؟

**راه‌توده:** بله. ما اعتقاد نداریم که به عصر بعد از طالبان رسیده‌ایم. طالبان یک جریانی بود که یک راهی را هموار کرد و حضور و عملش تحمل شد برای رسیدن به آن لحظه‌ای که باید از این درخت میوه دلخواه چیده می‌شد. شما ببینید ترکیب این ارتشی که طالبان داشت فقط ۸ تا ۱۰ هزارتای آن طلبه و طالب پشتون بودند، در حالیکه نیروی نظامی طالبان تا یکصد هزار نفر برآورده شده‌است. یعنی ۸۰ هزار نیروی خارجی در کنار آنها قرار داشته‌اند، که از کشورهای مختلف آنها را جمع کرده بودند در پیشاور و قندهار و کل افغانستان. تعداد قابل ملاحظه‌ای از نظامی‌های پاکستان هم در کنار آنها بودند و هدایت هواپیماها و کار با سلاح‌های پیچیده نظامی را برعهده داشتند.

## منطقه آزاد قبائل و قرار داد "دیورند"

شما توجه کنید که در منطقه پشتو نشین افغانستان اساسا حکومت به آن سیستمی که می‌شناسیم وجود ندارد. این یک سابقه تاریخی دارد. بعد از اینکه بریتانیای کبیر سرزمین‌های مستعمره‌اش را در منطقه تقسیم کرد، منطقه وسیع پشتو نشین را به این صورت تقسیم کرد که بخشی از آنها در پاکستان ماندند و بخشی در افغانستان. همان موقع یک قرار داد منعقد شد که به قرار داد "دیورند" مشهور است. مطابق این قرار داد تا سال ۱۹۹۸ منطقه پشتونستان پاکستان تحت حاکمیت پاکستان می‌بایست باشد و از این تاریخ به بعد تحت حاکمیت افغانستان. حالا سه سال از پایان آن قرار داد می‌گذرد و در این سال‌ها هیچ قرار و مداری در منطقه وجود نداشته و در واقع پشتونستان بصورت قانونی اکنون نه تحت حاکمیت پاکستان است و نه تحت حاکمیت افغانستان. اتفاقا یکی از مسائل مهم موجود در منطقه همین موقعیت نا روشن بین‌المللی و حق و حقوقی است که افغانستان مطابق قرار داد یکصد سال پیش اکنون دارد، ولی حاکمیتی ندارد که بتواند از آن استفاده کند.

نکته بسیار جالبی را برایتان بگویم و آن اینست که وقتی طالبان به کابل رسیدند در دفتر سازمان ملل متحد به سراغ دکتر نجیب الله رفتند.

ژنرال "شهنوازتنی" که یک ژنرال شورشی و کودتائی در ارتش حکومت نجیب الله بود و پس از شکست در یک اقدام کودتائی به پاکستان گریخته بود، همراه طالبان وارد ساختمان سازمان ملل متحد در کابل شد و کاغذی را بعنوان یک قرار داد جدید جلوی نجیب الله می‌گذارد که آن را امضاء کند. مطابق این قرار داد افغانستان باید یکصد سال دیگر قرارداد "دیورند" را تائید می‌کرد. پاکستان می‌خواست این قرار داد را به امضای نجیب‌الله برساند و بعد تاریخ سال‌های حکومت او را پای این قرار گذاشته و مدعی حاکمیت قانونی بر پشتونستان شود. دکتر نجیب‌الله نمی‌پذیر و می‌گوید من به وطنم خیانت نمی‌کنم. بعد از این مکالمه چند دقیقه‌ای او را می‌برند و اعدام می‌کنند.

حالا برویم به منطقه. در این منطقه، که به قبائل معروف است حاکمیت در اختیار شوراها و جرگه‌های قومی و محلی است. در اینجا بزرگترین مدارس مذهبی و نظامی ساخته شده‌است. اینطور که به ما اطلاع داده‌اند **بین ۷ تا ۱۰ هزار مدرسه نظامی-مذهبی در منطقه قبائلی پشتون دایر است که بزرگترین آنها مدرسه "جیوند" است که رهبران طالب‌ها از آن بیرون آمدند. درست مثل مدرسه حقانی در شهر قم خودمان که مسئولین کنونی قوه قضائیه و دادگاه ویژه روحانیت و دادگاه انقلاب از آن بیرون آمده و قدرت را در جمهوری اسلامی قبضه کرده‌اند.** در این منطقه بزرگترین معاملات قاچاق اسلحه در سطح جهانی انجام می‌شود، بزرگترین معاملات مواد مخدر انجام می‌شود. ارتش پاکستان و رهبران طالبان در تمام این معاملات دست دارند و میلیاردها دلار از این راه درآمد دارند. شما دقت کنید، در همین سی ان ان بعضی از رهبران طالبان انگلیسی را با لهجه کمبریج صحبت می‌کنند، آلمانی حرف می‌زنند، فرانسه بلدند. اینها را در کجا یاد گرفتند؟ شما افغانستان را ندیده‌اید و نمی‌دانید میزان عقب ماندگی آن نسبت به ایران چقدر است. سال‌ها پیش از انقلاب ۵۷ آقای به آذین کتابی بعنوان یادداشت‌های سفر به افغانستان نوشته بود. آن موقع نوشته بود که افغانستان به قزوین ۵۰ سال پیش شبیه است. من خاطراتی را می‌توانم برای شما و شنوندگانتان تعریف کنم تا متوجه شوید که میزان عقب ماندگی در افغانستان بسیار بیشتر از آن چیزی است که آقای به آذین نوشته بود. حالا از درون این کشور و از درون عقب مانده‌ترین اقشار ملت پشتون، آنهم در مدارس عصر حجر طلبه‌های پشتون در منطقه قبائل زبان انگلیسی کمبریج به این آسانی در می‌آید؟ اینها کجا بودند؟ از کجا درآمدند؟ این شوخی است! تمام اینها سازمان داده شده، اینها تحصیل کرده هستند، به ریش و پشم و شال دور سرشان نگاه نکنید. اینها درختی بودند که میوه تلخ کنونی را باید می‌دادند. از سومالی، از میان سندی‌ها، لنجانی‌ها، سودانی‌ها، چچن‌ها، مسلمان‌های چین، از کشورهای مختلف مزدور جمع کردند و پول دادند تا بجنگند. حالا وقتی شما می‌پرسید که آیا عصر طالبان تمام شد؟ من سئوال را به خود شما بر می‌گردانم "مگر شروع شده بود که تمام شود؟" یک جریانی را خلق کردند تا بهره‌اش را بگیرند. این نیست که این ماجرا تمام شد. خیر وظیفه این جریان همین بود که انجام داد، حالا این وظیفه به اشکال دیگر و حتی با اندیشه‌های دیگر می‌تواند، در چارچوب استراتژی سرمایه مالی و متمرکز شده جهانی در منطقه و در جهان ادامه پیدا کند.

چرا راه دور برویم. این طالبانیسم که یکباره خلق نشد. شما به خاطر بیاورید که **اولین نشانه‌های طالبانیسم در جمهوری اسلامی و با فتوای قتل سلمان رشدی دیده شد. این فرمان و جنجالی که پیرامون آن راه‌انداختند تا انقلاب ایران و مردم ایران را متحجر و آدم کش معرفی کنند یکی از نشانه‌های مهم کوشش جهانی برای به انحراف کشیدن جنبش‌های مترقی، اما اسلامی در جهان اسلام و برانگیختن افکار عمومی جهان علیه آن بود. آن فرمان، یعنی فرمان قتل سلمان رشدی را همین مصباح یزدی‌ها، جنتی‌ها، ریشهری‌ها، فلاحیان‌ها و بقیه و بقیه درست کردند، به امضای آقای خمینی رساندند و به لباس انقلاب ایران سنجاق کردند. بعدها که این چهره‌ها از پشت پرده بیرون آمدند و افکارشان را علنا بیان کردند معلوم شد طالبانیسم در بیت آیت‌الله خمینی چگونه رسوخ و نفوذ کرده بود. همین روحانیون و طالبانیست‌ها در دهه دوم جمهوری اسلامی همه کاره شدند، در حالیکه نه در انقلاب نقش داشتند و نه در حاکمیت ابتدای انقلاب محلی از اعراب داشتند. مگر شما فراموش کردید که همین حجت‌الاسلام دری نجف‌آبادی که قتل فروهرها و مختاری و پوینده در دوران وزارت ایشان در وزارت اطلاعات سازمان داده شد در همین نماز جمعه تهران، چند هفته پیش از ماجرای نیویورک و آغاز حضور نظامی امریکا در افغانستان مگر با تعریف و تمجید نگفت که ما مگر از طالبان کمترین که نمی‌توانیم امنیت کشور را مثل آنها برقرار کنیم؟ مگر زن‌ها را در مشهد به تقلید از طالبان نکشتند، مگر قتل‌های سیاسی را با همین اندیشه سازمان ندادند، مگر جوان‌ها را سر گذرها با همین اندیشه‌ها شلاق نزدند و مگر هنوز مشغول نیستند. شما مطمئن باشید که این جریانات، به محض آنکه احساس کنند باید ماسک دیگری به صورت بزنند و وظیفه دیگری را در اشکال و اندیشه‌های دیگری دنبال کنند این کار را خواهند کرد و یا اگر این استعداد و ظرفیت را نداشته‌باشند آنها را کنار می‌گذارند و کسان دیگری را برای صاف کردن جاده تحقق استراتژی‌شان به قدرت خواهند رساند. تلویزیون سی ان ان در عرض یک هفته رهبر می‌سازد. همه جهان امروز اسامه بن لادن را می‌شناسد و فردا با رهبر جدید پشتون‌ها آشنا خواهد شد. اگر استراتژی را بدانیم و نسبت به آن حساس باشیم آنوقت با نگرانی بیشتری حوادث کشور خودمان و منطقه را دنبال می‌کنیم. یک شبه قهرمان می‌سازند و یک روزه ضد قهرمان.**

**این تجربه را در جمهوری اسلامی امتحان کردند، نتیجه خوب بود و در انحراف انقلاب ایران از مسیر واقعی‌اش موثر شد، اما بدلیل جو انقلابی، آگاهی مردم و فرهنگ بالای مردم ایران نتوانستند تا پایان خط بروند، اما این تجربه را بردند در افغانستان عقب مانده به کامل‌ترین شکل‌آن به اجرا گذاشتند و به نتیجه هم رسیدند. در ایران نتیجه‌ای که بدست آوردند به انحراف کشاندن انقلاب و نابود کردن آن با ترورها، انفجارها، پرکردن زندان‌ها، اعدام‌ها، جنگ با عراق و بالاخره ایجاد دگرگونی اساسی در حاکمیت جمهوری اسلامی بود و در افغانستان چنان فاجعه‌ای را سازمان دادند که افکار عمومی جهان سقوط طالبان را در کنار استقرار نظامی در این کشور پذیرفته‌است. تاریخ تحولات و دگرگونی ماهیت**

**حاکمیت جمهوری اسلامی را باید مرور کرد تا دانست چگونه امثال آیت‌الله میرداماد کنار گذاشته شد تا امثال علیزاده سرکار بیآید، قدوسی ترور شد تا لاجوردی همه کاره شود، بهشتی را زیر آوار گذاشتند تا امثال شاهرودی رئیس قوه قضائیه شود، دهها آیت‌الله صاحب عنوان، مدعی و هم سن و سال آیت‌الله منتظری ترور شدند و یا در حوادث ساختگی کشته شدند تا نوبت به آقای خامنه‌ای و شیخ واعظ طبسی برسد.**

بهرحال، این‌ها نکاتی است که شاید به ظاهر ارتباط مستقیم به مسائل امروز افغانستان نداشته باشد، اما آگاهی و مرور آنها راهنمای ما برای شناخت استراتژی جهانی می‌شود. حالا اینهائی که در جمهوری اسلامی نقش طالبانی داشتند با سقوط طالبان در افغانستان کنار رفته‌اند؟ خیر، هستند چون سلطه اقتصادی بر حاکمیت دارند، فقط ممکن است چهره دیگری به خودشان بگیرند. مثل همین طالبان افغانستان که مثل بقیه مردم ریش می‌تراشند و لباس معمولی می‌پوشند و قاطی دیگر مردم می‌شوند و می‌مانند. ممکن است در ایران هم همینطور بشود.

حاکمیت طالبان در افغانستان تمام شد، اما ما باید ببینیم عصر ساختن تشکیلات و سازمان‌ها و حوادث برای رسیدن به نتایج استراتژیکی در سر دارند هم تمام شد؟ آیا چنین عصری تمام شده؟ به نظر ما تازه آغاز شده!

**خدابخشیان:** این گروه‌های افغانی فقط اختلاف ایدئولوژیکی با همدیگر دارند یا بر سر منافع اقتصادی هم با هم جنگ و دعوا دارند؟ مثلا در آنجا هم ملی–مذهبی ها جلوی طالبانیست‌ها ایستادند؟

**مسئله ملی–مذهبی در ایران، پدیده‌ایست حاصل یکصدسال کشاکش بسیار حاد در حوزه‌های دینی ایران. در افغانستان نباید دنبال چنین پدیده‌ای گشت و قرینه سازی کرد. مقاومت در برابر ارتجاع مذهبی در کشورمان را شما می‌توانید از همان ابتدای ورود اسلام به ایران دنبال کنید. قرن‌ها پیش شعرا و فلاسفه آزاده و آشتی ناپذیر با ارتجاع مذهبی داشته‌ایم که روحانی بوده‌اند و لباس روحانیت بر تن داشته‌اند، حتی عارف قزوینی طلبه بود و لباس روحانیت به تن داشت!**

**راه‌توده:** من کمی پرهیز دارم که از پشت رادیوی شما از کسی اسم ببرم، البته در نشریه خودمان می‌نویسیم اما از پشت میکرفن رادیوی شما نام کسی را نبریم بهتر است.

**خدابخشیان:** چرا؟ می‌توانید اسم ببرید.

**راه‌توده:** اجازه بدهید که این ملاحظه را ما در رادیوی شما مراعات کنیم. بهرحال می‌خواستم در باره تعهد ایدئولوژیک این گروه‌های اسلامی افغانستان، با قاطعیت به شما بگویم که در میان سران این گروه‌هائی که بعنوان فاتح به کابل رسیده‌اند کسانی وجود دارند که اتفاقا نامشان هم خیلی معروف است، اینها روزی ۲ تا ۳ بطر مشروب می‌خورند. یا در میان طالبان بدترین مناسبات جنسی و انواع بیماری‌ها رایج بود و یکی از دشواری‌های حکومت آینده افغانستان درمان این بیماری‌هاست. **بنابراین اختلاف نه بر سر ایدئولوژی و مثلا نماز و روزه، بلکه بر سر منافع اقتصادی و غارتگری است. درست مثل همان چیزی که در جمهوری اسلامی وجود دارد. نه مردم دیگر قبول دارند و نه ما از ابتدای کار قبول داشتیم که این روحانیونی که روحانیون دیگر را زندانی می‌کنند و به اسم احکام اسلام بزرگترین جنایات را مرتکب می‌شوند اختلافشان بر سر مذهب است. اختلاف فقط بر سر مال و ثروت است و بس!**

ما باید عادت کنیم که انتظارات، آرزوها و تخیلات خودمان را جای واقعیت نگذاریم. آنچه که در ایران بعنوان ملی–مذهبی مطرح است حاصل یکصدسال کشاکش در حوزه‌های دینی و بیرون آمده این پدیده از دل انقلاب مشروطه و شکست این انقلاب است، حتی بسیار پیشتر از آن، که در ادبیات و مخصوصا تاریخ شعر ما منعکس است. بسیاری از علامه‌ها و شعرای بزرگ ما علامه‌های دینی و روحانی، فلاسفه و عرفای بزرگی روحانی بودند. حتی کسانی مانند عارف قزوینی، شیخ محمد خیابانی، مرحوم مدرس روحانی بودند و لباس روحانیون تنشان بوده‌است. یک چنین ریشه و سابقه‌ای در کشور خودمان را نباید با افغانستان مقایسه کنیم. بی‌توجهی نسبت به همین واقعیت موجب شد تا مثلا احمد شاه مسعود را پس از ترور یکی از قهرمانان ملی–مذهبی افغانستان معرفی کنند و در باره‌اش انواع زیاده گوئی‌ها را بکنند. اینکه چرا ترور شد و انگیزه ترور او و رابطه آن با حوادث اخیر افغانستان چیست یک بحث جداگانه‌است اما نباید مثلا وی را یک عزت‌الله سحابی یا دکتر یزدی و یا کسانی که این روزها دارند در ایران محاکمه می‌کنند، تصور کنیم. همین احمد شاه مسعود که شیر پنجشیر معروف بود، بزرگترین استخراج کننده و قاچاقچی لاجورد افغانستان بود. در دره پنجشیر بزرگترین معادن لاجورد وجود دارد.

بنابراین، یک سر جنگ در افغانستان بر سر پول و ثروتی است که از قاچاق اسلحه، از قاچاق مواد مخدر و از راه فروش منابع زیر زمینی افغانستان به جیب فرماندهان این گروه‌های مسلح می‌رود.

**خدابخشیان:** درست است. اتفاقا صحبت بوش هم همین است که ما می‌خواهیم ریشه کارتل مواد مخدر و کارتل‌های جهادی را در افغانستان بزنیم.

**راه‌توده:** ما نمی‌دانیم و نمی‌توانیم هم به این سادگی بپذیریم که آقای بوش با این انگیز به افغانستان رفته‌است. بهرحال، واقعیت اینست که در آنجا بزرگترین معاملات اسلحه و مواد مخدر انجام می‌شود و ارتش پاکستان که عمدتا پشتون هستند و دستشان در تمام این معاملات بند است، در حقیقت از منافع خودشان در منطقه و در افغانستان دفاع می‌کردند و البته طالبان را هم جلو انداخته بودند. شما توجه داشته باشید که قسمتی از مرز مشترک بین ایران و پاکستان و افغانستان به بزرگترین بندر خاکی برای تجارت قاچاق تبدیل شده‌است. از شیخ‌نشین‌های خلیج فارس اجناس را وارد ایران می‌کنند، از این بندر به داخل افغانستان می‌برند و از مرز مشترک افغانستان و پاکستان بدون هیچ مالیاتی این اجناس وارد بازار پاکستان می‌شود. سه مافیای ایرانی، افغانی و پاکستانی در این مثلث فعالیت می‌کنند. قاچاق مواد مخدر هم همین وضع را دارد. آن آقازاده‌هائی که در باره آنها چیزهائی می‌نویسند اما کسی جرات و جسارت بردن نام آنها را در جمهوری اسلامی ندارد دستشان در این تجارت و غارت و سود

آلوده‌است.! دفاع بخشی از حاکمیت ایران از طالبان، در واقع دفاع از این منافع بود.

**خدابخشیان:** عده‌ای می‌گویند با استقرار نیروهای حافظ صلح در افغانستان و مخصوصا با موافقت آقای ربانی برای استقرار این نیروها در مرزهای افغانستان مشکلی که به آن اشاره می‌کنید حل نمی‌شود؟

**راه‌توده:** ماجرای پذیرش نیروهای خارجی در افغانستان، که عملا انجام شده و بحث پیرامون آن از نفس عمل عقب است، به این صورت است که آقای ربانی برای پذیرش این نیروها که خواه نا خواه زیر نظر و تحت فرماندهی امریکا عمل خواهد کرد گفته‌است با استقرار واحدهائی در شهرها و در کابل موافق است، اما عمدتا این نیروها می‌توانند در مرزهای افغانستان مستقر شده و از صلح افغانستان دفاع کنند. رهبران جمهوری اسلامی و بویژه روزنامه‌های دست راستی فورا این را یک ژست و اقدام ملی از سوی ربانی ارزیابی کردند و آن را تمجید هم کردند. این آقایان توجه نکردند که اتفاقا آقای ربانی خطرناک‌ترین پیشنهاد را کرده و مستقیما ایران را در تیررس نیروهای امریکائی قرار داده و یک امتیاز برای خود از امریکائی‌ها طلب کرده‌است. مطابق طرح آقای ربانی نیروهای حافظ صلح افغانستان باید در ۸۵۰ کیلومتر مرزهای مشترک ایران و افغانستان مستقر شوند. حالا اینکه در شهرها چه صلحی وجود دارد که این نیروها بخواهند جلوی نیروی خارجی را برای برهم زدن آن، از طریق کنترل مرزها بگیرند خودش جای سئوال دارد. بهرحال، مطابق پیشنهاد آقای ربانی نیروهای خارجی مستقر در مرزهای ایران هر لحظه که امریکا اراده کند و به هر بهانه‌ای که در بوق و کرنا شود می‌توانند به بهانه جلوگیری از دخالت خارجی در افغانستان و برهم خوردن صلح در این کشور وارد عمل شوند و وارد خاک ایران شوند. این خدمت و پیشنهاد ملی نیست، این یک خیانت است که آقای ربانی اعلام کرده و در جمهوری اسلامی نادان‌ترین و ماجرا آفرین‌ترین بخش حاکمیت برایش کف می‌زنند. شما می‌دانید و اگر نمی‌دانید از آقایان ژنرال‌ها و نظامی‌هائی که در آنجا هستند بپرسید: مرز یعنی کانون جاسوسی، یعنی کانون فتنه و حادثه سازی، یعنی مرکز تماس‌گیری و دخالت متقابل در کشورها. از همین مرزها می‌توانند بزرگترین شبکه‌های جاسوسی را سازمان بدهند، می‌توانند جنگ قومی و محلی درست کنند، می‌توانند سلاح وارد کنند، می‌توانند جنگ قبائل را سازمان بدهند. مرز یعنی این، و حالا آقای ربانی پیشنهاد می‌کند نیروهای خارجی بیآیند در مرزهای مشترک ایران و افغانستان مستقر شوند. چه تضمینی وجود دارد که فردا در حمایت از افغان‌های داخل ایران وارد عمل نشوند؟ چه تضمینی وجود دارد که به بهانه جلوگیری از عملیات افغان‌های داخل ایران علیه دولت جدید افغانستان و به بهانه ضرورت سرکوب آنها وارد خاک ایران نشوند؟ چه تضمینی وجود دارد که سازمان‌های جاسوسی از طریق مرزها، همین نیروها را در داخل خاک ایران سازمان ندهند و به ماجرا آفرینی علیه باصطلاح صلح افغانستان وادار نکنند تا بهانه لازم برای تجاوز به ایران را داشته باشند. آقای ربانی تجاوز به خاک ایران را پایه ریزی می‌کند.

اخبار، اظهار نظرها و کوچکترین رویدادی را باید بدقت زیر نظر گرفت. اوضاع منطقه بسیار حساس است و ما اجازه نداریم یک لحظه از تحولات آن غافل بمانیم. هر حادثه‌ای را باید در آن استراتژی بزرگی که امریکا دنبال می‌کند قرار داده و پیرامون آن فکر کرد. نه فقط فکر کرد بلکه برنامه ریزی کرد. بخشی از این استراتژی که با استقرار نیروهای نظامی در افغانستان و بویژه در قندهار می‌خواهند پیاده کنند و رسما هم وزیر خارجه امریکا، **ژنرال پاول گفته، حفاظت از لوله‌های گازی است که قرار است از ترکمنستان مستقیما وارد افغانستان شده و از طریق قندهار به دریای عمان رسانده شود.** مسئله‌ای که در اینجا می‌خواهم تاکید کنم ضرورت دقت روی تحولات اخیر است. سفر آقای بوش به فیلیپین و سفر ژنرال پاول به ترکیه را باید در چارچوب تشکیل ارتش اسلامی زیر نظر ناتو و امریکا بررسی کنیم.

یک ماجرای جالبی را هم در رابطه با همین سفر فیلیپین برایتان بگویم. وقتی رئیس جمهور امریکا در یک مصاحبه خبری در کنار خانمی که رهبری فیلیپین را فعلا در اختیار دارد شرکت کرده بود یکی از خبرنگارها سئوال بسیار معنا داری از او کرد. بحث بر سر تروریسم اسلامی و مبارزه امریکا با تروریسم بود و آن خبرنگار که صورتش را شبکه تلویزیونی سی ان ان نشان نداد پرسید: **آقای رئیس جمهور ممکن است بفرمایند "کندی"ها را چه کسی ترور کرد؟**

حالا برویم به داخل ایران و یا بقول شما از قندهار پل بزنیم به تهران. طبعا این سئوال برای همه مطرح است که سقوط طالبان و این سیاست‌هائی که امریکا یکی بعد از دیگری آنها را از زیر میز بیرون آورده و روی میز جهانی می‌گذارد چه تاثیری بر حاکمیت جمهوری اسلامی دارد. من آماده ورود به این بحث هستم، اگر سئوالی باشد.

**خدابخشیان:** با سقوط طالبان در افغانستان چه کسانی در داخل ایران تقویت شدند و یا تضعیف شدند. این یخ سیاسی که در جریان محاکمه ملی–مذهبی‌ها تا حد سکوت در باره این محاکمه از سوی اصلاح طلب‌ها دیده شد ادامه پیدا می‌کند؟

**راه‌توده:** در اینکه سقوط طالبان ضربه تبلیغاتی بسیار کمر شکنی به مخالفان اصلاحات زد جای تردید نیست، اما اگر تصور کنیم که با این ضربه آنها از میدان بیرون خواهند رفت دچار ساده انگاری شده‌ایم. حوادثی که در ایران جریان پیدا کرده هم همین را نشان می‌دهد. شما لابد می‌دانید که در ملاقات نماینده رهبر در امریکا، یعنی این آقای نژادحسینیان که نماینده جمهوری اسلامی در سازمان ملل متحد است با نمایندگان کنگره امریکا، آنها شرایطی را برای مذاکرات با ایران به اطلاع وی رساندند. از جمله این شرایط که ما در شماره ۱۱۲ راه‌توده هم آن را نوشتیم، این بوده که امریکا نمی‌داند با چه جریانی در ایران باید مذاکره کند. در ایران چند حکومتی هست.

شما در اظهار نظرهای اخیر حبیب‌الله عسگراولادی، دبیرکل جمعیت موتلفه اسلامی و محمدرضا باهنر، دبیرکل جامعه مهندسین که جفت دو قلوی موتلفه اسلامی است لابد در این روزها پیگیری کرده‌اید، که این دو نفر هم به نوعی اشاره به این ملاقات و شرایط امریکا کرده‌اند. البته آنها سعی می‌کنند بصورت تحریک آمیز و بعنوان سینه چاک‌های رهبر کنونی او را تحریک به حمایت بیشتر از خودشان کنند. این آقایان مطابق آنچه که این روزها در مطبوعات منتشر شده مدعی اند که امریکا با نهاد رهبری و سازمان‌ها و تشکیلات زیر نظر او که دولت در دولت است مخالفت کرده‌است. این را می‌گویند تا هر نوع مخالفت اصلاح طلب‌ها با این نهاد را به حساب خواست امریکا و انگلستان بگذارند. تا آنجا که روزنامه نیویورک تایمز نوشته و ما هم در راه‌توده ترجمه آن را منتشر کردیم، در این مذاکرات امریکا چیزی در باره نهاد رهبری و یا ولایت فقیه مطرح نکرده، بلکه نمایندگان کنگره گفته‌اند ما نمی‌دانیم با کی مذاکره کنیم؟ امریکا ترجیح می‌دهد با یک **دولت مقتدر مرکزی** طرف مذاکره شود. آقایان این را به ریش خودشان گرفته‌اند و حالا دنبال برقراری

حکومت مقتدرند تا امریکا بداند با کی باید در جمهوری اسلامی مذاکره کند.

آقایانی که مدعی‌اند امریکا و انگلستان خواهان جمع شدن سازمان‌ها وتشکیلات زیر مجموعه نهاد رهبری شده، در عین راه انداختن این تبلیغات به منظور جلوگیری از بحث‌های بسیار جدی که پیرامون این معضل بزرگ حکومتی در جمهوری اسلامی در ارگان‌های حکومتی جریان دارد و در مطبوعات هم بتدریج راه یافته، خودشان سرگرم تحقق آن خواست نمایندگان کنگره امریکا برآمده‌اند. یعنی با تمام قدرت وارد میدان شده‌اند تا نشان دهند که قدرت برتر و طرف مذاکره و معامله آنها هستند نه دولت قانونی و منتخب مردم.

آقایان مطابق آن خواست نمایندگان کنگره امریکا دو طرح را در آن محافل پنهان خودشان بررسی کرده و به اجرا گذاشته‌اند. ابتدا از بین بردن هر نوع آلترناتیو احتمالی، بعنوان نیروئی که بتواند قدرت حکومتی را حتی از درون حاکمیت جمهوری اسلامی و پیرامون آن در اختیار بگیرد. محاکمه ملی-مذهبی‌ها را با همین هدف شروع کردند، طرح یورش به مطبوعات را تنظیم کرده و به اجرا گذاشته‌اند و در روزهای آینده شاهد اقدامات عملی‌تر آن خواهیم بود، انتخابات میان دوره‌ای استان گلستان را با آن افتضاح برگزار کردند، هر نوع مصوبه مجلس را در شورای نگهبان نگهداشته‌اند، مقدمه یورش به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را فراهم کرده‌اند، زمزمه تصفیه عناصر تندروی مجلسی که شروع کرده‌اند همین هدف را دنبال می‌کند، وزراء را محاکمه و زندانی خواهند کرد، طرح یورش به جبهه مشارکت تهیه شده و خلاصه انواع این اقدامات برای همان هدفی است که برایتان گفتم. یعنی تحقق خواست امریکا برای مذاکره و طرف معامله قرار گرفتن!

از بین بردن هر نوع آلترناتیو و بستن هر چه بیشتر فضای سیاسی کشور و از بین بردن آخرین بازمانده‌های انقلاب ۵۷. بنابراین **سازمان‌ها، تشکل‌ها و شاخص‌ها را می‌خواهند از بین ببرند. برای تشکیل یک دولت یکدست، مقتدر و مورد پسند و آماده مذاکرات زیر میزی با امریکا** فکر می‌کنند که با دو احتمال روبرو خواهند شد.

## بستن دفتر اصلاحات و یورش به جنبش با هدف جلب حمایت امریکا!

احتمال اول اینست که بطور کامل موفق شوند و در یک فرصت چند هفته‌ای شیرازه تمام امور دولتی را در اختیار گرفته، نمایندگان مجلس را به مرخصی بفرستند و در واقع حکومت را جانشین جمهوری کنند. در این صورت آنها بزرگترین و خائنانه ترین سازش‌ها را در حد واگذاری پایگاه‌های نظامی به امریکا خواهند کرد برای آنکه در قدرت بمانند. احتمال دوم آنست که با مقاومت و جنگ داخلی روبرو شوند. در اینصورت هم فکر می‌کنند چون نیروی نظامی را در اختیار دارند با جنگ شهری و کشتاری وسیع هر نوع مخالف حکومتی، حاشیه حکومتی و بیرون از حکومتی به پیروزی خواهند رسید و حتی در این زمینه از امریکا کمک خواهند گرفت. آنها از همین حالا هم برای این دو احتمال پیش بینی‌هائی کرده‌اند که این پیش‌بینی‌ها را شما می‌توانید از لابلای مطبوعات پیدا کنید.

شما توجه کنید که انتخابات میان دوره‌ای مجلس در استان گلستان ارزش این همه بحث و جدال را نداشت. اضافه شدن و یا کم شدن ۷ نماینده به مجلس تغییری در ترکیب مجلس نمی‌داد و آنها اگر دنبال اهداف دیگری نبودند نیازی نداشتند که از حالا به اصلاح‌طلب‌ها نشان دهند که می‌خواهند در انتخابات دوره بعدی همه اصلاح طلبان را حذف کنند. آن آقایان پیه این رسوائی و جنجال را به تن مالیدند، زیرا هدف بزرگتری را در سر داشتند. آنها می‌خواستند به امریکا نشان دهند که اولا قدرت واقعی درایران آنها هستند و نه دولت خاتمی و یا مجلس اصلاحات، دوم اینکه آنها مجلس بعدی را با همین شیوه به سود خود تشکیل خواهند داد. این **یک اشاره دیپلماتیک به امریکا** بود!

**اشاره دیگری که دراین روزها برای جلب حمایت امریکا می‌کنند، متهم کردن سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و بخشی از جبهه مشارکت و مجلس ششم به کمونیست بودن، تندرو بودن، نفوذی بودن و ضرورت حذف و کنار گذاشتن آنهاست. وقتی علیزاده در مناظره اش با نماینده اصفهان در مجلس "مزروعی" در شهر مشهد گفت که مطبوعات را بسته چون کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها در آنها نفوذ کرده بودند و یا عسگراولادی گفت که وزارت اطلاعات غفلت کرد و همکاری نکرد با شورای نگهبان و به همین دلیل عده‌ای نفوذی به مجلس ششم راه پیدا کردند؛ در واقع هر دو این آقایان که اولی پرونده بزرگ زمین‌خواری در سرخس خراسان دارد و دومی به فرد مورد اعتماد سازمان جاسوسی انگلستان شهرت دارد می‌خواستند به امریکا بگویند که ما اگر یورش به مطبوعات بردیم و اگر مجلس را بستیم و یا دست به هر اقدام دیگری در آینده بزنیم به این دلیل است که می‌خواهیم با کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها مقابله کنیم و آنها را از حاکمیت تصفیه کنیم، شما، یعنی آقای جورج دبلیو بوش با ما موافق نیستی؟ اینها مانع مذاکرات سازنده ما و شما هستند، اینها اشغال کننده سفارت شما هستند، اینها طرفدار اقتصاد دولتی هستند، اینها آزادی می‌خواهند که علیه شما در مطبوعات مطلب بنویسند، اینها با برنامه تعدیل اقتصادی جنابعالی مخالفند! ما که خودمان کمونیست کش هستیم، چرا از ما حمایت نمی‌کنید؟ ما که می‌خواهیم موانع موجود بر سر راه معامله با شما را بر داریم چرا از ما حمایت نمی‌کنید؟**

**آنها آماده همه نوع معامله‌ای در حد واگذار کردن پایگاه‌های نظامی به امریکا هستند و یقین دارند که امریکا از آن نیروئی حمایت خواهد کرد که بیشترین امتیاز را بدهد، اما شرط موفقیت این خیانت بستن فضای سیاسی کشور و جمع کردن سفره اصلاحات و انقلاب ۵۷ است. یعنی فضائی که هیچ روزنامه‌ای و هیچ مجلس و هیچ نماینده‌ای وجود نداشته باشد و کسی جرات نداشته باشد در باره این سازش و معامله حرف بزند. هیچ نیرو و سازمانی‌هم وجود نداشته باشد که بیانیه بدهد و اعتراض کند. برای چنین خیانتی، برای چنین سازشی به یک بی‌خبری عمومی احتیاج دارند و طرح گام به گام یورش به مطبوعات، به دولت، به مجلس، به سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، به جبهه مشارکت، به خانه کارگر و حتی به حوزه‌های علمیه با این هدف پیش برده می‌شود.**

**خدابخشیان:** چرا گروه بهزاد نبوی خواستان گفتگو با امریکا شد؟

**راه‌توده:** من هم که الان با شما صحبت می‌کنم و دوستان و همکاران نشریه راه‌توده هم طرفدار مذاکره و برقراری مناسبات عادی دیپلماتیک با امریکا هستیم. مخالفت ما با مناسبات دیپلماتیک نیست، مخالفت ما با

زدوبند و معامله پشت پرده با امریکاست. **وقتی می‌خواستند مسئله گروگان‌ها را حل کنند، آقای خمینی مسئله را واگذار کرد به مجلس، حالا چرا برقراری مناسبات با امریکا را واگذار نمی‌کنند به مجلس تا مردم و نمایندگان آنها در جریان امر قرار بگیرند؟** دلیلش روشن است، آنها نمی‌خواهند این امتیاز را، یعنی امتیاز معامله زیر میزی و نوکری پشت پرده و تکرار شعارهای پوچ و بیهوده را از دست بدهند. وحشت آنها از مذاکرات عادی دولت با امریکا هم به همین دلیل است، می‌ترسند این امتیاز را از دست بدهند. ما با این مخالفیم. مناسبات با امریکا را ما هم موافقیم، اما در چارچوب منافع ملی و علنی. یعنی درست خلاف آن کاری که آن آقایان می‌خواهند بکنند. **درست خلاف آن اظهار نظر آقای خامنه‌ای که در سخنرانی‌اش در شهر اصفهان مطرح کرد و گفت مطبوعات چیزی ننویسند و مجلس هم چیزی در این زمینه نگوید، زیرا اینها کار کارشناسی می‌خواهد. حاصل کارهای کارشناسی ایشان در این ۱۰-۱۱ سال همین فاجعه‌ایست که امروز در ایران شاهدش هستیم. کارشناسان ایشان هم که طرف مشورت هستند معلوم است چه کسانی‌اند. علی‌اکبر ولایتی، علی‌اکبر ناطق نوری، حسین شریعتمداری، حجت‌الاسلام میرحجازی و یک عده از همین افراد که سرنخ بعضی از آنها معلوم نیست به کجا بند است. مشاورین و همطرازهای ایشان هم که معلوم و شناخته شده‌اند: آقای طبسی، آقای جنتی، آقای مهدوی کنی و از این گروه روحانیون.** چرا مناسبات با امریکا را می‌خواهید بصورت توطئه آمیز پیش ببرید، چرا به مجلس نمی‌برید؟ چرا در مطبوعات نباید مطرح شود؟ برای اینکه متکی به مردم نیستید و عادت کرده‌اید به کلاه گذاشتن بر سر مردم.

آقای خدابخشیان، سرکوبگر داخلی متکی به قدرت سرکوبگر خارجی است، فاشیست، فاشیست را جستجو می‌کند، دوست و شریک غارتگر داخلی غارتگر خارجی است، دزد با دزد رفاقت می‌کند، دزد که با جراح قلب دوست نمی‌شود، جنایتکار داخلی جنایتکار خارجی را به یاری صدا می‌کند. بنابراین، دزد و جانی و غارتگر و فاشیست و سرکوبگر داخلی رفیق خارجی‌اش مگر می‌تواند غیر از اینها باشد؟ فضای مطبوعاتی و فضای سیاسی را می‌خواهند با شدت تمام ببندند چون اگر پرده برود کنار مردم پوست اینها را می‌کنند.

## در غیاب بزرگانی که اعدام شدند و یک گورستان بنام "خاوران" از آن ها ساختند، حالا امثال سید ابراهیم نبوی در مطبوعات تهران شده‌اند جامعه شناس و جنبش شناس!

اوضاع داخل کشور، از نظر ما این است که برایتان گفتم. در چنین اوضاع بسیار حساس و تاریخی که برای وقوع حوادث باید لحظه شماری کرد، کار جامعه شناسی و تحلیل رویدادهای ایران افتاده به دست آدم‌هائی مثل این سید ابراهیم نبوی. همین که اول باز شدن روزنامه‌های جدید طنز می‌نوشت و چند ماهی هم زندانی‌اش کردند و حالا دفُرمه فکری از زندان بیرون آمده و شده ضد تعمیق اصلاحات. شما بروید روی این سایت اینترنتی گویا و مطلب اخیر او در همشهری ماه را واقعا بخوانید تا ببینید عمق فاجعه تا کجاست. هر کس که اندیشه‌ای داشت، هرکس که جامعه شناس بود، هر کس متفکر اجتماعی بود یا کشتند، یا زندانی کردند و یا خانه نشین کردند و از مطبوعات کنار گذاشتند تا دور بیفتد به دست امثال **سید ابراهیم نبوی** که مقاله جامعه شناسی بنویسد و یا امثال طبرزدی که تئوریسین جنبش شود! طنز ننوشته، مقاله تحلیلی راجع به جنبش نوشته و ادعای جامعه شناسی کرده. حتما بخوانید تا با اشکال مختلف توطئه علیه جنبش مردم به قلم و زبان های مختلف، نه فقط امیر محبیان و عسگراولادی بلکه از قلم ابراهیم نبوی آشنا شوید. ایشان نوشته جنبش کنونی، جنبش جوانان است و این جنبش ناشی از افزایش جمعیت ایران است. در دهه ۶۰ که تعداد بچه‌ها زیاد شده بود مشکل پوشک داشتیم، در دهه ۷۰ که این بچه ها به سن مدرسه رسیدند مشکل مدرسه اینها باعث شد تا مدارس درجه بندی شود و بعد هم رفتند دانشگاه و جنبش دانشجوئی پیدا کردیم. این نسل زبانی دارد که آن را باید بفهمیم. اینها را آقای ابراهیم نبوی بعنوان یک جامعه شناس نوشته و بعد هم تعدادی اصطلاح لاتی و لمپنی را بعنوان زبان نسل جوان پشت هم ردیف کرده که رهبران جنبش باید بروند این زبان را یاد بگیرند. اگر ایشان در ادامه سالگماری جنبش نوشته بود که ما تا دو دهه دیگر جنبش پیران را خواهیم داشت و بعد هم جنبش مردگان را، آنوقت کار را تمام کرده بود. نبوی این مقاله را در انتقادی بسیار تند **و در خط پرونده سازی برای چپ مذهبی و اصلاح طلب** و در پاسخ به مقاله‌ای که یکی از این جمع در باره خطر لمپنیسم در جنبش کنونی در همشهری ماه نوشته، در همین همشهری ماه منتشر کرده و من باز هم توصیه می‌کنم که حتما این مقاله را بخوانید. باید خواند تا دانست چه کسانی، با چه بضاعتی از دانش اجتماعی ادعای رهبری جنبش را در سال‌های گذشته و در روزنامه‌های تازه بنیاد داشتند و البته ایشان بخش طنز ماجرا بود. واقعا هم وقتی آب سربالا می‌رود قورباغه ابوعطا می‌خواند! بزرگانی نظیر آریانپور باید در حاشیه آنقدر بمانند تا بر دنیا چشم ببندند و امثال سید ابراهیم نبوی کارشناس و جامعه شناس جنبش شود. تا آنجا که تجربه و حافظه من یاری می‌کند، حتی در زمان شاه هم چنین وضعی نبود و امثال ابراهیم نبوی و دوستانش جسارت نمی‌کردند چنین میداندار شوند. لااقل در زمان شاه امثال احساس نراقی بعنوان جامعه شناس در مطبوعات تحت سانسور دربار شاهنشاهی مطلب می‌نوشتند، که تازه هیچ کدام از جامعه شناسان و محققان آن دوران و بویژه کسانی که گرایش چپ داشتند ایشان را بعنوان جامعه شناس قبول نداشتند. ببینید کار به کجا ختم شده‌است! جنبش کنونی یعنی این که آقای ابراهیم نبوی می‌فرمایند. نه کارگری در این کشور است، نه کارگری جلوی مجلس تحصن می‌کند، نه بیکارانی جاده‌ها را می‌بندند، نه دهقانانی از روستاهای نابود شده راهی شهرها شده‌اند، نه جنبش زنان برای احقاق حقوقشان در جمهوری اسلامی وجود دارد، نه جوان بیکار شده در این جنبش وجود دارد، نه جنبش روشنفکری وجود دارد و نه شکست فضاحت‌بار برنامه توسعه آقایان رفسنجانی-خامنه‌ای کشور را در بحران فرو برده؛ هیچ کدام اینها جنبش کنونی را شکل نداده، مگر بچه‌هائی که یک روز پوشک می‌خواستند و حالا رقص و آواز! وقتی **یک گورستان جامعه شناس و اهل تفکر در خاوران درست کرده‌اند**، طبعا باید ابراهیم نبوی هم جسارتی در این حد پیدا کند. یکنفر از ایشان نپرسیده که بفرمائید آن شورش در اسلام شهر که مردم را به رگبار بستند هم مشکل پوشک و آواز داشتند و برای همین به خیابان آمده بودند؟ در قزوین هم برای پوشک و آواز مردم ریختند توی خیابان؟ باید پرسید **شعورتان اینقدر است و یا ماموریت اجرا می‌کنید؟**

**خدابخشیان:** آیا همه از موقعیت‌های تاریخی که در این سال‌ها و حتی در جریان همین حوادث نیویورک پیش آمد استفاده کردند و یا فرصت‌ها را از دست دادند، حتی در خارج از کشور؟ چرا ما چنین شدیم؟ چه می‌توانستیم بکنیم؟ مثلا در همین ماجرای تظاهرات فوتبال و یا سقوط طالبان!

**راه‌توده:** من متوجه شدم شما می‌خواهید اشاره به چه چیزی بکنید و تا حدودی هم پرهیز دارم که نظرم را در باره آن بخش رادیو شما که صدایش به داخل کشور می‌رسد و یا ایستگاه‌های تلویزیونی که برای ایران از خارج برنامه پخش می‌کنند تکرار کنم. اما حقیقت اینست که حتی از امکاناتی که در اختیار بوده هم در حد تاثیر گذاری درست بر حوادث و رویدادهای ایران استفاده نشده‌است. هر کس ذهنیات و آرزوهای خودش را گذاشت جای واقعیت و آسان‌ترین راه‌حل را هم پیدا کرد: **شورش!**

**حتی از وسائل و امکاناتی که در اختیار است هم تاکنون نتوانسته‌اند آنگونه که به سود جنبش و تحولات است استفاده کنند!**

برای شما یک مثال بزنم. در جریان همین فوتبال و تظاهرات مردم؛ واقعا نیازی به اینهمه تهیج و تشویق مردم برای ریختن به خیابان‌ها بود؟ اگر رادیوی شما نمی‌گفت و یا فرستنده‌های تلویزیونی چنان جنجالی را به راه نمی‌انداختند مردم در پایان مسابقه و پیروزی فوتبالیست‌های ایران به خیابان نمی‌آمدند و نمایش عمومی بدون حوادثی که نیازی به آن‌ها نبود و اساسا این احتمال که خود جناح راست آن را ترتیب داده باشد برگزار نمی‌شد؟ در سال‌های گذشته چنین نشد؟

خُب، حاصل آن جنجال‌ها چه بود؟ جمع کردن آنتن‌ها و درست در آستانه سقوط طالبان در افغانستان که تلویزیون جمهوری اسلامی و طالبانیست‌های جمهوری اسلامی نمی‌دانستند چگونه اخبار این سقوط را سانسور کنند و جلوی ابراز شادمانی مردم را بگیرند. نه رادیو و نه تلویزیون جمهوری اسلامی صحنه‌های شادی مردم کابل بر اثر سقوط طالبان را پخش نکردند و آنوقت دیگر آنتنی هم روی بام‌ها نبود تا مردم از طریق شبکه‌های تلویزیون خارجی این صحنه ها را ببینند. دیدن این صحنه‌ها ضربه هولناک‌تری به طالبانیست‌ها، به آیت‌الله جنتی، به رهبر، به مصباح یزدی و همه این روحانیون بود و یا تظاهرات جوانان که خواه ناخواه انجام می‌شد. خُب وسیله ارتباطی را برای آن لحظه‌ای که بسیار به کار می‌آمد از دست دادند. این فقط یک نمونه‌است. شما می‌توانید نمونه‌های مختلف آن را شمارش کنید. از کنفرانس توطئه آمیز برلین بگیرید و بروید به جلو و یا به عقب تا ببینیم چه فرصت‌هائی، چه در گذشته و چه در همین سال‌های اخیر از دست رفته‌است.

حالا که در باره فرصت‌های از دست رفته صحبت شد، اجازه بدهید کمی به عقب بازگردم. می‌خواهم در باره محاکمه ملی-مذهبی‌ها و نهضت آزادی صحبت کنم. یعنی حادثه‌ای که زمینه آن از ۳- ۴ سال پیش فراهم شد و ما نتوانستیم آن را حدس بزنیم و برای مقاومت در برابر آن برنامه بریزیم.

اصل ماجرا بر می‌گردد به تلاش نهضت آزادی و جمعی از چهره‌های ملی-مذهبی و بازماندگان چند سازمان مذهبی قدیمی مثل جنبش مسلمانان مبارز، سوسیالیست‌های خداپرست و یا حزب مردم و دیگران. اینها، عمدتا تا پیش از انتخابات دوم خرداد ۷۶ گهگاه دور هم جمع می‌شدند و با رهبران حزب ملت ایران، یعنی زنده یاد داریوش فروهر و برخی بازماندگان حزب ایران و جبهه ملی هم تماس‌هائی داشتند. بعد از انتخابات ۷۶ و باز شدن فضای سیاسی این جمع فعال‌تر شدند و در برخی هفته‌نامه‌های جدید با آنها مصاحبه‌هائی شد و مقالاتی هم نوشتند و منتشر کردند. کم‌کم دگراندیشان و متفکرانی مثل فریبرز رئیس دانا هم با این جمع دیدار و تبادل نظر کردند و بعد از فعال شدن کانون نویسندگان از طریق این کانون هم کسانی مثل دو قربانی بزرگ و دگراندیش اصلاحات، یعنی پوینده و مختاری هم با این جمع در تماس قرار گرفتند. قتل‌های زنجیره‌ای با آگاهی از همین تماس ها شروع شد تا ایجاد وحشت کنند و جلوی متشکل شدن را بگیرند.

## دلیل اصلی یورش به ملی-مذهبی‌ها جلوگیری از تشکیل "اتحاد نیروهای ملی-مذهبی" بود!

پس از قتل‌های زنجیره‌ای و حذف فیزیکی فروهرها، مختاری، پوینده، شریف و حتی سر به نیست کردن پیروزدوانی که خیلی شتابزده و ماجراجویانه به جلو می‌دوید و بویژه پس از افشای دست‌هائی در وزارت اطلاعات و امنیت در این قتل‌ها و حوادثی که حتما به خاطر دارید، بخش عمده این بازماندگان سازمان‌های مذهبی و ملی تصمیم گرفتند یک تشکل واحدی را تحت عنوان "اتحاد نیروهای ملی-مذهبی" بوجود بیآورند. یعنی همین نکته‌ای که در ادعانامه دادستان انقلاب جمهوری اسلامی هم بعنوان اتهام در دادگاه ملی-مذهبی‌ها به آن اشاره شده‌است. این طرح و این اندیشه به هیچ وجه مسئله‌ای مخفی نبود و پرونده‌سازانی که حالا نهضت آزادی را پای میز محاکمه کشانده‌اند دقیقا از تمام این مراحل اطلاع داشتند و خود فعالان این ماجرا هم کوچکترین کوششی برای پنهان کردن تکاپوهای خود نمی‌کردند. این کوشش تا آستانه انتخابات مجلس ششم با جلسات نوبتی ادامه داشت و من درست بخاطر دارم که در آستانه انتخابات مجلس ششم حجت الاسلام یوسفی اشکوری که بعنوان مسئول بنیاد پژوهش‌های دکتر علی شریعتی در این جلسات شرکت داشت در مصاحبه‌ای با مطبوعات داخل کشور همین مسئله را اعلام کرد و تاکید هم کرد که چون انتخابات مجلس ششم در پیش است و ممکن است برخی جو سازی‌ها را ترتیب بدهند کمی اعلام این تشکل را به عقب انداخته‌اند و بعد از انتخابات مجلس ششم جبهه و یا اتحاد نیروهای ملی-مذهبی رسما اعلام موجودیت کرده و از وزارت کشور هم تقاضای پروانه قانونی برای فعالیت خواهد کرد. این خبر را از قول آقای اشکوری ما همان موقع در راه‌توده منتشر کردیم. نه فقط آقای اشکوری رسما این را گفت، بلکه در مجله ایران فردا که تحت مدیریت مهندس عزت‌الله سحابی منتشر می‌شد هم این مسئله را به قلم رضا علیجانی، سردبیر این مجله عنوان کرد. هر دو این دو نفر هم در جلسات تشکیل اتحاد نیروهای ملی-مذهبی حضور داشتند و از جمله فعالان جدی آن بودند.

با اعلام شعار "ایران برای همه ایرانیان" از سوی جبهه مشارکت ایران اسلامی و شرکت این جبهه با همین شعار در انتخابات مجلس ششم و امیدهائی که نسبت به مجلس آینده وجود داشت، تحرک برای اتحاد نیروهای ملی-مذهبی وسیع‌تر هم شد، تا آنکه مسئله کنفرانس برلین پیش آمد. واقعیت اینست که انگیزه قاطع کسانی که در این کنفرانس شرکت کردند آن بود که همین واقعیات و دیگر حقایق مربوط به روند اصلاحات در جمهوری اسلامی برای مهاجرین سیاسی توضیح داده شود و ضمن بیرون آوردن این نیروها از بی‌خبری نسبت به اوضاع ایران، حداقل بخشی از آنها را به حامیان و حمایت کنندگان اصلاحات در ایران تبدیل کنند.

طبعا، نیروهای مذهبی و ملی خارج از کشور که عمدتا در انجمن‌های اسلامی فعال هستند نیز مورد نظر فعالان تشکیل آن اتحاد و شرکت کنندگان در کنفرانس برلین بودند و متشکل ساختن آنها هم در برنامه بود.

**مخالفان اصلاحات** که همه می‌دانیم کیستند و چه **مافیای قدرت و غارتی** را تشکیل داده‌اند، بسیار هوشیارتر از مهاجرین سیاسی از تمام این تلاش‌ها آگاه بودند و بشدت هم از شکل گیری چنین تشکلی وحشت داشتند. آنها همین **جمعیت موتلفه اسلامی، مدرسه حقانی‌چی‌ها، روحانیت مبارزند، که پدرخوانده همه‌شان حجتیه است. شما و شنوندگانتان می‌دانید که این تشکل‌های مافیائی در حالیکه در پوست حزب سوسیال ناسیونالیست هیتلر رفته‌اند و تشکل‌های نظامی و نیمه‌نظامی مشابه دوران هیتلر را هم درست کرده‌اند، بشدت با حضور هر تشکلی در جامعه مخالفند.** آنها حتی با حضور حزب کارگزاران سازندگی هم مخالفند. **یورش به احزاب، کشتارها و حتی قتل‌عام زندانیان سیاسی و بسیاری از حوادث جنایتکارانه در جمهوری اسلامی از دل همین اندیشه و همین چند تشکل زیر رهبری حجتیه بیرون آمده‌است.**

خُب، بی خبری مهاجرین و عزم توطئه علیه **کنفرانس برلین** از سوی مافیائی که برایتان گفتم حادثه کنفرانس برلین را بوجود آورد. چند هفته کار اطلاعاتی-امنیتی در اروپا کردند و آن صحنه‌ها را در کنفرانس بوجود آورند و زمینه یورش به شرکت کنندگان در کنفرانس و در اصل یورش به تشکل‌ها و شخصیت‌هائی که برای تشکیل اتحاد نیروهای ملی-مذهبی تلاش می‌کردند را فراهم ساختند و به اجرا هم گذاشتند. **تمام چهره‌های موثر در شکل‌گیری اتحاد نیروهای ملی-مذهبی به زندان افتادند و حالا هم به محاکمه کشیده شده‌اند.** حالا من از شما و شنوندگانتان سئوال می‌کنم: از این ماجراها در ایران آگاه بودیم؟ ضرورت این نوع تشکل‌ها را درک کرده بودیم؟ از آنها حمایت کردیم؟ فرصت‌ها را برای به عقب راندن مافیای ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی غنیمت شمردیم؟

آنچه که امشب در ارتباط با محاکمه نیروهای ملی-مذهبی برایتان گفتم را شما می‌توانید از طریق اظهارات خود مقامات و مطبوعات هم دنبال کنید. حتی در ادعانامه دادستان علیه نهضت آزادی و نیروهای ملی-مذهبی. اگر وقت باشد چند خطی را از روی روزنامه‌ها و ادعانامه دادستان برایتان می‌خوانم تا زحمت شما و شنوندگانتان برای جستجو در اینترنت و لابلای روزنامه‌ها را کم کرده باشم.

**خدابخشیان:** با اشتیاق گوش می‌دهیم.

**راه‌توده:** ریشه یورش به نیروهای ملی-مذهبی و توطئه علیه کنفرانس برلین را در چند خط از ادعانامه دادستان دادگاه انقلاب که برای شما و شنوندگانتان الان می‌خوانم و پیش از آن در مقاله‌ای که آقای رضاعلیجانی سردبیر نشریه ایران فردا، پیش از انتخابات مجلس ششم منتشر کرده بود و آن را هم برایتان امشب می‌خوانم باید جستجو کرد.

ابتدا از قول آقای علیجانی در ایران‌فردای ۵۶، که ماه‌ها پیش از انتخابات مجلس ششم است را برایتان می‌خوانم. ایشان می‌نویسد: «**بنظر می‌رسد که در حال حاضر مانع جدی در برابر ائتلاف نیروهای مذهبی نواندیش، دمکرات و عدالتخواه در چارچوب یک تشکل جبهه‌ای وجود نداشته باشد، زیرا همگرائی فکری و سیاسی میان آنها حتی از نیاز یک جبهه فراتر می‌رود، تا آن حد که حتی آنان را بالقوه در یک حزب واحد قرار می‌دهد.**»

حالا از ادعانامه دادستان انقلاب در دادگاه نهضت‌آزادی برایتان می‌خوانم، که در روزنامه رسالت همین دو هفته پیش منتشر شده: «**بر اساس مستندات ارائه شده، این گروه** (یعنی نهضت آزادی و همان اتحاد نیروهای ملی- مذهبی که برایتان از قول علیجانی و اشکوری گفتم) **نقش اصلی را در سازماندهی و راه اندازی جمعیت غیر قانونی موسوم به ائتلاف ملی-مذهبی با هدف سازماندهی تلاش آنان علیه نظام جمهوری اسلامی برعهده داشته‌است.**»

بنابراین، همه آن حرف‌ها و ادعاهائی که در باره براندازی قانونی و براندازی خزنده‌ای که در ابتدای یورش به ملی-مذهبی‌ها مطرح کردند جز حرف‌ها و ادعاهای مزخرف هیچ چیز نیست. اصل ماجرا و انگیزه یورش به این نیروها همین نکته است، یعنی تشکیل یک اتحاد از این نیروها. نکته‌ای که هم در مقاله آقای علیجانی هست و هم در ادعانامه دادستان انقلاب هم مطرح شده‌است. **مخالفت و دشمنی با تشکل و سازماندهی‌است و هدایت این دشمنی و مخالفت هم بدست رهبران انجمن حجتیه و مافیای اقتصادی- سیاسی در جمهوری اسلامی است. سازمان دادن آن توطئه شرم‌آور در کنفرانس برلین هم همین انگیزه را داشت، همچنان که اجازه انتشار ندادن روزنامه ارگان به جبهه مشارکت ایران اسلامی همین انگیزه را دنبال می‌کند و تدارک توقیف نشریه "عصرما"، ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و یورش به اجتماعات جبهه مشارکت و زمینه چینی برای حمله به آن همین انگیزه را دنبال می‌کند، قتل‌های زنجیره‌ای هم بخشی از همین انگیزه بود، یورش به حزب توده‌ایران هم با همین انگیزه بود. تمام تلاش آنها اینست که هیچ تشکل و سازمانی را در داخل کشور باقی نگذارند و حتی رهبران و چهره‌های شناخته شده همه آنها را نابود کنند و این همان عملی است که فاشیست‌ها در آلمان و ایتالیا کردند. اصلا نفس شعار "حزب فقط حزب‌الله" همین هدف را دنبال می‌کرد. البته حزب‌الله هم یعنی حجتیه!**

آنها سر را می‌زنند تا هیچ آلترناتیوی وجود نداشته باشد، تشکل‌ها را می‌زنند تا مردم سازماندهی نشوند. همین خطر الان مجاهدین انقلاب اسلامی را تهدید می‌کند. حتما در همانجائی که شما هستید کسانی هستند که پیش خودشان فکر می‌کنند بهتر، بگذار اینها را بزنند، اینها چپ‌اند، توده‌ای‌اند، کمونیست اسلامی‌اند و از این حرف‌های بسیار ارزانی که وجود دارد. یعنی تائید همان اتهاماتی که مافیای قدرت و ثروت به آنها می‌زند.

چرا فکر می‌کنیم که ما طی ۲۰ سال خیلی چیزها آموختیم اما دیگران نیاموختند؟ چرا متوجه نیستیم که دشمن چه می‌کند و باید در مقابلش ایستاد و مجموعه جنبش و طرفداران آن در داخل کشور حمایت کرد! اگر ۲۰ سال بر ما گذشته، بر آنها هم گذشته، اگر ۲۰ سال به ما چیزی اضافه شده به آنها هم شده، اگر ۲۰ سال ما تجربه پیدا کرده‌ایم آنها هم حتما کرده‌اند. اگر این را قبول داریم چرا متوجه نمی‌شویم که باید حمایت شوند؟ این خواب خرگوشی را هم می‌خواهیم روی بقیه خواب‌های خرگوشی بگذارند و فکر کنند "ز هر طرف که حذف شوند به سود سلطنت" ماست؟ چرا متوجه نمی‌شویم ماجرا چیست؟ این ها را نمی‌زنند که تحصیل کردگان هاروارد را جایشان بنشانند، می‌زنند که امثال گلبدین حکمتیار قدرت مطلقه شوند. اگر انفجار هم بشود کار دست لمپن‌ها می‌افتد. این همان نکته‌ایست که آقای حجاریان نوشته و این سید ابراهیم نبوی با شعور و دانش خودش به جنگ آن رفته است.

اینست حرف و نظر ما در باره نهضت آزادی، ملی-مذهبی‌ها و محاکمه‌ای که از این جریانات ادامه دارد.

**در تنظیم این مقاله از گزارش تحقیقی "جیمز پتراس"، یکی از مشاروان "سازمان‌های غیردولتی" در شماره ٤ سال ۱۹۹۹ ژورنال آسیای معاصر نیز استفاده شده‌است. الف. آذرنگ**

## ریشه‌های ناتوانی‌های موجود در رهبری و سازماندهی جنبش عمومی مردم ایران در کجا نهفته‌است؟

# جنبش را خطر "نخبگان" تهدید می‌کند!

در طول تاریخ، طبقات حاکم بعنوان نمایندگان یک اقلیت کوچک، در دفاع از قدرت و منافع و امتیازات خود پیوسته به ابزار قهر دولتی و نهادهای اجتماعی متوسل شده‌اند. در گذشته، بویژه در جهان سوم طبقات حاکم جهت کنترل خلق‌های استثمار شده و انحراف نارضایتی آنها به سمت درگیری‌ها و رقابت‌های مذهبی و محلی، از نهادهای مذهبی و محلی حمایت کرده و بودجه مالی آنها را تامین می‌کردند.

در چند دهه اخیر، برای همان اهداف، درکنار این سیاست‌های کهنه، شاهد ظهور یک نهاد اجتماعی جدید موسوم به "سازمان‌های غیر دولتی" با همان عملکرد قدیمی کنترل و ایجاد سردرگمی ایدئولوژیک هستیم.

امروزه در جهان سوم حداقل ۵۰ هزار سازمان غیر دولتی وجود دارند که بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار کمک از نهادهای مالی بین‌المللی، آژانس‌های دولتی اروپائی، امریکائی و ژاپنی و دولت‌های محلی دریافت می‌کنند. مدیران سازمان‌های غیردولتی عمده، بودجه‌های چند میلیونی در اختیار داشته و از حقوق و مزایائی در سطح مدیران بالای شرکت‌های فراملیتی برخوردارند. این مدیران در کنفرانس‌های بین‌المللی شرکت کرده، طی مشورت با مدیران ارشد شرکت‌ها ونهادهای مالی بین‌المللی تصمیم‌های برنامه‌ای برای زندگی میلیون‌ها انسان، بویژه محروم‌ترین طبقات و اقشار اجتماعی، زنان و قشرهای غیر رسمی و حاشیه‌ای طبقه کارگر می‌گیرند. تصمیم‌هائی که در اکثر موارد با پی‌آمدهای مخرب و فاجعه بار همراه هستند.

سازمان‌های غیر دولتی در برابر جنبش‌های سازمان یافته چپ و با اقتباس از ادبیات این جنبش‌ها و استحاله بخشی از رهبران آنها، بدون آنکه مورد بررسی و نقد جدی قرار گیرند به فعالیت‌های خود ادامه می‌دهند. در برابر آنها، بخش اصلی جنبش چپ و سخنگویان اصلی آن در جهان انتقادات خود را متوجه صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، فراملیتی‌ها و بانک‌های خصوصی، بعنوان مراکز تنظیم برنامه‌های کلان اقتصادی کشورهای جهان سوم و غارت این کشورها متمرکز کرده‌اند. این وظیفه مهمی است؛ اما نباید از خاطر دور داشت که تهاجم به شالوده‌های صنعتی، استقلال و سطح زندگی کشورهای جهان سوم هم در سطح کلان–اقتصادی و هم در سطح اجتماعی–سیاسی خُرد صورت می‌گیرد. اثرات مشهود سیاست‌های تعدیل اقتصادی بر کارگران، حقوق بگیران، دهقانان و تولید کنندگان کوچک پتانسیل نارضایتی عمومی–ملی را افزایش داده‌است. در اینجاست که سازمان‌های غیر دولتی، با هدف ایجاد سردرگمی و انحراف نارضایتی از حمله مستقیم به ساختار قدرت و منافع محافل حاکم به سمت پروژه‌های محلی خُرد و فعالیت‌های غیر سیاسی پراکنده و خُرده‌کاری‌های محلی و در جهت پرهیز از تحلیل طبقاتی امپریالیسم و استثمار سرمایه‌داری وارد صحنه می‌شوند.

سازمان‌های غیر دولتی در سراسر جهان به جدیدترین وسیله حرکت به سمت بالای اقشار تحصیل کرده، درجهت تغییر جایگاه طبقاتی آنها تبدیل شده‌اند. در این روند بخشی از تحصیل کردگان، دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران و متخصصینی که در گذشته باجنبش چپ نزدیک بوده‌اند نقش مهمی ایفاء می‌کنند. این دسته از روشنفکران که از جنبش‌های چپ بریده‌اند تجربه سازمانی و مهارت‌های کلامی و قلمی خود را به همراه نوع ویژه‌ای از ادبیات پوپولیستی در خدمت سازمان‌های غیر دولتی قرار داده‌اند.

امروزه، هزاران مدیر سازمان‌های غیر دولتی در کشورهای جهان پیش از آنکه با روستاهای کشورشان سروکار داشته باشند با واشنگتن، توکیو، بروکسل، رم، بانکوک و دیگر مراکز بین‌المللی برگزاری کنفرانس‌های بین‌المللی پیرامون فقر آشنائی دارند، محل کارشان در برج‌های تجاری و محل سکونتشان در مناطقی است که هیچ نوع ارتباطی با حاشیه نشین‌های شهرهای بزرگ ندارد. به این ترتیب، رهبران سازمان‌های غیر دولتی طبقه جدیدی را تشکیل داده‌اند که نه براساس روابط تولیدی یا منابع دولتی، بلکه در نتیجه جریان پول از خارج و ظرفیت آنها در کنترل گروه‌های مردمی در داخل شکل گرفته‌اند. رهبران سازمان‌های غیر دولتی را می‌توان گروهی "نوکمپرادور" تلقی کرد که هیچگونه کالای مفیدی تولید نکرده، بلکه بعنوان تولید کننده خدمات برای کشورهای خارجی فعالیت می‌کنند. این افراد در عمل عمدتا فقر داخلی را با امتیازات فردی برای خود مبادله می‌کنند.

ادعاهای رسمی مدیران سازمان‌های غیر دولتی مبنی بر اینکه آنها با فقر و بی‌عدالتی مبارزه می‌کنند نادرست است. بر خلاف اینگونه ادعاها رابطه مستقیمی بین رشد سازمان‌های غیر دولتی و سقوط سطح زندگی توده مردم وجود دارد.

گسترش سازمان‌های غیر دولتی نتوانسته‌اند بیکاری ساختاری را کاهش داده، مانع جابجائی و بی‌خانمانی دهقانان شده و یا دستمزد ارتش رو به رشد کارگران غیر رسمی را به سطحی که تامین کننده زندگی آنها باشد افزایش دهند. تنها کاری که سازمان‌های غیر دولتی کرده‌اند این بوده

که لایه بسیار باریکی از روشنفکران را با در آمد ارز خارجی ارتباط داده و آنها را از نتایج ویرانگر اقتصاد نئولیبرالی که دامنگیر کشور و مردمشان شده جدا کرده و راه صعود این روشنفکران را در ساختارطبقاتی–اجتماعی موجود هموار کرده‌اند.

در نتیجه، سازمان‌های غیر دولتی ، جنبش‌چپ را با یک چالش بسیار جدی روبرو کرده‌اند، چالشی که ارزیابی و نقد سیاسی شالوده، ساختار و ایدئولوژی سازمان‌های غیر دولتی را ضروری می‌سازد؛ چرا که این پدیده، با همان مشخصاتی که در بالا ذکر شد، طی دهه دوم جمهوری اسلامی و همزمان با اجرای برنامه تعدیل اقتصادی در جامعه ایران نیز رشد کرده و بخش قابل توجهی از چپ مذهبی ایران را شانه به شانه بخش‌هائی از چپ غیر مذهبی و اپوزیسیون ایران بلعیده‌است. این امر اگر در داخل کشور عمدتا بر پایه منافع اقتصادی و سپس سیاسی قرار دارد، در خارج از کشور عمدتا در عرصه تئوری‌بافی و سقوط در ورطه انواع انحراف‌های ایدئولوژیک خود را نشان می‌دهد. **منافع اقتصادی در داخل کشور نوعی همزبانی را میان کارگزاران تازه شیرین زبان شده جناح راست( نظیر امیر محبیان، عبدالکریم سروش و ) با بخشی از چپ مذهبی و نو اندیشان دینی قرار داده‌است و در خارج و در اپوزیسیون جمهوری اسلامی همین همزمانی را میان تئوری پردازان اپوزیسیون راست و سخنگوی سابق سرمایه‌داری وابسته (نظیر داریوش همایون و ) شاهنشاهی از یکسو و بخشی از چپ‌های سردرگُم مانده در کوران حوادث دهه اخیر بوجود آورده‌است.**

## تبلیغات پیرامون سازمان‌های غیر دولتی

موج جدید تبلیغات هواداران ایدئولوژی و سیاست‌های نئولیبرالی و کارگزاران بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول، اخیرا به بهانه بررسی **"نقش سازمان‌های غیر دولتی در پیشرفت دمکراسی"** به مطبوعات هوادار اصلاحات در ایران نیز راه یافته‌است. روزنامه حیات نو مورخ ۲۹ مهرماه ۸۰ خود می‌نویسد: « سازمان‌های غیر دولتی قدرت کسب مشروعیت مناسبی را دارند، مشروعیتی که حتی در برخی موارد بیشتر از مشروعیت دولت‌هاست.»

روزنامه نوروز ۳۰ مهر۸۰ نیز در رابطه با شرایط لازم برای موفقیت این سازمان‌ها می‌نویسد: « ایجاد یک شبکه ارتباطی موفق با همکاری‌های خارجی نیز نه تنها می‌تواند موجب تقویت سازمان های غیر دولتی در محیط‌های بین‌المللی گردد، بلکه سبب استفاده مشترک از توانمندی‌های یکدیگر، منابع مالی در دسترس و نهایتا شراکت در حذف دست واسطه‌ها نیز خواهد گردید.»

باید پرسید چرا این محافل و مطبوعات بجای پرداختن به نقش اتحادیه‌های کارگری، سازمان‌ها و شوراهای دهقانی، کارگری، دانشجوئی و زنان و رسیدگی به بحث تحزب در نظام سیاسی کشور قدرت بخشیدن به شوراهائی که با شرکت میلیون‌ها نفر انتخاب و تشکیل شده‌اند به اینگونه بحث‌ها می‌پردازند؟

## منشاء ساختار و ایدئولوژیک

در ظاهر، به نظر می‌رسد سازمان‌های غیر دولتی نقش متناقضی در سیاست بازی می‌کنند. آنها از یک طرف منتقد رژیم‌های دیکتاتوری و تجاوز به حقوق بشر بوده و از طریف دیگر در جهت کانالیزه کردن جنبش‌های مردمی به سمت روابط سازشکارانه با نخبگان نئولیبرال حاکم، با جنبش‌های اجتماعی–سیاسی مردمی مقابله و به ظاهر رقابت می‌کنند. واقعیت این است که این سمت گیری‌های سیاسی آنطور هم که در نگاه اول به نظر می‌رسد متناقض نیستند.

# نقش سازمان‌های غیردولتی در نئولیبرالیسم جهانی

با مطالعه و ارزیابی روند رشد و گسترش سازمان‌های غیر دولتی در ۲۵ سال گذشته، به روشنی می‌توان دید که پیدایش و تکامل آنها سه مرحله و وضعیت مختلف را در بر می‌گیرد.

در مرحله اول این سازمان‌ها به مثابه پناهنگاهی امن برای روشنفکران ناراضی در شرایط دیکتاتوری به شمار می‌رفتند که از طریق آنها امکانات پی‌گیری موضوع تجاوز به حقوق بشر و سازماندهی "استراتژی بقاء" برای قربانیان سیاست‌های خشن و سخت‌گیرانه رژیم‌های دیکتاتوری فراهم می‌شد.( مترجم: شبیه آنچه هواداران و مبلغین ایرانی سازمان غیر دولتی در داخل کشور خود را در آن می‌یابند) این سازمان‌های هوادار حقوق بشر بسیار مواظب بودند که نقش امریکا و روابط نزدیک اروپائیان با متجاوزین محلی به حقوق بشر را محکوم نکرده و سیاست‌های "بازار آزاد" که باعث فقیر شدن توده‌های مردم میشوند را زیر سئول نبرند. در نتیجه سازمان‌های غیر دولتی بعنوان "دمکرات‌هائی" که قرار بود در شرایط چالش حاکمان ستمگر از طرف جنبش‌های توده‌ای جانشین سیاسی طبقات حاکم محلی شوند جایگاه ویژه‌ای در محاسبات استراتژیک دولت‌های امپریالیستی یافتند. حمایت مالی غرب از سازمان‌های غیر دولتی دراین مرحله در حکم خرید نوعی بیمه برای روزی بود که ارتجاعیون حاکم مجبور به ترک صحنه می‌شدند. نمونه اینگونه سازمان‌های غیر دولتی منتقد را در فیلیپین زمان مارکوس، در شیلی زمان پینوشه و در کره جنوبی در زمان دیکتاتوری پارک می‌توان یافت.

در مرحله دوم، تکامل واقعی در رشد قارچ گونه سازمان‌های غیر دولتی در زمان گسترش و تعمیق جنبش‌های مردمی ضد امپریالیستی صورت گرفت. مبارزه و رشد جنبش‌های اجتماعی–سیاسی انقلابی، بازار گرم و پررونقی برای کالای پرسودی ایجاد می‌کند که چپ‌های سابق و شبه روشنفکران جدا از مردم می‌توانند آن را به بنیادهای خصوصی و دولتی علاقمند و ثروتمند اروپائی و امریکائی بفروشند. در این مرحله حامیان خارجی، به دریافت اطلاعات دست اول جامعه شناسانه مانند "گرایش به خشونت در ذاغه‌نشین‌های شهری" (عنوان یکی از پروژه‌های تحقیقی یک سازمان غیر دولتی در شیلی در سال‌های قیام‌های توده‌ای ۸۶–۱۹۸۳) علاقه نشان می‌دهند. **ظرفیت سازمان‌های غیر دولتی برای تهاجم به جنبش‌های مردمی و انحراف نیرو و توان این جنبش برای انجام تغییرات اجتماعی به سمت پروژه‌های خرده کارانه محلی و رواج نوعی جدید از ادبیات سازشکارانه وتسلیم طلبانه تحت عنوان "گفتمان هویت جدید" عمدتا در جهت بی‌اعتبار کردن جنبش انقلابی و فعالیت‌های آن صورت می‌گیرد.(شبیه ادبیات رایج در سازمان فدائیان و نشریه کار و سایت ایران امروز وابسته به این سازمان)**

قیام‌های مردمی باعث شدند که آژانس‌های خارجی سرکیسه کمک‌های مالی خود را شُل کنند و در نتیجه، میلیون‌ها دلار طی دهه ۷۰ به اندونزی، تایلند و پرو طی دهه ۸۰ به نیکاراگوئه، شیلی و فیلیپین و طی دهه ۹۰ به السالوادور، گواتمالا و کره جنوبی ریخته شد. هدف اصلی سازمان‌های غیر دولتی در این کشورها، عمدتا "اطفای حریق" قیام‌های مردمی بود. تحت پوشش پروژه‌های سازندگی، آنها علیه فعالیت در جنبش‌های ایدئولوژیک فعالیت کرده و منابع مالی خارجی را بطور موثر در خدمت جلب رهبران محلی، فرستادن این رهبران به کنفرانس‌های بین‌المللی و تشویق همزمان گروه‌های محلی به گردن نهادن به نئولیبرالیسم بعنوان یک واقعیت غیر قابل گریز قرار دادند.

**سومین مرحله** در تحول سازمان‌های غیر دولتی در شرایط بحران‌های اقتصادی عمیق سرمایه‌داری بازار آزاد شکل گرفت. روشنفکران، دانشگاهیان و متخصصانی که در نتیجه کاهش بودجه دولتی شاهد ناپدید شدن شغل و کاهش حقوق‌های خود بودند به دنبال کار دومی گشتند. در این مرحله سازمان‌های غیر دولتی به آژانس‌های کاریابی و درآمدهای مشاوره‌ای منجر به نوعی تور ایمنی برای آن دسته از روشنفکرانی شد که مایلند بازارآزاد را تحت عنوان دهکده جهانی دنبال کرده و سیاست‌های مسامحه با رژیم‌های نئولیبرالی و نهادهای مالی بین‌المللی را پیش ببرند.( بنا به گزارش روزنامه واشنگتن پست مورخ ۲۹ اکتبر ۲۰۰۱، دانشگاه امریکائی هاروارد با همکاری جمهوری اسلامی برنامه‌ای را تنظیم کرده است که در چارچوب آن همه ماهه بخشی از این دسته از مدیران و روشنفکران ایرانی داخل کشور، بی اعتناء به وابستگی‌های تشکیلاتی و سیاسی آنها، جهت شرکت در دوره‌های کارآموزی به امریکا فرستاده می‌شوند و هم اکنون عبدالکریم سروش در همین دانشگاه مشغول تدریس است)

در شرایطی که میلیون‌ها نفر کار خود را از دست داده و فقر در بین جمعیت بیداد می‌کند، سازمان‌های غیر دولتی بجای اعتصاب عمومی به "استراتژی بقاء" متوسل شده و بجای تظاهرات عمومی علیه محتکرین و گرانی مواد غذائی مورد نیاز مردم و علیه رژیم‌های نئولیبرال و امپریالیسم امریکا به برپائی آشپزخانه‌های موقت جهت اطعام چند صد نفر در روز اکتفا می‌کنند. نقشی که تحت عناوین مذهبی و خیریه در جمهوری اسلامی جریان دارد و کمیته امداد امام که زعامت آن را جمعیت موتلفه اسلامی و دبیرکل آن "حبیب‌الله عسگراولادی" برعهده دارد در کانون و مرکز آن قرار دارد.

سازمان‌های غیر دولتی که در آغاز دوره به اصطلاح "گذار دمکراتیک"، یعنی دوره اوج گیری مقاومت مردمی و فروپاشی نظم کهنه و خارج شدن کنترل از دست حاکمان فاسد، بطور مبهم، ذره‌ای بار "مترقی بودن" را با خود حمل می‌کردند، نهایتا به وسیله ارتباط بین رژیم‌های کهنه و سیاستمداران محافظه کار منتخب تبدیل شدند. این سازمان‌ها بعنوان هواداران "دمکراتیک" حقوق بشر همه امکانات تشکیلاتی، موقعیت، قلم و کلام خود را برای بسیج مردمی در حمایت از سیاستمداران و احزابی قرار دادند که هدف و تعریفشان از "گذار" نه پیگیری و انجام تحولات اجتماعی-اقتصادی بلکه به برخی اصلاحات حقوقی-سیاسی محدود بود. در همه کشورهائی که طی دهه‌های ۸۰ و ۹۰ یک "گذار انتخاباتی" از دیکتاتوری را تجربه کردند( از شیلی گرفته تا فیلیپین و کره جنوبی) سازمان‌های غیر دولتی نقش مهمی در جمع آوری رای برای رژیم‌هائی داشته‌اند که بعدها، نه تنها به وضعیت موجود اجتماعی-اقتصادی ادامه دادند بلکه باعث تقویت ریشه‌های آن نیز شدند. درمقابل، بسیاری از رهبران سازمان‌های غیر دولتی به مناصب بالای دولتی تا حد وزارت دست یافتند. در زمینه سیاسی، نقش ارتجاعی سازمان‌های غیر دولتی ریشه در ساختار و شالوده‌ای دارد که این سازمان‌ها بر آن استوار شده و سازمان یافته‌اند.

## نخبه پروری و خادم سازی

سازمان‌های غیر دولتی در واقع غیر دولتی نیستند. بخش اصلی بودجه آنها یا از طرف دولت‌های خارجی و نهادهای مالی بین‌المللی و یا ازطریق انجام طرح‌های مقاطعه کارانه برای دولت‌های محلی و بنیادهای خصوصی وابسته به این دولت‌ها تامین می‌شود. این سازمان‌ها اغلب بطور علنی با آژانس‌های دولتی محلی و خارجی همکاری می‌کنند. این سازمان‌ها در انجام طرح‌های خود به مردم محلی پاسخگو نبوده، بلکه به مراکز خارجی که نقش "بررسی" و "نظارت" را در قبال کمک‌های مالی شان بدست آورده‌اند گزارش می‌دهند. سازمان‌های غیر دولتی بر خلاف ادعاهایشان، به شیوه‌ای غیر دمکراتیک اداره می‌شوند. مدیران این سازمان‌ها کنترل کامل بر روند انتخاب پژوهه‌ها، استخدام و اخراج نیروی انسانی لازم و انتخاب و تعیین نماینده جهت ارسال به کنفرانس‌های بین‌المللی را در دست دارند. بدنه این سازمان‌ها تابع مطلق بوده و هیچیک از تصمیمات با شرکت بدنه اتخاذ نمی‌شود. **یکی از وظائف مهم این سازمان‌ها، تهیه طرح مقدماتی پروژه‌های مورد نظر مراکز صاحب پول و بودجه است. پس از تصویب این طرح‌ها از بیرون، بدنه سازمان در جریان امر قرار می‌گیرد. در اکثر موارد سازمان‌های غیر دولتی در پی عضوگیری نبوده بلکه بعنوان گروهی نخبه و درون گرا با جنبش‌های مردمی رقابت کرده و موجب تضعیف این جنبش‌ها می‌شوند. این سازمان‌ها زیر نقاب دفاع از دمکراسی و انترناسیونالیسم نوین، نوع جدیدی از استثمار فرهنگی و اقتصادی را پیش می‌برند.**

(اگر کسی در جمهوری اسلامی بدنبال یافتن نمونه‌های مشابه باشد، باید در کنار نهادهای وابسته به نهاد رهبری، کمیته‌های مالی، موسسه‌های بی‌نام و نشانی که امثال محمدجوادلاریجانی هدایت می‌کنند، بنیادهائی که شرکت‌های دولتی را با خرید کارخانجات در ۱۰ ساله اجرای برنامه تعدیل اقتصادی خریدند، موسسه‌هائی که در کنار دانشگاه الزهرای آیت‌الله مهدوی کنی تاسیس شدند و یا در کنار آستانقدس رضوی بنا شدند و حتی از دل تشکیلات کارگزاران سازندگی بیرون آمدند و یا در بنیانگذاری آن نقش داشتند نمونه‌هائی را جستجو کند.)

## ایدئولوژی سازمان‌های غیر دولتی

سازمان‌های غیر دولتی به پروژه‌های پراکنده توجه دارند نه به جنبش‌های مردمی. آنها مردم را بجای مبارزه برای کنترل ابزار اصلی تولید و ثروت اجتماعی، به تولید در حاشیه نظام حاکم تشویق کرده و بجای توجه به شرایط ساختاری شکل دهنده وضع موجود، بر جوانب مالی و فنی پروژه‌های پراکنده تاکید می‌کنند. اگرچه رهبران این سازمانها اغلب از زبان و ترمینولوژی جنبش‌های چپ تقلید می‌کنند و از مقولاتی مانند "قدرت

فردی"، "برابری جنسی"، "توسعه پایدار"، "رهبری پاسخگو" صحبت می‌کنند ولی در عمل این تبلیغات در چارچوب همکاری با آژانس‌های مالی دولتی خارجی و سیاست‌های سازشکارانه صورت می‌گیرند. طرح همسوئی با توصیه‌های "سایروس ونس" وزیر خارجه اسبق امریکا در کنفرانس نیویورک مبنی بر ضرورت اعتدال در جنبش اصلاحات ایران، بعدها از سوی نظریه پردازانی نظیر "امیرمحبیان" در روزنامه رسالت و یا "محمدرضا باهنر" در روزنامه "جام جم"، در سرمقاله‌های روزنامه "انتخاب" و حتی در نظرات و مقالات افرادی امثال شمس‌الواعظین در سه روزنامه جامعه، نشاط و توس با همین گفتمان پیش برده شد، که همچنان ادامه دارد و به ترمینولوژی بسیاری از نویسندگان مطبوعات روزانه و هفته‌نامه‌های داخل کشور تبدیل شده‌است. تئوری مغشوش ساختن مبارزه طبقاتی در جامعه، که تحت عنوان "طبقه متوسط" پیش برده می‌شود بخش دیگری از همین کارزار مشترک است از سوی باصطلاح تجزیه طلبان ارتجاع دینی–بازاری و بخشی از نواندیشان و حتی چپ مذهبی است. در شماره ۱۱۲ راه‌توده نمونه‌هائی را در این به نقل از برخی وابستگان چپ مذهبی و نواندیشان دینی آوردیم و در همین شماره نمونه‌هائی را از قول امیرمحبیان می‌خوانید که گوئی از روی مقالات یکدیگر کپی کرده‌اند!

گفتمان "قدرت بخشیدن و توانمندی اجتماعی" در سازمان‌ها غیر دولتی در حد نفوذ در بخش‌های کوچک زندگی اجتماعی باقی مانده و در چارچوب منابع و امکانات ناچیز و شرایط ناشی از سلطه دولت‌ها و سیاست‌های "نئولیبرالی" متوقف می‌شوند.

## مبارزه فمنیستی جدا از مبارزه طبقاتی!

ایدئولوژی سازمان‌های غیر دولتی که عمدتا متاثر از بحث‌ها و سیاست‌های "هویت" است، به شیوه غیر صادقانه‌ای درگیر پلمیک با جنبش‌های متکی به تحلیل طبقاتی است. این سازمان‌ها با انکار و تحریف بحث‌های وسیع و همه جانبه مارکسیست‌ها و جنبش‌های انقلابی، در رابطه با مقولاتی مانند نژاد، مساله قومی و برابری جنسی از این واقعیت فرار می‌کنند که "هویت" خود به نحو روشن و غیر قابل انکاری براساس اختلافات طبقاتی تعیین و تعریف می‌شود. برای نمونه کافی است به موقعیت یک فمنیست هندی یا فیلیپینی توجه شود که در مناطق اعیانی زندگی کرده و در آمدی ۱۵ تا ۲۰ برابر یک زن هندی یا فیلیپینی دیگر دارد که بعنوان "خدمتکار" شش روز و نیم برای فمنیست مورد نظر کار می‌کند. **(همین نمونه را می‌توان در جمهوری اسلامی مشاهده کرد، که علاوه بر بخش‌های غیر وابسته به حاکمیت و کمتر پیرو اندیشه‌های دینی، در میان اقشاری از حاکمیت اسلامی نیز رایج است. نمونه بارز آن مبارزه و تشکیلات نیمه علنی و نیمه فمنیستی است که "فائزه هاشمی" دختر هاشمی رفسنجانی و یا نشریه "زن روز" و یا حتی "جامعه زنان مسلمان" اعظم طالقانی، نظرات زهرا رهنورد و یا تشکیلات و سازمان‌های زنان وابسته به موتلفه اسلامی و شورای تبلیغات اسلامی رد یابی کرد)**

واقعیت این است که اختلافات طبقاتی رابطه یک فمنیست و مستخدم زن او را در رابطه با مسکن، سطح زندگی، امکانات بهداشتی و آموزشی و تولید و تصاحب ارزش اضافی تعیین می‌کند. با این وجود اکثر سازمان‌های غیر دولتی که براساس سیاست هویت بعنوان نقطه عزیمت در دنیای سیاست پست مدرن فعالیت می‌کنند توجهی به دنیای مردسالار نخبگان حاکم بر صندوق‌بین‌المللی پول، مسئولان خصوصی سازی، فراملیتی‌ها و زمینداران محلی نداشته و بر موضوعاتی مانند مردسالاری در خاانواده، خشونت خانوادگی، طلاق و غیره تکیه می‌کنند. بعبارت دیگر، سازمان‌های غیر دولتی در مبارزه برای برابری جنسی، در دنیای محدود استثمار شدگان محصور می‌مانند. دنیائی که در آن کارگر و دهقان فقیر و استثمار شده مرد، بعنوان ظالم اصلی و مسئول تبعیض و استثمار جنسی معرفی می‌شود. دلیل اینکه سازمان‌های غیر دولتی فمنیست منظره اصلی را نادیده گرفته و بر مسائل محلی و سیاست‌های شخصی تکیه می‌کنند این است که سالانه میلیاردها دلار به سمت اینگونه نگرش سرازیر می‌شود. اگر سازمان‌های غیر دولتی فمنیست درکنار زنان و مردان بی‌زمین در برزیل، اندونزی، تایلند و فیلیپین برای تقسیم اراضی مبارزه کنند، اگر آنها در کنار آموزگار زن در مناطق روستائی در اعتراض به سطح پائین حقوق‌ها که ناشی از سیاست‌های تعدیل اقتصادی است، در اعتصابات عمومی شرکت کنند بدون تردید نهادهای مالی و امپریالیستی کمک‌های خود به این سازمان‌ها را قطع خواهند کرد.

## نتیجه

بسط و گسترش سازمان‌های غیر دولتی بیانگر ظهور قشر جدیدی از خرده بورژوازی است، قشری که با مغازه داران، روشنفکران و گروه‌های کارمندی سنتی متفاوت است. این قشر مقاطعه‌کار، از این نظر که خود هیچگونه تولید کالائی ملموس نداشته و فقط بعنوان رابط بین بنگاه‌های امپریالیستی و خرده تولید کنندگان داخلی عمل می‌کند، شبیه بورژوازی کمپرادور سنتی است. بخشی از چپ‌های سابق نیز لایه‌های میانسال این خرده بورژوازی جدید را تشکیل می‌دهند. این قشر که بدون یک سهم عمده از مالکیت اجتماعی ابزار تولید در وضعیت ثابتی در دستگاه دولتی قرار دارد جهت باز تولید خود چشم به نهادهای خارجی دوخته است. این قشر برای کسب مشروعیت مردمی از تبلیغات ایدئولوژیک ضد مارکسیستی و دولت ستیز به همراه ادبیات پوپولیستی و مفاهیم مبهمی مانند "راه‌سوم" و "جامعه مدنی" استفاده می‌کند. این خرده بورژوازی جدید که فاقد هر نوع حمایت ارگانیک استوار داخلی است، برای بقاء به نشست‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی وابسته است. انترناسیونالیسم این قشر که عاری از هرگونه گزارش و تعهد ضد امپریالیستی در تبلیغات گسترده در حمایت از روند جهانی شدن منعکس می‌شود. دریک کلام، این **خرده بورژوازی جدید، "جناح رادیکال" ایدئولوژی نئولیبرال را تشکیل می‌دهد.**

از نظر سیاسی، سازمان‌های غیر دولتی جای ویژه‌ای در استراتژی روز امپریالیست‌ها اشغال می‌کنند. در حالی که بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول و فراملیتی‌ها نخبگان محلی را برای غارت از بالا تربیت می‌کنند، سازمان‌های غیر دولتی از پائین طی یک سلسله فعالیت‌های مکمل باعث پراکندگی و خنثی شدن نارضایتی عمومی برای مقابله با استثمار خارجی می‌شوند. همانطور که امپریالیسم استراتژی دو جانبه کلان– خُرد استثمار و مهار را از بالا و پائین پیش می‌برد، جنبش انقلابی هم به نوبه خود باید یک استراتژی ضد امپریالیستی دو جانبه را در پیش بگیرد. تحقق اهداف ضد امپریالیستی جنبش انقلابی در گرو پاسخ به این سئوال اساسی است که آیا جنبش قادر خواهد بود نسل جدیدی از روشنفکران ارگانیک را در دامان خود بپرورد، روشنفکرانی که در برابر وسوسه‌های سازمان‌های غیر دولتی ایستادگی کرده و به امواج تحولات انقلابی آینده به پیوندند؟

رهبر حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان، در پارلمان این کشور:

# بگوئید جنگ را می‌خواهید به دیگر کشورها بکشانید!

پس از یک سلسله جنجال‌های مطبوعاتی و بحث‌های پارلمانی، سرانجام اعزام نیروهای نظامی آلمان به افغانستان از تصویب پارلمان این کشور گذشت و بیش از سه هزار نیروی مسلح ویژه کشور آلمان در کنار نیروهای امریکائی و انگلیسی در افغانستان وارد عملیات می‌شود.

لایحه مربوط به اعزام نیروی نظامی آلمان به افغانستان از سوی دولت ائتلافی سوسیال دمکرات و سبزهای این کشور به مجلس برده شده بود. در هر دو حزب سوسیال دمکرات و سبزها پیرامون این لایحه و اعزام نیروی نظامی آلمان به افغانستان بحث‌های موافق و مخالف چنان بالا گرفت که هر دو حزب ناچار به برگزاری کنگره‌های محلی شدند و حدس زده می‌شود که بخش وسیعی از نیروها و رای دهندگان دو حزب یاد شده در آینده مستقیما متمایل به احزاب کاملا راست و یا متمایل به چپ آلمان شوند، بویژه نیروها و رای دهندگانی که با توجه به مواضع صلح طلبی و یک سلسله نظرات مثبت اجتماعی حزب سبزها به این حزب امید بسته بودند.

پیش از این تصمیم، شهردار برلین از حزب سوسیال دمکرات انتخاب شد و این در حالی بود که حزب سوسیالیسم دمکراتیک در شرق برلین نزدیک به ۵۰ درصد آراء را به خود اختصاص داده بود و طبیعی‌ترین و دمکراتیک‌ترین شکل انتخاب شهردار برای برلین انتخاب شهردار برلین از این حزب بود. حزبی که از درون حزب حاکم آلمان دمکراتیک بیرون آمده و همچنان بر اصولی از سوسیالیسم پای می‌فشارد. شناخته شده‌ترین رهبر این حزب "گیزی" که همگان انتظار داشتند او به عنوان شهردار برلین انتخاب شود، پس درجریان بحث‌های مربوط به ائتلاف احزاب در تقسیم کرسی‌های شورای شهر برلین، با اشاره به انتخاب شهردار جدید برلین گفت: «آلمان واحد شد، اما برلین عملا به دو قسمت تقیسم شده باقی ماند!». اشاره او به بی‌اعتنائی به آراء سنگین مردم برلین شرقی به حزب سوسیالیسم دمکراتیک برای انتخاب شهردار برای شهر بود. مسئولیت شهرداری برلین بصورت سنتی در کشور آلمان از اهمیت بسیاری برخوردار است و افرادی نظیر "ویلی‌برانت"، رهبر اسبق حزب سوسیال دمکرات و صدراعظم آلمان روزگاری شهردار برلین بود.

پیش از انتخاب شهردار برلین، هیات امریکائی از آلمان دیدار کرد و در برخی محافل دیپلماتیک آلمان گفته می‌شود که این سفر در ارتباط با انتخاب شهردار برای برلین بوده و ایالات متحده توسط این هیات مخالفت خود را برای سپردن پست شهرداری برلین به حزب سوسیالیسم دمکراتیک به اطلاع مقامات آلمان رسانده بود.

در جریان بحث‌های پارلمانی مربوط به اعزام نیروهای نظامی آلمان به افغانستان، سرشناس‌ترین رهبر حزب سوسیالیسم دمکراتیک در پارلمان این کشور گفت:

### مخالفت با اعزام نیروی نظامی

«ما در همان ابتدا مخالفت خود را با جنگ در افغانستان اعلام کردیم که جنگ راه‌حل مبارزه با تروریسم نیست. از نظر ما جنگ وارد مرحله‌ای به مراتب دشوارتر و پیچیده‌تر از مراحل کنونی آن خواهد شد. می‌خواهند ما را متقاعد کنند که بخاطر حقوق زنان است که افغانستان بمباران می‌شود و در عین حال گفته می‌شود که بدلیل حوادث ۱۱ سپتامبر نیروی نظامی به افغانستان اعزام می‌شود. اگر این استدلال‌ها را بپذیریم، آنوقت باید از خود سئوال کنیم که چند کشور دیگر باید بمباران شوند تا مدافعان جنگ به اهداف خود دست یابند؟ در لایحه‌ای که برای اعزام نیروی نظامی آلمان به افغانستان در اختیار پارلمان گذاشته شده نقاط تاریک بسیاری وجود دارد. مثلا ما نمی‌دانیم علت فرستادن تانک ردیاب به افغانستان برای چیست؟ مطابق لایحه‌ای که در اختیار پارلمان گذاشته شده در افغانستان سلاح‌های شیمیائی، میکروبی و رادیواکتیو وجود ندارد، بنابراین فرستادن تانک ردیاب برای چیست؟ اگر هدف **جنگ در عراق است**، در اینصورت این را با صراحت به ما بگوئید تا بدانیم با حل مسئله افغانستان هم جنگ پایان نمی‌یابد و قرار است این جنگ به کشورهای دیگر هم کشیده شود.» (نقل قول گیزی از "نویس دویچلند" ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱)

---

# ایجاد پایگاه نظامی امریکا

## در ازبکستان، تاجیکستان و قزاقستان

"ژنرال پاول" وزیر خارجه امریکا در جریان سفرها و رایزنی‌های نظامی-سیاسی خود به منطقه خاورمیانه و جمهوری‌های تازه تاسیس اتحاد شوروی سابق، از قزاقستان دیدار و با مقامات این کشور مذاکره کرد. در آخرین دیدار و مذاکره ژنرال پاول با وزیر خارجه قزاقستان، وی رسما به دولت امریکا اطلاع داد که ارتش این امریکا می‌تواند از حریم هوائی قزاقستان برای مقاصد نظامی استفاده کند. پیشتر دولت قزاقستان به امریکا اطلاع داده بود که ایالات متحده می‌تواند برای عملیات نظامی افغانستان، در قزاقستان پایگاه نظامی ایجاد کند.

این درحالی است که بدنبال حوادث نیویورک و واشنگتن و برای عملیات نظامی در افغانستان دو کشور تاجیکستان و ازبکستان نیز پایگاه‌های نظامی دراختیار ارتش امریکا گذاشته‌اند و نیروهای نظامی امریکا بویژه در ازبکستان مستقر شده‌اند. اکنون مذاکرات برای ایجاد پایگاه نظامی امریکا در قرقیزستان جریان دارد.

**پایگاه نظامی در قندهار**- گسترش پایگاه‌های نظامی امریکا در منطقه، در شرایطی است که ژنرال پاول رسما در باره حضور نظامی امریکا در افغانستان گفته‌است دو پایگاه بزرگ نظامی امریکا در قندهار کار حفاظت از لوله‌های نفت و گاز را بر عهده خواهند گرفت. آنگونه که گفته می‌شود و ژنرال پاول نیز تلویحا تائید کرده‌است، تاکنون یک پایگاه نظامی در قندهار برای استقرار ۱۵ هزار نیروی نظامی امریکا تاسیس شده و تاسیس دومین پایگاه نیز مراحل پایانی خود راطی می‌کند.

**نقش ترکیه در حمله به عراق**- بصورت همزمان، ژنرال پاول در سفر به ترکیه و مذاکره با مقامات سیاسی و نظامی این کشور، مسئله شرکت ارتش ترکیه در سپاه بین‌المللی حافظ صلح در افغانستان را بررسی کرده است. ژنرال پاول در پایان سفر خود به ترکیه در باره نقش ترکیه در جریان حمله احتمالی آینده امریکا و انگلستان به عراق مطلبی را مطرح نکرد، اما پس از پایان این سفر گفته می‌شود واحدهای محدود ارتش ترکیه از شمال عراق وارد این کشور شده‌اند و نیروهای نظامی بیشتری در مرزهای دو کشور استقرار یافته‌اند.

## کنگره حزب کمونیست فدراسیون روسیه

# جهان امروز در آینه اندیشه‌های مارکس و لنین !

### با حادثه نیویورک فصل جدیدی برای فرمانروائی امپریالیسم بر تمام جهان آغاز شد که راه آن سد نشود جهان را به نابودی خواهد کشاند!

**تهیه و ترجمه: توکا سرداری**

سی و دومین کنگره حزب کمونیست فدراسیون روسیه برگزار شد و روزنامه پراودا در شماره‌های ۳۰ و ۳۱ اکتبر خود اخبار و گزارش‌های این کنگره را منتشر ساخت. روزنامه پراودا سخنرانی گنادی زوگانونف دبیر اول حزب را اینگونه منتشر کرد:

رفقای گرامی!

کنگره ما در شرایطی نگران‌کننده و دشوار برگزار می‌شود. با جسارت می توان گفت که عصر جدیدی در تاریخ جهان شروع شده است. تغییرات مهمی در روابط جهانی رخ داده است. این تغییرات ما را بسوی دوره‌ای بهتر از امروز نمی‌برند. روسیه بار دیگر در مرکز تغییر و تحولات مهم جهانی قرار گرفته و منافع سیاسی-اقتصادی میهن ما در خطر قرار گرفته است. نه تنها در جمهوری های تازه تاسیس اتحاد شوروی، نه تنها در کشورهای پریبالتیک، بلکه در افغانستان. حقوق و منافع ملی این کشورها بی رحمانه پایمال می‌شود.

از یک طرف ثروت و دستآوردهای عظیم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از بین رفته و ازطرفی دیگر دوستی هزاران ساله ملل این سرزمین که با صلح در کنار هم زندگی کرده‌اند از میان برده می‌شود.

سرمایه مالی برای حکمرانی و فرمانروائی بر جهان خیز برداشته‌است. می‌خواهند فرمانروائی آمریکا بر جهان را به ما بقبولانند. دو راه پیش روی ماست : متحد شدیم و جهانی را که یکبار دیگر دستخوش اعمال جنون آمیز شده نجات دهیم؛ و یا به این پراکندگی آنقدر ادامه دهیم تا ازبین برویم. راه سومی وجود ندارد.

سلطه بر جهان، توسط بالاترین مرحله سرمایه‌داری امپریالیسم . سلطه‌ای که باخود وحشت وجنگ ومرگ را برای بشریت به همراه می‌آورد. این سلطه مشکلات و تضادهائی را با خود همراه دارد که اگر حل نشوند جهان را به کام نابودی می‌کشاند. ظهور شوم این بحران با تروریسم بین المللی علیه کشورهای روسیه، خاور میانه، بالکان و سرانجام به آمریکا کشانده شد روسیه، عراق، لیبی، فلسطین و یوگسلاوی از قدیم هدف ترور مسلحانه بین المللی قرار گرفته‌بودند و اکنون آمریکا که مهمترین گرداننده آن بود در تیررس ترور قرار گرفته است.

کمونیست‌ها همیشه ترور را محکوم کرده‌اند. و خود قربانی ترور بوده‌اند. از ترور دشمنان بشریت استفاده می‌کنند تا قیام های مردم برای دفاع ازحق وحقوق خویش را سرکوب کند.

ترور هرگزنمی تواند سلاحی برای تحقق عدالت باشد . این جمله فیدل کاسترو است و نمی‌توان با او موافقت نداشت.

وضعیت فعلی افغانستان بطورجدی، سیاست تحمیل شده به جهان را در برابر ما قرار داده‌است. جنگ آمریکا علیه جهان اسلام، از دل جلسه ناتو در سال ۱۹۹۹ در واشنگتن بیرون آمده‌است و این به معنای شکست تصمیمات کنفرانس یالتاست. صحبت برسرازبین بردن نقش اساسی سازمان ملل متحد وشورای امنیت این سازمان است. از طرفی درکار سازمان و شورائی که تضمین کننده تصمیمات آن است اخلال می‌کنند. و از طرفی اعلام شده که ناتو حق دخالت در هر کشوری که از هر نظر مورد قبول آن نباشد را دارد. وقاحت این سیاست و این سخنان آنجا بیشتر نمایان می‌شود که حتی بعداز عملیات تروریستی که زندگی هزاران انسان بی گناه رادر نیویورک و واشنگتن بکام مرگ می‌کشد، دولت آمریکا با بهره گیری از این فاجعه تروریستی برای رسیدن به هدف اصلی خود یعنی فرمانروائی مطلق برجهان می‌باشد. توجه داشته باشید که در افغانستان جنگ سهام شروع شده است تا تورم در آمریکا کنترل شده و از رشد آن جلوگیری شود. قیمت سهام ودارائی‌ها بالا می‌رود.

وظیفه کمونیستها است که مواضع خود را روشن اعلام کنند. فروپاشی اتحادجماهیرشوروی و از بین رفتن اتحاد سوسیالیستی، چپاول روسیه و دیگر جمهوری‌های شوروی مصیبت کنونی را به همراه آورده و نظم و تعادل جهان را بر هم زده. نیروهائی که راه رشد و پیشرفت بشریت و آینده نوینی را در راه سوسیالیستی وکمونیستی باز می‌کردند از بین رفتند. حکم فرمایی طبقه علیه دیگر طبقات نمی تواند پوشش ملی داشته باشد. این فرمانروائی بر ضد پرولتاریای جهان و علیه حکومت‌های ملی است.

مارکس یکصد سال پیش وقایعی را پیش بینی کرد که امروز جهانی شده‌است. جنبش جهانی این وقایع را در اوائل قرن ۲۰ توسط لنین یادآوری کرد: « هرچه ما پیروزتر باشیم، استثمارگران کاپیتالیست بیشتر به هم می‌پیوندند.» امروزه هدفهای مدعیان حاکمیت جهانی و مدافعان نظم نوین جهانی هر چه بیشتر نمایان می‌شود. این اهداف عبارتند از:

۱ـ سعی در به وجودآوردن مثلث تابعیتی که در راس آن آمریکا قرار دارد، در کنارش متحدان نزدیک او و در ضلع پائین آن روسیه، اوکرائین، جمهوریهای آسیائی و سایر جمهوری‌های دیگر.

۲ـ بوجودآوردن آشکار دیکتاتوری آمریکا و دشمنی با میلیاردها انسان روی زمین.

۳ـ کنترل منابع و انرژی جهان و تحت فرمان خود درآوردن سیستم اقتصادی جهان و از این طریق بدست آوردن ثروت جهانی.

۴ـ جنگ و سرکوب کسانی که با سیاست برتری طلبانه آمریکا مخالفت‌می‌کنند.

۵ـ کنترل شدید رسانه‌های خبری جهانی و نابود ساختن مخالفان به عنوان تروریست.

۶ـ کنترل روسیه بعنوان نیروئی که می تواند علیه این نقشه عمل کند.

۷ـ ایجاد ترس و وحشت با اعمال تروریستی تا حدی که اراده‌ای برای دفاع از حق وحقوق انسانی برای زندگی بهتر باقی نماند. غرب حاضر است برای تثبیت خویش در دنیا به هر جنایتی دست بزند. مردم کشور ما باید فوق العاده هوشیار باشند، نباید اجازه دهیم ما را بین پتک وسندان له کنند. دولت‌های روسیه، اوکرائین، گرجستان، ازبکستان، قزاقستان، تاجیکستان وسایر جمهوری‌ها بی اعتناء به اعتراضات مردم، قسم خورده‌اند که به سیاست آمریکا در رابطه با تروریستها وفادار بماند و مهم‌ترآنکه، روسیه

واکرائین فضای هوائی خود را در اختیار نیروی هوائی آمریکا گذاشته‌اند و ازبکستان ارتش خود را که روزگاری متعلق به ارتش اتحاد شوروی بود در اختیار آمریکا گذاشته‌است. در لیتوانی و قزاقستان مردم را به اتهام داشتن افکار و گرایش‌های کمونیستی دستگیر کرده و زندانی می‌کنند! در برخی از جمهوری‌ها فعالیت احزاب کمونیست ممنوع شده‌است. رهبران حزب کمونیست لیتوانی در پشت میله‌های زندان بسرمی برند. در چکسلواکی، آلمان و لهستان نیز رهبران احزاب کمونیست وضع دشواری دارند. ما بارفقای کمونیست این کشورها متحد هستیم وسرسختانه برای آزادی آنها مبارزه خواهیم کرد.

در سراسر جهان فقر، فحشا ، اپیدمی، اعتیاد ، ناحقی بیداد می‌کند. در روسیه کیش شخصیت پرستی در حد پرستش پوتین خود را نشان می‌دهد، در قزاقستان نظربایف مانند خان حکومت می‌کند. در گرجستان شواردنادزه دیکتاتوری می‌کند و نیازوف در ترکمنستان مطابق قانون دومین فرد بعداز پیغمبر مسلمانان محمد اعلام شده است.

جدایی جمهوریها و اعلام حکومتهای جدید برای مردم کشور یگانه اتحاد شوروی گران تمام شده است. درسالهای اخیر ۸ میلیون از جمعیت روسیه کم شده است، حدود ۱/۵ میلیون انسان آذربایجان را رهاکرده اند، روسها، تاتارها ویهودیها از ازبکستان رفته‌اند. بتدریج، آینده از بین می‌رود. شهرهای روسیه ودیگر جمهوریها از میلیون‌ها کودک بی سرپرست پر شده‌است. تنها در تفلیس هزاران کودک بی سر پرست و فقرزده زندگی می‌کنند. در قزاقستان کودکان را قانونی خرید و فروش می‌کنند. همه این مسائل یک سلسله بغرنجی‌های دیگر را با خود آورده است که آینده کشورماو بشریت بسته به حل آنهاست.

رفقای عزیز!

برای رهایی از این وضعیت دشوار، مردم مایک راه در پیش دارند. آنهم بازگشت داوطلبانه به حکومتی است که در تاریخ ماپایه‌گذاری شده است.

# جنبش ضد جنگ را سازمان دهیم!

**کنگره حزب کمونیست فدراسیون روسیه قطعنامه‌ای در رابطه با تهدید جنگ جهانی صادر کرد. در این قطعنامه آمده‌است:**

کنگره، بر ضرورت تشکیل جبهه‌ای علیه جنگ تاکید کرد و آن را یکی از مهم‌ترین وظائف حزب اعلام داشته و تصریح کرد:

جنبش ضد جنگ باید در بر گیرنده اتحادی از طبقات استثمار شده جامعه، زحمتکشان و گروه‌های اجتماعی باشد و علیه جنگ، غارت، اعمال تجاوزکارانه و نظم نوین جهانی مردم را بسیج کند. بدین منظور ضرورت دارد از هر نوع اعتراض، تجمع و تظاهرات مردم علیه جنگ و در دفاع از حقوق انسانی حمایت کرد و حتی از این شیوه‌ها برای مخالفت با جنگ استفاده نمود.

خطر جنگ زمانی برطرف خواهد شد که شرایط ثابتی برای فعالیت احزاب کمونیست و اتحاد و همبستگی آنها با نیروهای میهن‌پرست جامعه فراهم شود.

# نابودی توان اتمی روسیه، یعنی پذیرش رهبری جهانی امریکا!

همچنین، روزنامه پراودا درتاریخ۲۲ نوامبر بخش‌هائی از سخنرانی دبیرکل حزب کمونیست فدراسیون روسیه در ارتباط با سفر پوتین به امریکا و مواضع وی در همکاری نظامی با امریکا را منتشر کرد. زوگانف در این سخنرانی، از جمله گفت:

پوتین طی دیدار رسمی خود از آمریکا کاهش تسلیحات اتمی روسیه را طی بیانیه‌ای اعلام کرد. این بیانیه حیرت انگیز است، چرا که دو نسل از مردم روسیه برای ایجاد سپر اتمی و حفاظت کشور خود بزرگترین گذشت‌ها را کرده‌اند و ۱/۳ بودجه ملی اتحاد جماهیر شوروی در این راه صرف شده‌است. آقای پوتین اجازه ندارد چنین آسان و در نهایت بی مسئولیتی این سپر را از بین ببرد. سپری که حتی ۱۰ سال پس از شکست اقتصادی و از بین رفتن ارتش روسیه، همچنان می‌تواند امنیت حکومت روسیه بزرگ را حفظ کند. رئیس جمهور و همکارانش روند فرو پاشی را ادامه می‌دهند. در روسیه تا به حال چیزی ساخته نشده است؛ در سالهای اخیر، حتی یک کارخانه بزرگ و یا یک مجموعه علمی برپا نشده است. طرح ساختن موشک از بین رفته است، با از بین رفتن زیر دریایی« کُورسک» نیروی دریایی فلج شده است. برای کاهش اساسی نیروهای مسلح اعلام آمادگی شده است، ارتش را نابود می‌کنند و پایگاه‌های نظامی را می‌بندند.

آنچه انجام داده‌اند کافی نیست و حالا می‌خواهند پایه و اساس امنیت ملی ما را نابود کنند و کشور را در برابر تهدید جنگ اتمی بی دفاع سازند. این تصمیم که علیه منافع درازمدت روسیه است، تصمیمی ضد دمکراتیک می‌باشد. هیچکس حق ندارد به تنهایی و بدون مشورت با جامعه تصمیماتی در رابطه با مسائلی بگیرد که سرنوشت کشوری را برای سالیان دراز در بر می‌گیرد.

وعده‌های شفاهی "بوش" و اقداماتی در رابطه با کاهش تسلیحات اتمی ایالات متحده نمی‌تواند دلیلی قانع کننده برای تصمیم‌گیری یک طرفه روسیه باشد. آمریکا مجموعه توان صنایع جنگی خود را حفظ می‌کند و توان آن را دارد تا به قدرت اتمی خود بیافزاید. تصمیمات مخرب پوتین جاده را برای آمریکا جهت تولید سلاحهای جدید اتمی صاف می‌کند و در نهایت امر تعادل جهانی به سود امریکا کاملاً بر هم می‌خورد.

اینکه تصمیم در واشنگتن گرفته شد و نه در مسکو، تائیدی است بر این نگرانی که منافع سرمایه وابسته در اینجا مطرح است، گرچه این نوع جهت‌گیری‌های یکطرفه و به سود آمریکا دورنمایی ندارد.

روسیه نمی‌تواند رابطه بلند مدت خود با جمعیت یک میلیاردی چین، هند و کشورهای مسلمان را به حراج بگذارد و روی آن ریسک کند، اگر چنین شود ما بصورت استراتژیک تسلیم غرب شده‌ایم. این نوع تصمیمات ضد ملی در سیاست خارجی، رابطه تنگاتنگی دارد با قانون تنگین اراضی و دیگر قوانین رسوائی که راه را برای نابودی منابع نادر

وطبیعی روسیه هموار می‌کند و آنها را دراختیار سرمایه‌داری غـرب و پیـش از همه آمریکا می‌گذارد.

نتیجه رفرمی که در کشور دنبال می‌شود دو میلیون کودک بـی سرپرست، ایدز، انواع اپیدمی‌ها، شیوع بیماری سل، اعتیـاد، مـرگ سـالانه یک میلیون از جمعیت روسیه، کشور را بـه نـابودی کشانده‌اسـت. در برابـر همه این واقعیات رئیس جمهور به گونه‌ای رفتار می‌کند که گوئی همه چیز عادی است.

باند "چوبایتس" اقتصاد را با تعرفه‌های نامحدود، بویژه در بخش الکترونرژی به ستوه آورده‌اسـت. در کرملیـن چشـمها را بـر ایـن مسـائل بسته‌اند. ستاد کل اظهار نگرانی شدیدی در زمینـه قـابلیت دفـاعی کشـور می‌کند ولی نظرات آنها جدی گرفته نمی‌شود. مزایـا و حقـوق نظامیـان و بازماندگان جنگ میهنی از آنها بازپس گرفته می‌شود، شورای فدراسیون به محل نشست مامورین مغضوب دولـت تبدیـل گشـته و بـرای رسـیدن بـه حکومت و قدرت حسابهای بانکی پر و خالی می‌شوند. روسیه را غـارت و چپاول می‌کنند و رئیس جمهور در تصمیم‌گیری پـیرامون مسـائل عمـده و حیاتی روسیه شرکتی ندارد. روسیه را نمی‌توان از درون هواپیمائی کـه بـه خارج سفر می‌کند رهبری کرد. حزب کمونیسـت فدراتیـو روسـیه و حـزب میهن پرسـتان روسـیه، قاطعانـه تصمیمـات پوتیـن در رابطـه بـا کـاهش تسلیحات اتمی را محکوم می‌کنند، زیرا ایـن تصمیـم خـلاف منـافع ملـی کشور است. این تصمیمات یعنی خلع سلاح یـک طرفـه و نـابودی تـوان دفاعی. ما اعلام می‌کنیم که علیه چنین تصمیمات بی خردانه‌ای که منـافع حیاتی روسیه را با خطر روبرو ساخته مبارزه خواهیم کرد.

## مقدمات تجاوز نظامی به جمهوری "بلاروس" فراهم می‌شود!

خبرگزاری فراکسیون حزب کمونیسـت فدارسـیون روسـیه نـیز سخنرانی دبیرکل حزب کمونیست روسیه برای دانشجویان دانشگاه روابـط بین الملل درمسکو را منتشر کرد. در این سخنرانی نیز گفته شده:اگر روشن شودکه درجریان مذاکرات با آمریکا، آقای پوتین باگسـترش نـاتو از طریـق کشور های خاوراروپا، جمهوری‌های سـابق اتحـاد شـوروی وهمچنیـن بـا خروج آمریکا از قرارداد عملیات ضد موشکی موافقت کرده است، باید گفت: چنین تصمیماتی، دشواریهای مهمی تا ۲۰ سال آینده برای امنیت روسـیه، خواهد داشت. موافقت باکاهش نیروهای اتمی روسیه، ما را با خلـع سـلاح یک طرفه و خطرناک روسـیه روبـرو می‌کنـد . بـرای ثبـات اسـتراتژیک، مذاکرات و موافقت با آمریکا لازم است اما در این میان، منافع ملی کشـور نباید در خطر قرار بگیرد. متاسفانه ،پوتین راه گرباچف و یلتسین را در پیش گرفته‌است و یکبار دیگر مسائل مهمی کـه بـرای روسـیه سرنوشـت سـاز می‌باشد بدون مشورت با پارلمان و نیروهای اصلی سیاسی جامعـه و بـدون مباحثه گسترده اجتماعی و بر خلاف نظر مردم روسیه حل و فصل می‌شود. عمده‌ترین مسئله اینجاست که همـه گذشـته‌های یکطرفـه بـا وعده‌هـای شفاهی امریکا در رابطه با کاهش نیروهای اتمی امریکا صورت مـی‌گـیرد. این درحالی است، که امریکا هیچگونه مسئولیت بین‌المللی را نمی‌پذیرد.بـا در نظر گرفتن افزایش قدرت ضد مصالحه و جنگی و تفوق عظیم امریکا و ناتو در قسمت نیروهای مسلح، چنین خلع سلاح کردن روسیه، کشور مـا را در مقابله با ناتو بی دفاع می‌کند. بدنبال واگذاری مواضع استراتژیکی روسیه در کوبا، مناطق آسـیائی و اقیـانوس آرام و همینطـور در زمینـه تسـلیحات اتمـی، بتدریـج بـاید منتظـر نظـامی شـدن جزایـر کوریـل ژاپـن و ایجـاد پایگاه‌های ناتو نـه تنـها در خاورمیانـه، بلکـه در پری‌بـالتیک، اوکرائیـن و سرانجام، تجاوز به خاک جمهوری بلاروس بود.

حزب کمونیست فدراسیون روسیه و تمام نیروهای میهن پرست جامعه باید قاطعانه و سازش ناپذیرانه تر ازگذشته، برای حفظ و دفاع ازمنافع حیاتی مردم و علیه حکومتی که علیه منافع ملی عمل می‌کند بپا خیزند.

---

### زیر فشار تبلیغاتی امریکا و ارتجاع داخلی

## از بازگشت ساندنیست‌ها به حکومت جلوگیری شد!

شکست ساندنیستها در انتخاب ریاست جمهوری نیکاراگـوا، بـه هیچوجه غیر مترقبه نبود. در حالیکه شکست سیاسـت‌های دولـت قبلـی، عملا مردم این کشور را متمایل به انتخاب مجدد ساندنیستها کرده بود.

اکثریت مردم نیکاراگوا که قلباً با ساندنیستها همراه بودند و آنـها را حامی منافع خود می‌دانستند، در این انتخابات زیر فشار تبلیغاتی ارتجـاع آراء خود را به ساندنیست‌ها ندادند.ارتجاع محلی قبل از انتخابات مردم این کشور را از تکرار محاصره اقتصـادی ایـن کشـور توسـط امریکـا در دوران حکومت ساندنیستها ترساند و چنین تداعـی کـرد کـه در صـورت پـیروزی دوباره ساندنیست‌ها و تشکیل حکومت توسط آنها، امریکا یکبار دیگـر ایـن کشور را محاصره اقتصادی کرده و دوران سخت تحمل این محاصره تکرار خواهد شد. مردم با آنکه ساندنیست‌ها را حامی خـود می‌دانسـتند از تـرس محاصره اقتصادی به آنها رای ندادند!

این تبلیغات داخلی در نیکاراگوا را رئیس جمـهور امریکـا نـیز از خـارج تشـدید و تـائید کـرد و بارهـا تکـرار کـرد کـه در صـورت انتخـاب ساندنیستها مردم نیکاراگوا بار دیگر باید منتظر بازگشت سیاسـتهای دوران ریگان، یعنی بایکوت کامل نیکاراگوا باشند. براثـر ایـن تبلیغـات داخلـی و خارجی که در روزهای آستانه انتخابات به اوج خود رسید، وحشـت سراسـر کشور را فرا گرفت و سرانجام، کلیسای کاتولیک نیز عملاً مخالفت خـود را با روی کار آمدن ساندنیستها اعلام کرد.

"دانیـل اورتگـا" کـاندیدای ساندنیسـتها، بعـد از شکسـت ساندنیست‌ها در این انتخابات اعلام کرد:«باز هم جو رعب و وحشت و ترور در کشور ایجاد کردند».

مردم نیکاراگوا زیر فشـار تبلیغـاتی و تـهدیدهای دائمـی دولـت «بوش» و ارتجاع محلی کشور خود رئیس جمهوری را انتخاب کردند که از فساد مالی او و حزبش در دستگاه دولتی رئیس جمهور قبلـی، یعنـی «آلـه مان» کاملا آگاه بودند.

«بولانز» که اکنون از درون صندوق‌های انتخاباتی بیرون آمـده کسی است که در دوران حکومت ساندنیستها در دهه هشتاد، بدلیـل فسـاد مالی و غارتگری دوبار دستگیر و از وی سلب مـالکیت شـده بـود. او زیـر همه فشار تبلیغاتی که مردم وارد آمد، فقط حدود ۴۵٪ آرا را بدست آوردند.

## در ونزوئلا مردم در اعتراض به کُندی روند اصلاحات به خیابان‌ها ریختند! در نیکاراگوئه ساندنیست‌ها تقلب در انتخابات ریاست جمهوری و شکست خود را سرآغاز تشدید اعتراض‌های عمومی آینده ارزیابی کردند و در برزیل شورش دهقانی در جستجوی پیوند با جنبش اعتراضی در شهرهاست!

امریکای لاتین آتشفشانی است که دهانه آن مُشرف به ایالات متحده است. بیکاری، فقر، مهاجرت، کشاورزی نابود، صنایع وابسته، سنت قیام‌ها و شورش‌های بی سازمان که از مبارزات آزادیبخش و استقلال طلبانه باقی مانده، نفرت توام به نیاز اقتصادی از ایالات متحده، وجود احزاب و سازمان‌های چپ و سابقه جنگ‌های چریکی۰۰۰ همه و همه از چشمه‌ای می‌جوشد و بیرون می‌آید که نامش امریکای لاتین است. در نیکاراگوئه انتخاباتی عمیقا آلوده به تقلب را چنان برگزار کردند که ساندنیست‌ها نتوانند در آن به پیروزی دست یابند و یکبار دیگر قدرت را در اختیار گیرند. "دانیل اورتگا" رئیس جمهور سابق و رهبر ساندنیست‌ها که در این انتخابات کاندیدای ریاست جمهوری بود، پس از پایان انتخابات با تاکید بر اینکه این انتخابات و ریاست جمهوری بیرون آمده از دل آن نخواهد توانست پاسخگوی بحران همه جانبه حاکم بر این کشور شود اشاره به همین تقلب‌ها کرده و در پیام تبریک خود به رئیس جمهور جدید این کشور با صراحت از دخالت‌های خارجی در این انتخابات یاد کرد.

در ونزوئلا، که همزمان با پیروزی محمدخاتمی در انتخابات ۲ خرداد ۷۶ جنبش اصلاحات شروع شده و رئیس جمهور آن خود را متعهد به انجام اصلاحات و بیرون کشیدن کشور از زیر بار بحران همه جانبه ناشی از دو دهه اجرای برنامه‌های صندوق‌بین‌المللی پول و بانک جهانی اعلام کرده بود، اکنون با بزرگترین تظاهرات و اعتراض‌های خیابانی روبروست. کارگران، کشاورزان، دانشجویان، کارمندان، زنان و بیکاران کشور تظاهرات و راهپیمائی‌های اعتراضی و نوبتی خود را شروع کرده‌اند. آنها نسبت به حرکت کند اصلاحات اعتراض دارند. مخالفان اصلاحات همانند آنچه در ایران می‌گذرد- می‌کوشند از این اعتراض‌ها و نارضائی‌ها به سود خود بهره برده و آن را ناشی از عدم توان مدیریت رئیس جمهور اصلاح طلب کشور معرفی کنند. آنها محتاط تر از مخالفان اصلاحات در جمهوری اسلامی در این زمینه عمل می‌کنند زیرا جنبش اعتراضی در ونزوئلا سازمان یافته‌است و سندیکاهای کارگری نقش رهبری و تعیین کننده را در آن دارند و تشویق و تائید این اعتراض‌ها برای مقابله با دولت اصلاحات می‌تواند نتایجی معکوس ببار آورد.

در برزیل، قیام کشاورزان همچنان ادامه دارد و زمینه‌های پیوند جنبش‌های اعتراضی شهر به این قیام در حال شکل گیری است. مصاحبه‌ای که در ادامه می‌خوانید اشاره به همین موقعیت در برزیل، این پرجمعیت‌ترین و بزرگترین کشور امریکای لاتین دارد.

"گیلمار مائورو" از رهبران جنبش دهقانی بزریل است. جنبشی که شامل کارگران روستائی نیز می‌شود. او در گفتگوئی با روزنامه "نویس دویچلند" ارگان حزب سوسیالیسم دمکراتیک آلمان تصویری از آینده محتمل جنبش عمومی در برزیل بدست می‌دهد. این گفتگو در شماره‌های سوم و چهارم نوامبر "نویس دویچلند" منتشر شده‌است.

**م. باران**

# برزیل
# درانتظار انفجاراجتماعی

– در برزیل بر خلاف سایر کشورهای امریکای لاتین هرگز اصلاحات ارضی انجام نشد و به همین دلیل مالکین بزرگ هنوز قدرت مطلق در روستاها هستند. برای ما جالب است بدانیم سرمایه‌گذاری برای دستیابی به تکنولوژی مدرن و صنعتی کردن کشاورزی درچارچوب همان مناسبات فئودالی در کشور شما صورت می‌گیرد؟ دراینصورت مناسبات با دهقانان بی زمین چگونه‌است؟

ج– مدل کنونی، یعنی استفاده از تکنولوژی مدرن از نظر ما به هیچ وجه پاسخگوی نیاز روستاهای ما برای تغییر مناسبات فئودالی حاکم بر آنها نیست. پیش شرط برای هرگونه تغییرات بنیادین در روستاهای برزیل نیازمند تغییر ساختار قدرت سیاسی است و به همین دلیل اصلاحات ارضی در برزیل به گونه‌ای متفاوت با اصلاحات دهه شصت در بعضی ازکشورهای امریکای لاتین باید به اجرا گذاشته شود. بحث بر سر تغییرات بنیادین است و به همین دلیل مبارزه برای اصلاحات ارضی در کشور ما اکنون خصلت سیاسی به خود گرفته‌است؛ خصلت و مبارزه‌ای که تنها روستائیان و دهقانان بی زمین را شامل نمی‌شود. آنچه به ابعاد این مبارزه خصلت‌های عمیق اجتماعی و مبارزاتی می‌بخشد ناهمخوانی مدل نئولیبرالی با سیستم کشاورزی در برزیل است. ما ۵ میلیون واحد کشاورزی داریم که ۸۰۰ واحد آن بصورت شرکت‌های بزرگ اداره می‌شوند. یک چهارم آنها وضعیت نسبتا خوبی دارند و تولیدات کشاورزی در آنها با مدرن‌ترین وسائل کشاورزی صورت می‌گیرد و محصولات آنها به خارج از کشور تولید می‌شود. سه چهارم بقیه آنها در بحران عمیق فرو رفته‌اند. دقیق‌تر اگر بخواهم بگویم، اینست که از چهار میلیون و دویست هزار واحد کوچکتر که به تولیدات داخلی مشغولند ۷۰۰ هزار واحد به دلیل عضویت در واحدهای کشاورزی مدرن در وضعیت نسبتا خوبی قرار دارند اما وضعیت دیگر واحدها بسیار بحرانی است. بدلیل همین بحران کوچ از روستاها اکنون شکل فرار از آنها به خود گرفته‌است. یکی از عوامل گسترش فقر و فقر مطلق در برزیل همین مسئله است، فقر مطلقی که اکنون از ۱۷۰ میلیون جمعیت برزیل ۵۰ میلیون را در خود فرو برده‌است.

- راه‌های برون رفت را چگونه می‌بینید؟

ج– ما هم برای زمین مبارزه می‌کنیم، هم برای اصلاحات ارضی و هم برای تغییرات بنیادین اجتماعی در عرصه‌های دیگر و بالاخره برای تغییر ساختار قدرت حکومتی. جنبه بسیار مهم دیگری که باید به آن توجه داشت اینست که اصلاحات اجتماعی بدون مبارزه همه جانبه مردم امکان پذیر نیست. به عبارت دیگر بدون حضور مردم اصلاحات پیش نمی‌رود و هر نوع پیشرفتی در این زمینه نیز در گرو اتحاد نیروهاست. انسان فاکتور اساسی در تاریخ و در پروسه پیشرفت اجتماعی است. پیشرفت نمی‌تواند بدست نخبگان پیش برده شود، بلکه توده‌های مردم باید در آن سهم داشته باشند. کوشش ما اینست که مردم د رتمام عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی وارد صحنه شوند.

مسئله مهم دیگر سازماندهی جنبش است، که طبعا بدون آگاهی سیاسی و دانش ایدئولوژیک تحقق این امر نیز امکان پذیر نیست. وحدت

ایدئولوژیک نیز در رهبری جنبش اهمیت دارد. در همین ارتباط باید از ایجاد هر نوع تشکیلات بوروکراتیک که با منافع خلق سازگار نیست و آنها را رفته رفته خسته و دلسرد می‌کند دوری کنیم. اگر مردم در جریان امور قرار بگیرند خودشان خواهند توانست در مواقع لازم تصمیم بگیرند.

- آنچه که در برزیل می‌گذرد، چه تاثیری بر دیگر کشورهای امریکای لاتین خواهد گذاشت؟

ج- تصور من اینست که ما در برزیل در آستانه یک هرج و مرج و شورش قرار گرفته‌ایم؛ البته وضع در همه کشورهای امریکا لاتین مشابه موقعیت کنونی برزیل است. فرار از روستاها براستی یک فاجعه است، مخصوصا اگر توجه کنید که وضعیت کنونی با وضعیت دهه ۶۰ و ۷۰ بکلی متفاوت است. در آن زمان موج صنعتی شدن بعضی از کشورهای امریکا لاتین را فرا گرفته بود و دهقانان به امید دست یابی به کار از روستاها کوچ کرده و در شهرها و حاشیه شهرها ساکن می‌شدند، اغلب هم بعد از یک دوره کوتاه می‌توانستند کاری برای خود دست و پا کنند.امروز چنین امکانی وجود ندارد. هجوم دسته جمعی به شهرها، بخاطر شرایط بد روستاها منجر به وخیم‌تر شدن شرایط زندگی در شهرها هم شده‌است. مسائل اجتماعی، مسائل خدمات پزشکی، عدم امنیت شغلی ... اینها مسائلی هستند که اوضاع را آشفته کرده‌اند و راه‌حلی هم برای آنها ارائه نمی‌شود.

- نگرانی عمده شما چیست؟

ج- نگرانی‌ها بی‌شمارند. جنگ هر لحظه می‌تواند آغاز شود. در واقع جنگ داخلی شروع شده‌است، نا آرامی‌ها در همه جا وجود دارد. اینها نتایج ناشی از محرومیت‌ها و فشارهای در حال افزایش است. یا ما با یک قیام اجتماعی تغییری را در بالا بوجود می‌آوریم و نا آرامی اجتماعی به نبرد سازمان یافته سیاسی تبدیل می‌کنیم و یا با چنان هرج و مرجی روبرو خواهیم شد که نمونه آن تاکنون در امریکای لاتین دیده نشده‌است. ما در حال حاضر در جستجوی موثرترین راه‌حل‌ها برای وارد عرصه مبارزه کردن بیشتر نیروها هستیم. کشاورزان امریکای لاتین همیشه آغازگر مبارزه بوده‌اند و در حال حاضر هم مبارزات آنها عرصه‌های پنهاوری را در بر گرفته‌است. امید ما اینست که این جرقه‌ها بتوانند به شهرها هم سرایت کنند.

- شما می‌گوئید سیاست نئولیبرالیسم با نیازمندی‌های مردم همخوانی ندارد. به نظر شما حاکمیت تا چه اندازه ضرورت تغییرات را احساس کرده‌است؟

ج- حل مشکلات کنونی از نگاه آنها یعنی آن شرایطی که بتوانند به سودبری خود ادامه دهند، انباشت سرمایه و منهدم کردن دست آوردهای انسانی همه بشریت. این راه‌حلی است که در ذات این سیستم نهفته است. این سیسم می‌تواند محیط زیست را برای همیشه آلوده سازد و از میان ببرد. این راه‌حل آنهاست، اما راه حل مورد نظر ما دست یابی به یک سیاست و اقتصاد مستقل است و این باید از پائین شکل بگیرد.

- درامریکا اکنون بحث بر سر مهاجرین و جنبش‌هائی است که آنها در شکل گیری آن نقش دارند. آیا در برزیل و یا دیگر کشورهای امریکای لاتین دفاع از حقوق شهروندان مهاجر به ایالات متحده مطرح است؟

ج- کشمکشی که شما به آن اشاره کردید نتیجه تبلیغات ریاکارانه‌ای است که ریشه در گردش آزاد کالا و سرمایه دارد. شما شاهدید که کالا می‌تواند آزادانه به گردش در آید اما در مورد انسان چنین امری صدق نمی‌کند. مراکز اقتصادی موانعی برای جلوگیری از مهاجرت بوجود می‌آورند، گرچه مهاجرت بعنوان نتیجه غارت کشورها و اقتصاد بحران زده کشورهای امریکای لاتین ادامه دارد. این از نتایج طبیعی نئولیبرالیسم است. نباید فراموش کرد که در کشورهای متروپل و از جمله در ایالات متحده هم بحران بیکاری در حال تشدید است و بخشی از تبلیغاتی که در باره مهاجرین در این کشور می‌شود و محدودیت‌هائی که برای مهاجرت و مهاجرین بوجود می‌آورند ناشی از همین امر است. دشواری‌ها در ایالات متحده قابل مقایسه با دشواری‌های موجود در برزیل و دیگر کشورهای امریکای لاتین نیست، اما وجود دارد.

در ارتباط مستقیم با سئوال شما فقط می‌توانم بگویم که ما با نیروهای مختلفی در امریکا ارتباط داریم، در آنجا سازمان‌های متشکلی وجود دارند که تلاش می‌کنند دشواری‌های واقعی زندگی مهاجرین را در معرض افکار عمومی قراردهند. البته، مسئله فقط این نیست که مهاجرت و مهاجرین غیر قانونی را قانونی شود، بلکه بحث بر سر حقوق آنها به عنوان انسانی است که حق کار و زندگی باید داشته باشد.

در کشورهای متروپل هم تا تغییرات اساسی صورت نگیرد مشکلات موجود مردم این کشورها نیز حل نخواهد شد. مثل کشور خود شما. در این کشورها هم باید پیشداوری‌ها کنار گذاشته شده و همه نیروها وارد میدان شوند. در ایالات متحده و دیگر کشورهای بزرگ صنعتی هم مشکلات مشابهی وجود دارد، بنابراین مردم این کشورها هم بخشی از نیروی نبرد مشترک با سیستم کنونی را تشکیل می‌دهند. برای این نبرد نیروی اجتماعی در سطح جهان کم نیستند. پیشاهنگانی نظیر احزاب، سندیکاها، جنبش‌های اجتماعی و حتی برخی کلیساها وجود دارند، حتی من در ایالات متحده با کارفرمایانی برخورد کردم که خود را سوسیالیست و از آینده وضع کنونی جهان بیمناک بودند. این بیم و نگرانی‌ها جدی است، بویژه وقتی روز به روز بیشتر دیده می‌شود که قسمت اعظم وسائل ارتباط جمعی در اختیار قدرت متمرکز جهانی است. قدرتی که ۶۰ در صد ثروت جهان را دراختیار دارد. آنها اقلیت و ما اکثریت هستیم، اما تا این اکثریت آگاه نشده و وارد میدان مبارزه نشود، آن اقلیت به حاکمیت خود ادامه خواهد داد.

# گام‌های بلند
# به سوی فاشیسم در شیلی!

پس از انتخابات ریاست جمهوری در نیکاراگوا که دولت جورج دبلیوبوش آشکارا در آن دخالت، پیرامون نتیجه آن اظهار نظر و حتی مردم این کشور را تهدید کرده بود، نوبت به انتخابات در کشور شیلی رسید. در آستانه برگزاری انتخابات در این کشور، پلیس به ساختمان حزب کمونیست شیلی حمله کرده و تعدادی از رهبران و کادرهای این حزب را در این ساختمان دستگیر کرد. دو تن از کاندیداهای حزب کمونیست برای انتخابات شیلی در بین دستگیر شدگان به زندان منتقل شدند. پس از حوادث نیویورک و آغاز استقرار نظامی امریکا در افغانستان، دولت شیلی جلوتر از هر کشور دیگر امریکای لاتین اقدام به بستن فضای سیاسی این کشور کرد و مقرراتی را علیه خارجی‌ها و مهاجرین اعلام داشت که آشکارا سمت و سوی نژادپرستی و فاشیستی دارد. نظامیان حکومت کودتائی ژنرال پینوشه (دیکتاتور شیلی که علیه دولت قانونی و ملی سالوادور آلنده کودتا کرد و پس از کشتن او قدرت را بدست گرفت) پس از حوادث نیویورک با جسارت کامل وارد صحنه سیاسی این کشور شده‌اند. نظامیانی که نه تنها دادگاه‌های شیلی، بلکه دادگاه‌های بین‌المللی و بویژه دادگاه‌های اسپانیا آنها را متهم می‌شناسند. این اتهامات همگی مربوط به دوران شکنجه، اعدام، سربه نیست کردن مخالفان و کشتار خارجی‌های مقیم شیلی در دوران حکومت ژنرال پینوشه است.

**برای رسیدن به افغانستان، ابتدا از عراق عبور کردند. برای تکمیل فاجعه از فراز ایران به عراق باز خواهند گشت و...**

# ایران در کام فاجعه فرو خواهد رفت؟

**م. فرهمند**

آنچه که بدنبال حوادث ۱۱ سپتامبر در امریکا آغاز شد و تاکنون در قالب رویدادهای افغانستان خود را نشان داده، بخش‌هائی از یک استراتژی جهانی است. جورج دبلیوبوش، در جریان کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری گفته بود: « کاری که پدرم نیمه کاره رها کرد، من تمام می‌کنم»

اشاره او به فریب صدام حسین برای حمله به کویت، بمباران وسیع این کشور، تقسیم عملی عراق و محاصره فاجعه بار اقتصادی این کشور است، که همگی در زمان جورج بوش شروع شد.

در پشت حوادثی به اهمیت آنچه که در ۱۱ سپتامبر روی داد و یا اشغال ناگهانی کویت توسط عراق همیشه تدارکات و زمینه‌چینی‌هائی وجود دارد که معمولا سالها پس از وقوع آنها و با انگیزه‌هائی که خود آنها نیز سئوال برانگیز بخش‌هائی از این تدارکات و انگیزه‌ها افشاء می‌شود. زمانی که افکار عمومی از حادثه و فاجعه دور شده و دیگر برای آن اهمیتی در خور واکنش قائل نیست!

حادثه ۱۱ سپتامبر و رویدادهای افغانستان که بی شک دامنه آن بسیار گسترده‌تر از افغانستان بوده و کشور ما را نیز شامل خواهد شد از جمله همین نوع رویدادها و تدارکات است. شاید سال‌ها بعد، جزئیاتی از آنچه در نیویورک و واشنگتن گذشت و سرآغاز فصل جدیدی از تاریخ قرن ۲۱ شد فاش شود، همچنان که اکنون اشاراتی به ماجرای اشغال کویت توسط عراق و بمباران این کشور توسط امریکا فاش می‌شود؛ همانگونه که جزئیات به آتش کشیده شدن "رایشتاک" در کشور آلمان و عروج فاشیسم هیتلری فاش شد. نقش سفر امریکا در عراق برای تشویق عراق به اشغال کویت، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های فریب دیپلماتیک در پشت درهای بسته اتاق‌های تصمیم گیری است، که تاوان آن را مردم یک کشور می‌دهند بی آنکه در آفرینش فاجعه نقشی داشته و یا در جریان تصمیمی بوده باشند.

وقتی "رهبر" جمهوری اسلامی در سخنرانی اخیر خود در شهر اصفهان همگان را، به بهانه کارشناس نبودن از بحث پیرامون نوع مناسبات با امریکا منع کرده و حتی قوه قضائیه نمایندگان مجلس را برای وارد نشدن در این مقولات تهدید به تعقیب قضائی و حقوقی می‌کند، این حق یکایک مردم ایران است که نگران تصمیمات پشت صحنه و در داخل اتاق‌های دربسته شوند. مردمی که بی اطلاع از همین نوع تصمیمات، در همین نوع اتاق‌های دربسته و در مشورت با اشباحی که هنوز هویت همه آنها معلوم نیست صدمات یک جنگ فرسایشی خانمان سوز را متحمل شدند.

تجربه ادامه جنگ با عراق و تجربه کشاندن ارتش عراق به کویت و سپس حمله نابود کننده به عراق، اتفاقا و برخلاف توصیه و خواست مافیای قدرت در جمهوری اسلامی تائید کننده ضرورت مقاومت مردم در برابر زدوبندهای پشت پرده و پا فشاری بر آگاهی از جزئیات تصمیماتی دارد که با سرنوشت آنها بستگی مستقیم دارد. نه تنها با سر نوشت مردم، بلکه با سرنوشت ایران. واقعیات بالا، هر میهن دوست ایرانی را موظف می‌سازد تا رویدادهای کنونی منطقه را با دقت دنبال کند. نه تنها حوادث کنونی را دنبال کند، بلکه برای درک عمیق‌تر آنها، گذشته را بارها مرور کند.

آنچه را در ادامه می‌خوانید، می‌تواند پایه‌های اندیشه ما را پیرامون حوادث امروز منطقه تقویت کند، بویژه آنکه به قلم یکی از طراحان و مطلعین سیاست خارجی امریکا نوشته شده‌است. انگیزه‌های "رمزی کلارک" برای نوشتن اطلاعات زیر در برابر اهمیت و ارزش این اطلاعات در درجه دوم اهمیت قرار دارد. دوباره خوانی این گزارش را باید به کسانی نظیر صادق زیبا کلام توصیه کرد که در سال‌های اخیر با ترویج "توهم توطئه"، عملا و ناخواسته توطئه گران بزرگ جهانی را از زیر ضربه آگاهی مردم ایران بیرون کشیدند، همانگونه که بخشی از رهبری جمهوری اسلامی با اتهام توطئه خارجی به جنبش مردم و حادثه آفرینی‌های خائنین به انقلاب و جنبش عمومی مردم ایران نقشی مشابه ایفاء کردند.

**آنچه را در زیر می‌خوانید مطلبی است از "رمزی کلارک" تحت عنوان "آب و آتش" که از کتاب "عراق کشور در محاصره" نوشته رودیگر گوبل، یوآخیم گیلیارد و میشائیل شیفمن برگرفته شده است.**

«..... دلایل مداخلات ایالات متحده در خاورنزدیک و میانه و بخصوص در منطقه خلیج فارس پوشیده نیست. با پایان جنگ دوم جهانی و عقب‌نشینی بریتانیا از این منطقه که حدود پنجاه سال پیش شروع شد درها بروی ایالات‌متحده برای دست یابی به ذخایر عظیم نفتی و منطقه استراتژی باز شد. منطقه‌ای که مرز میان آسیای جنوب شرقی و شمال آفریقا با اروپاست. در آن زمان جنبش‌های ملی در تمامی این منطقه جریان داشت. سیاستمداران ایالات متحده به این دلیل که منطقه را اتحاد شوروی تهدید می‌کند و اسرائیل در ضلع غربی بدون پشتیبان به حال خود رها شده حضور و مداخله در منطقه را شروع کرد.

در سال ۱۹۵۳ آمریکا با کودتا علیه دولت دکتر مصدق، شاه جوان ایران را دوباره به قدرت باز گرداند. پس از آن ایران بیست‌وپنج سال نه تنها جزیره ثبات آمریکا در خاور نزدیک و میانه بود بلکه نیرومندترین دژ نظامی آمریکا نیز بشمار می‌رفت. معروفترین سلاحهای جنگی ایالات متحده با صرف میلیاردها دلار وارد ایران شد. علاوه براین ایران اصلی‌ترین میدان تجاری برای تولیدات آمریکایی در منطقه شد بعدها پس از سقوط شاه رئیس سابق سیا (c.i.a) "ویلیام کالبی" از این دوره ۲۵ساله بعنوان پرافتخارترین دوران فعالیت‌های سیا و نشانگر توانائیهای عظیم آن سازمان یاد کرد. طبیعی است که این توانایی یک ربع قرن تمام تسلط ایالات متحده را بر این منطقه تامین کرد. در مدت زمان کوتاهی پس از آنکه در سال ۱۹۵۸، یعنی در سالگرد یورش به زندان باستیل پاریس در جریان انقلاب کبیر فرانسه، یک قیام مردمی در عراق به پیروزی رسید. سازمان سیا کمیته‌ای بنام«کمیته تغییرات » را بنیانگذاری کرد که وظیفه‌اش طرح نقشه‌ای برای به قتل رساندن رئیس دولت جدید عراق «عبدالکریم قاسم»بود. همزمان ژنرالهای آمریکایی در ترکیه کار روی نقشه‌ای بنام c.b (cannon borve) را شروع کردند که در آن ورود به شمال عراق و اشغال حوزه‌های نفتی واقع در آن منطقه مورد نظر بود. این حوزه‌های نفتی دقیقاً در آن مناطقی واقع بودند که آمریکا بدلیل«کرد نشین» بودن آنها، در سال ۱۹۹۱سعی در جداسازی آنها از بقیه عراق را داشت.

در سال ۱۹۶۳ قاسم همراه با هزاران تن از اطرافیان و طرفدارانش در جریان یک کودتای خونین با همکاری سیا به قتل رسید. یک نماینده سازمان سیا در سخنانش در رابطه با این کودتا در سنای ایالات متحده بالحن تمسخر آمیزی گفت: قربانی (عبدالکریکم قاسم) در مقابل یک جوخه اعدام در بغداد جانش را در اثر ابتلا به یک بیماری مرگ‌آور از دست داد!

در سال ۱۹۷۲ زمانی که صنعت نفت عراق ملی اعلام شد، ایالات متحده عراق را در لیست کشورهای متهم به حمایت از تروریسم قرار داد.

در سال ۱۹۷۵ بر اساس قرارداد الجزایر عراق خود را موظف دانست کنترل راه مهم آبی شط‌العرب ( اروند رود ) را به ایران واگذار کند. بدنبال آن ایالات متحده و شاه کمک‌های خود را به جنبشهای مناطق کردنشین در عراق که رهبرانشان دست از مبارزه کشیده و به خارج گریخته بودند قطع کردند. ( ملا مصطفی بارزانی رهبر کردهای عراق بعد ها در ایران مقیم شد و سرانجام نیز در شهرستان کرج در گذشت. ادریس بارزانی که اکنون رهبری حزب دمکرات کردستان عراق را برعهده دارد از جمله فرزندان ملامصطفی بارزانی است)

در آن زمان سرنوشت کردهای باقیمانده کوچکترین ارزشی برای آمریکا نداشت، آن طوریکه هنری‌کیسنجر خطاب به یکی از همکارانش اظهار داشت : ما نبایستی عملیات سری را با فعالیتهای مذهبی بنگاههای خیریه اشتباه کنیم.

مدت زمان طولانی آمریکا هم ایران و ترکیه و هم عراق را در حملات مرگ آورشان علیه کردها حمایت کرد. در سال ۱۹۹۱ آمریکا ناگهان نگرانی خود را نسبت به سرنوشت کردها و حمایت از آنها در مقابل حکومت عراق اعلام کرد. بر این اساس آنها کنترل قسمت اعظم شمال غربی کشور را از دست دولت عراق درآوردند. جالب اینجاست که آمریکا همزمان ترکیه را در تجاوز به خاک عراق و بمباران هوایی منطقه کردنشین ترکیه مورد حمایت قرار داد.

بطور همزمان از رژیم حاکم بر عراق و از صدام حسین در افکار عمومی جهان هیولایی ضد کُرد ساخته شد.

در تمام این سالها تنها فاکتوری که در سیاست ایالات متحده ثابت باقی مانده عزم این کشور برای کنترل و سرکردگی بر حوزه‌های عظیم نفتی این منطقه است و آن نیز نه فقط به خاطر عظمت ذخائر این منطقه، بلکه بخاطر سودمندی و برگ برنده اقتصادی و نظامی است، که از طریق این سرکردگی در مقابل کشورهای غنی و فقیر که به واردات نفت نیازمندند در اختیار آمریکا قرار می‌گیرد.

اظهارات بسیار زیادی منعکس کننده این سیاست است. جمله زیر از مندرجات کمیته انرژی و ذخائر زیرزمینی وابسته به سنای آمریکا به ریاست سناتور هنری جکسون در سال ۱۹۷۷ جالب است « – دفاع از ذخائر نفتی خلیج فارس و ثبات سیاسی منطقه جزء جدائی‌ناپذیر و حیاتی‌ترین منافع ایالات متحده است.»

در فوریه سال ۱۹۷۹ شاه از ایران گریخت و مردم در یک انقلاب به پیروزی رسیدند. در نوامبر همان سال سفارت آمریکا در تهران توسط دانشجویان مذهبی اشغال شد. تعدادی از این دانشجویان در آمریکا تحصیل کرده بودند. در این اشغال تعدادی از کارمندان سفارت گروگان گرفته شدند. در این زمان بود که سیاست آمریکا نسبت به ایران خصمانه‌تر شد. مشاور امنیت ملی آمریکا "زبیگنیف برژنسکی"، در جهت حمایت از عراق موضع گرفته و عراق را علناً تشویق به حمله به ایران و باز پس‌گیری آبراه اروند رود کرد. چهار سال پیش‌تر تحت فشار امریکا عراق کنترل این آبراه استراتژیک را به ایران واگذار کرده‌بود.

طبیعی بود که واشنگتن از حمله عراق به ایران بسیار خوشنود بود. این حمله بسود منافع ایالات متحده بود چرا که این حمله ایران را که در آن کارکنان سفارت آمریکا هنوز بعنوان گروگان در بند بودند و نفوذ جمهوری اسلامی و مواضع ضد آمریکایی آن را در جهان اسلام تضعیف می‌نمود. همزمان جنگ با ایران بعنوان یک کشور بسیار بزرگتر عراق را تضعیف می‌نمود. حقیقت این بود که واشنگتن برای هیچ کدام از طرفهای درگیر آرزوی پیروزی نمی‌کرد. یک سخنگوی دولت ریگان در تفسیری در نیویورک تایمز اینگونه اظهار نظر کرد: «ما برای هیچکدام از طرفهای درگیر در جنگ آرزوی پیروزی نداشتیم.» هنری کسینجر خیلی سریع‌تر اذعان داشت :« امیدوارم آنها ( ایران عراق ) متقابلاً یکدیگر را نابود کنند.» و ادامه داد «افسوس که هر دو بازنده نیستند.»

در سال ۱۹۸۴ آمریکا حمایتهایش را از عراق بیشتر و بیشتر کرد و به مهمترین شریک تجاری عراق مبدل شد، به گونه‌ای که خریدهای نفتی خود را از عراق به بالاترین سقف رساند و همزمان اروپا و ژاپن را در این زمینه (خرید نفت) تشویق کرد. هیئت دولت ریگان با گذراندن مصوبه‌هایی که همچنان شامل طبقه بندی فوق سری هستند اقدام به هر چه بیشتر کردن همکاری سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و عراق کرد. در این رابطه« لسلی گلب » در گزارشی در نیویورک تایمز نوشت که برداشتی که از مفاد این مصوبه می‌شد این بود که ایالات متحده بایستی تمام توان و قدرتش را در یاری رساندن به عراق برای پیروزی بر ایران بکار اندازد. در همان سال رئیس جمهور بوش ، وزرات خارجه و سازمان سیا در جهت کمک به صادرات با سقف بالا به عراق شروع به تحت فشار قرار دادن بانک آمریکایی صادرات و واردات کرد. در سال ۱۹۸۶ ایالات متحده یک تیم متشکل از اعضای رده بالای سازمان سیا را برای مشاوره ارتش عراق به بغداد اعزام کرد. پنتاگون رژیم‌های طرفدار آمریکا، مانند عربستان سعودی، کویت و دیگر کشورها را تشویق به خریدهای چندین میلیارد دلاری اسلحه کرد. ایالات متحده عراق را در طول جنگ آن کشور با ایران از لیست کشورهایی که از طرف آمریکا متهم به حمایت از تروریسم بودند حذف کرد. شرکتهای آمریکایی از این طریق موفق به زدن « دو نشان با یک تیر » شدند. آنها توانستند تعداد زیادی خودرو ، هلی‌کوپتر و هواپیمای ترابری از نوع«لاک هید ال ۱۰۰ » را مستقیماً به عراق بفروشند. در ضمن عراق بر اساس طرحی که ظاهراً مطابق آن صرفاً خرید ابزار کشاورزی در نظر گرفته شده بود ولی در اصل به صورت غیر قانونی خریدهای فوق‌الذکر را تامین می‌کرد و از طرفی در همین زمان وامی به مبلغ پنج میلیارد دلار از سوی آمریکا دریافت نمود. در بین لیست اقلام فروخته شده به عراق همچنین تعداد ۴۵ دستگاه هلی‌کوپتر ترابری "بل" که در اصل برای ارتش ایران درنظر گرفته شده بودند به چشم می‌خورد. پس از سقوط شاه آمریکا عراق را تحریک به حمله به ایران نمود.

"اصفهان" شهر افسانه‌ای حاجی بابا و چهل دزد بغداد در سال ۱۵۰۰ میلادی با جمعیت نیم میلیونی‌اش یکی از ده شهر بزرگ جهان بود تا دهه ۶۰ قرن بیستم این شهر کماکان این مقام خود را حفظ کرد و همچنان یک مرکز فرهنگی باقی ماند. در سال ۱۹۷۸ جمعیت اصفهان به یک و نیم میلیون نفر رسیده بود که قسمت اعظم آن را کشاورزانی تشکیل می‌دادند که روستاهای خود را بامید یافتن کار در کارخانه های هلیکوپترسازی بل و یا کارخانجات اتومبیل سازی بریتانیایی–"پیکان"– ترک کرده بودند و حالا در حاشیه شهرها در مناطق فقیرنشین زندگی می‌کردند.

تزدیک به یک میلیون جوان درجنگ ایران و عراق جان خود را از دست دادند، جنگی که منجر به نظامی شدن گسترده و شدید و شکاف عمیق در منطقه شد۰ ایالات متحده علاوه بر حمایت همه جانبه‌اش از عراق بر علیه ایران در زمان جنگ همزمان بر روی دخالت مستقیم در منطقه کار می‌کرد، چرا که آمریکا پس از سقوط شاه یگانه امکان ایجاد تسلط دوباره‌اش بر منطقه را در دخالت نظامی مستقیم می‌دانست۰

هسته مرکزی استراتژی جدید دخالت نظامی آمریکا برنامه‌ای بود با نام «۱۰۰۲» این برنامه که در ابتدای کار دولت ریگان طرح‌ریزی شد درواقع می‌بایستی ادامه آن برنامه‌ای باشد که تحت عنوان دکترین کارتر مدتها قبل در زمان جیمی‌کارتر طراحی شده و بر اساس آن هرگونه تهدیدی که مانع دست اندازی آمریکا بر منابع انرژی خاور نزدیک و میانه شود با تمام قدرت و ابزار نظامی پاسخ داده شود۰ دراین چارچوب بود که پنتاگون در سال ۱۹۸۰ نیروهای متحده واکنش سریع را پایه‌ریزی نمود۰ این نیروها در سال ۱۹۸۳ گسترش و به مرکز کماندویی آمریکا (سنتکوم) تغییر نام داده شدند۰ این مرکز در همان سال بطور مخفی شروع به ساخت و گسترش پایگاهای نظامی و جاسوسی تحقیقاتی در عربستان سعودی نمود۰ طبیعی است که پایگاههای نظامی آمریکا از دهه ۷۰ در عربستان سعودی وجود داشتند ولی تاسیسات جدید از نظر فنی و تکنیکی خیلی مدرنتر بودند و می بایستی درآینده منطقه نقش بسیار مهمی، بخصوص در حمله به عراق بازی می‌کردند۰

مصادف با پایان جنگ ایران و عراق، اتحادشوروی نیروهایش را از افغانستان عقب کشید و بتدریج از نظر اقتصادی فرو ریخت. در چنین شرایطی آمریکا می‌توانست در منطقه دخالت مستقیم نظامی کند بدور از ریسک برخورد با مقاومت اتحادشوروی۰ تنها دولتهای ضعیف و مردم منطقه بودند که اینک در مقابل یک چنین اقدامی از جانب آمریکا قرار می‌گرفتند۰

با پایان جنگ ایران و عراق درسال ۱۹۸۸ آمریکا برای توجیه برنامه‌های تهاجمی خود در منطقه به جای اتحاد جماهیر شوروی عراق را بعنوان دشمن بهانه قرار داد۰ رئیس سازمان سیا "ویلیام وستر" در اظهارات خود برای نیروهای نظامی در ژانویه سال ۱۹۹۰ در مقابل کنگره آمریکا بر روی وابستگی رو به رشد غرب به نفت خلیج فارس و مناطق حاشیه‌ای آن تاکید نمود. در فوریه همان سال ژنرال "نورمن شوارتسکف" باز هم در مقابل کنگره اذعان داشت که آمریکا بایستی حضور نظامی خود در منطقه خلیج فارس را تقویت کند۰ وی طرحهای جدید نظامی برای دخالت در درگیری‌های اجتماعی در منطقه را تشریح کرد۰ با توجه به وابستگی شدید ژاپن و اروپای غربی به نفت خلیج فارس آمریکا کنترل این منطقه را بعنوان یک فاکتور قدرت تعیین کننده با ارزش بسیار بالای جهانی درمحاسبات ژئوپولتیکی دهه‌های آینده در نظر داشت۰ ژنرال شوارتسکف در اظهاراتش در اوایل سال۱۹۹۰ در مقابل کنگره بر روی حضور نظامی هر چه بیشتر نیروهای موسوم به سنتکوم در منطقه خلیج فارس تاکید کرد؛ امری که می‌بایستی از طریق استقرار مداوم نیروهای زمینی، تمرین‌ها و مانورهای مشترک نظامی با کشورهای منطقه «کمک به ایجاد حفظ امنیت» مرحله به مرحله به اجرا در می‌آمد. عبارت « کمک به ایجاد حفظ امنیت » در واقع چهره جذاب بخشیدن به فروش اسلحه و ابزارآلات نظامی است۰ مدتها قبل از اظهارات شوارتسکف در مقابل کنگره یعنی در سال ۱۹۸۹ در مورد طرح جنگی سنتکوم۱۰۰۲ تجدیدنظر شده و طرح جنگی ۱۰۰۲-۹۰ جانشین آن شد. دو رقم آخر نشانگر سال ۱۹۹۰ بودند۰ به این ترتیب سنتکوم کار روی سناریوهای جنگی را شروع کرد. هدف نخست در این سناریوها عراق بود۰

در سال ۱۹۹۰ حداقل چهار سناریوی جنگی به طور دقیق تهیه و تنظیم شده بود که در تعدادی از آنها حتی بر روی تجاوز به کویت از جانب عراق کار شده بود، مدتها پیش از آنکه این تجاوز انجام شود۰

یکی از اولین سناریوها طرحی تمرینی بود که در ژانویه سال ۱۹۹۰ بصورت تخیلی از طریق کامپیوتر انجام شد. نام این طرح "اینترنات لوک" بود. یک نمونه از این جنگهای کامپیوتری (سیمولاسیون) در ژوئن سال ۱۹۹۰ زیر نظارت ژنرال شوارتسکف انجام شد که در آن هزاران سرباز آمریکایی علیه گردانهای تانک می‌جنگیدند۰ در ماه مه سال ۱۹۹۰ کمپانی طراحی ذهن «مرکز تحقیقات استراتژیک و بین المللی) که در واشنگتن مستقر است تحقیقاتی در مورد نتایج یک جنگ احتمالی بین آمریکا و عراق را ارزیابی کرده بود۰ بر اساس گزارش افسر بازنشسته ارتش( جیمز بلاک ول ) نتیجه این تحقیقات در دسترس تعدادی از کارکنان پنتاگون، نماینده‌های کنگره و نمایندگان صنایع اسلحه سازی قرار گرفت۰

مطابق این طرح ورود نیروهای عراقی به کویت امر غیرمترقبه‌ای نبود. بلکه سناریویی بود که طراحان سیاست آمریکا مدتها بود روی آن کار می‌کردند۰

در تاریخ ۲۰ آگوست سال ۱۹۸۸ بین ایران و عراق آتش بس اعلام شد۰ مدت کوتاهی پس از این اعلام آتش بس آمریکا به صورت سیستماتیک شروع به تبلیغات علیه صدام حسین کرد و از وی یک هیولا ارائه داد و بتدریج مقدمات حمله به عراق را فراهم نمود۰

در اوائل سپتامبر سال ۱۹۸۸ آمریکا شروع به انتشار اطلاعاتی در مورد استفاده عراق از بمب شیمیایی ( گاز اعصاب ) علیه کردها کرد؛ کاری که از مدت‌ها پیش ادامه داشت.

در همان روزی که برای اولین بار پس از جنگ وزیر امور خارجه عراق "سعدون‌حمادی" با همتای آمریکایی خود "جورج شولتس" در واشنگتن ملاقات کرد، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا "چارلز ردمن" عراق را مورد حمله قرار داد۰ بر اساس اطلاعات وی گویا آمریکا کاملاً متقاعد شده بود که علیه چریکهای کُرد سلاحهای شیمیایی بکار رفته است و به ناگهان یک چنین عملی از دید وی تبدیل به یک اقدام «تهوع آور» شد۰ زمانیکه دو ساعت با سعدون حمادی که شگفت زده شده بود و به هیچ وجه برای مواجهه با این اتهامات و اظهارات آماده نشده بود و در جریان امر قرار نداشت وارد ساختمان وزارت خارجه شد به یکباره در مقابل خبرنگاران و مطبوعات ایالات متحده قرار گرفت. طبیعی بود که در چنین حالتی وی چیزی برای گفتن نداشت و زبانش بند آمده بود۰ هنوز ۲۴ ساعت از مصاحبه بظاهر مطبوعاتی نگذشته بود که کنگره ایالات متحده متفق‌القول محاصره عراق را تصویب کرد که بر اساس آن فروش تکنولوژی و مواد غذایی به عراق ممنوع اعلام شد۰ همزمان با این فشارها به عراق و در موقعیتی که عراق با مشکلات ناشی از جنگ هشت ساله و تاثیرات محاصره اقتصادی آمریکا دست و پنجه نرم می‌کرد و از آن دلهره داشت که قادر به پرداخت بدیهی‌های خارجی‌اش نباشد، کویت نقض قراردادهای تصویب شده از جانب کشورهای صادر کننده نفت عضو اوپک را آغاز کرد و با تولید نفت بالاتر از حد تعیین شده باعث سقوط قیمت نفت در بازار جهانی شد. این در حالی بود که کویت همزمان عراق را برای باز پس دادن ۳۰ میلیارد دلار کمکی که این کشور در زمان جنگ با ایران به عراق کرده بود زیر فشار قرار داد۰ کویت همچنین شروع به استخراج مقادیر عظیمی نفت از حوزه "رومیله" واقع در مرز آن کشور با عراق کرد۰ کویت در طول بحرانی که چندین ماه بطول انجامید به تحریکات خود علیه عراق تا روزیکه نیروهای عراقی وارد

کویت شدند ادامه داد۰ آمریکا در این بین به اقداماتی دست زد کـه عـراق را بایستی متقاعد می‌ساخت که واشنگتن مخالفتی با بازسـازی ارتـش تضعیـف شده عراق ندارد۰

در اوایل سال ۱۹۹۰ معاون وزیر امور خارجه آمریکـا "جـان‌کلی" بصورت غیر رسمی به صدام حسین اطمینان داد که به اعتقاد آمریکا «عـراق یک قدرت معتدل و میانه رو» در منطقه است و آمریکا علاقمند بـه «بـهبود روابط بین دو کشور»می‌باشد۰

در تاریخ ۲۵ جولای صـدام حسـین سـفیر آمریکـا خـانم "اپریـل گلاس‌پی" را فراخواند. یعنی یک روز پـس از آنکـه آمریکـا انجـام مـانور و تمرینات نظامی مشترک خود با امارات متحده عربی در منطقه خلیـج فـارس را اعلام کرده بود. این در حالی بود که همزمان نیروهای عراقـی در منطقـه مرزی به سوی کویت در حرکت بودنـد و ژنـرال شوارتسـکف "سـنتکوم" را برای جنگ با عراق آماده می‌کرد۰

## ملاقات توطئه آمیز!

ملاقات مقامات عراقی با سـفیر آمریکـا در واقـع آخریـن تـلاش عراق بود برای یافتن پاسخ به ایـن سـئوال کـه موضـع واشـنگتن در قبـال مناقشات بین عراق و کویت چیست ؟

گلاس پی به مقامات عراقـی اطمینـان خـاطر داد کـه مناقشـات عراق با کویت یک درگیری در داخل کشورهای عربی اسـت و امریکـا نظـر خاصی در این رابطه ندارد.

"جیمزبیکر" وزیر امـور خارجـه وقـت سـخنگویان رسـمی مـا را مخاطب قرار داد که بر روی این نقطه نظر تـاکید ورزنـد۰ بـه گفتـه او ایـن سیاست رسمی ایالات متحده بود۰

در تاریخ ۲۶ جولای، ازطرف وزارت خارجه عراق با "کلاس پـی" تماس گرفته شد و از وی به طور روشن درخواست شد تـا مجـدداً اطمینـان خاطر داده شود که آمریکا هیچ موضعـی در قبـال درگیرهـای درون اعـراب ندارد۰ بدنبال گرفتن جواب دیپلماتیکی که برای عراق حکـم چـراغ سـبز را داشت نیروهای عراقی در دوم آگوست وارد کویت شدند۰

آمریکا بدنبال این اقدام پیش‌بینی شده و هدایت شده عراق، مـانع هرگونه تلاشی در جهت حل و فصل درگیری بین عـراق و کویـت و عقـب نشینی نیروهای عراقی از کویت شد۰

آمریکا در تاریخ ۶ آگوست سالروز ریختن بمب اتمی بر روی هیروشیما- با استفاده از کنترلش بر روی شورای امنیت سازمان ملـل محـاصره اقتصـادی علیه عراق را به وسیع‌ترین شکل خود گسـترش داده و بدیـن ترتیـب حلقـه محاصره به دور آن کشور را هر چه تنگتر کرد تا اینکه شش ماه بعد مستقیماً به عراق حمله کرد۰ زمانی که در تـاریخ شـانزدهم ژانویـه ۱۹۹۱ بمباران‌هـا شروع شد ۵۴۰۰۰ سرباز آمریکایی در مقابل قوای عراقی قرار گرفتنـد۰ ایـن رقم سربازان ایالات متحده بیشترین تعداد قـوای دریـایی و زمینـی ائتلافـی گردآوری شده توسط سازمان ملل را تشکیل می‌داد۰ مدتها قبل در سـپتامبر سال ۱۹۹۰ مسئول نیروی هوایی "مایکل داگـن" در مقـابل روزنامـه‌نگاران اظهار داشت که در صورت حمله ما به عراق، شهر بغداد هدف‌گیری نخواهـد شد. بر اساس گزارش واشنگتن پست در لیست اهدافی که از جانب "داگن" نام برده شدند نیروگاه‌های عراق، خیابانها، پل‌هـا و ریل‌هـای راه آهـن قـرار داشتند و همچنین احتمالاً شرکتهای تولید بنزین عراق۰ داگن چند روز پـس از این اظهارات از پست خود کنار گذاشته شد۰

"دیگ‌چینی" وزیر دفاع (معاون پرقدرت ریاسـت جمـهوری در دولـت دبلیـو بوش)، اظهارات "داگن" را نسنجیده ارزیابی کـرد ولـی دلیـل واقعـی بـرای برکناری داگن این بود که وی حمـایت ملـی و بیـن المللـی بـرای اقدامـات نظامی علیه عراق را به مخاطره انداخته است۰ بر خلاف پرزیدنت بوش (پدر ریاست جمهوری کنونی امریکا) که تمام مدت بر این نکته تاکید می‌کرد کـه تقویت نیروهای نظامی و افزایش تعداد سربازان و ابزارآلات نظامی آمریکا در عربستان سعودی کاملاً جنبه دفاعی دارد، اظهارات داگن روشن می‌کـرد کـه واشنگتن نه تنها یک تهاجم همه جانبـه را برنامـه ریـزی می‌کنـد بلکـه در صورت تهاجم حتی غیر نظامیان را مورد حمله قرار خواهد داد.

در اواخر ژانویه سال ۱۹۹۱ پس از دو هفته بمباران عـراق، تـایمز لندن طی تفسیری نوشت، که حملات متحدین دقیقاً همان طرحی است کـه "داگن" تشریح کرده بود. طرح «آزادی کویت تنها یک بخش از آن است.»

---

## نتیجه نظر سنجی رادیو لندن

# "مارکس" متفکر بزرگ

«کلارکن ول گرین» از جمله ساختمان‌های قدیمی لنـدن اسـت، که کتابخانه شده‌است. کتابخانه و محل یـادبود مـارکس ۷۰ سـال پیـش در همین ساختمان برپا شد. در همین ساختمان لنین مطالب «ایسکرا» را تنظیم کرده و برای چاپ آماده می‌کرد و به همین دلیل تصویر بزرگی از لنیـن، کـه بتازگی رنگ‌های آن را تـازه کرده‌انـد بـه سـالن مرکـزی مطالعـه کتابخانـه شکوهی خاص بخشیده‌است. کف این سالن با کف پوش‌های جدید پوشـانده شده‌است. دستگاه حرارت مرکزی و تهویه هوا برای حفظ نوشـته‌ها و کتـب این کتابخانه دلیلی است بر افـزون شـدن تعـداد مراجعـه کننـدگـان. چـهار متخصص در این سالن کار می‌کنند که حاصل ۳ سال تلاش آنـها فهرسـت بندی ۱۵۰ هزار کتاب و نوشته این سالن و تنظیم آن بر روی شبکه اینـترنت است.

«تیش کولین» مسئول این سالن می‌گویـد: «در سـال‌های اخـیر علاوه بر کمونیست‌ها و اعضای بنیاد کتابخانه بر تعداد مراجعه کنندگان غـیر کمونیست کتابخانه افزوده شده‌است؛ کسانی که روز به روز بیشتر با نظـرات مارکس آشنا می‌شوند. برای مدرن کردن کتابخانه ۷۵ هزار لـیره اسـترلینگ کمک مردمی جمع شد. این کمک دهندگـان اشـخاص عـادی و سـندیکاها بودند و کمک‌ها برای ادامه تعمیرات و مخارج جـاری آن ادامـه دارد و حتـی برخی بنیادها جلسات سالانه خود را در این سالن برپا می‌کنند، از جمله "بنیاد کتابخانـه‌داری" لنـدن، کـه از نظـم، امکانـات مـدرن و تجـهیزات جدیـد و یاری‌های مردمی به کتابخانه اغلب ابراز تعجب می‌کنند. بنیادی که کتابخانه را اداره می‌کند به هیچ وجه یـک بنیـاد کمونیسـتی و چـپ نیسـت و اتفاقـا اهمیت افزایش روز افزون تعداد مراجعه کنندگان آن در همین امر است.»

سال گذشته رادیو لندن نتایج غیر مترقبه یک همه پرسی را اعلام داشت. این همه پرسی از سوی همین رادیو سازمان داده شده بود و براساس آن اکثر پاسخ دهندگان به پرسش رادیو لندن، مبنی بـر اینکـه «بـزرگـترین متفکر و اندیشمند هزار دوم کیست؟» کـارل مـارکس را بعنـوان بـزرگـترین متفکر این هزاره اعلام کرده بودند.

"مورنینگ استار" ارگان کم تیراژ اما مصمم به ادامه انتشار حـزب کمونیست انگلستان، با اشاره به همیـن نظرسـنجی رادیـو دولتـی انگلسـتان مقایسه کوتاهی کرده‌است بین نطق‌های پرحرارت "تونی‌بلـر" نخسـت وزیـر بلندپرواز انگلستان مبنی بر مرگ مارکس و پایـان نـبرد طبقـاتی در سراسـر جهان و نتیجه نظرسنجی رادیو دولتی انگلستان۰

## "دهه" خفت بار "دوم" در ج۰ا۰

# از جنبش ضد کاپیتولاسیون تا پذیرش کاپیتولاسیون!

سخنرانی معروف آیت‌الله‌خمینی علیه قانون اعطای حق مصونیت کنسولی«کاپیتالاسیون» به اتباع آمریکائی در ایران، نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران و تحولی بود که امکان رهبری آیت‌الله‌خمینی در تحولات سیاسی کشور را بطور جدی مطرح کرد۰ در این سخنرانی، دربار و مجلس فرمایشی بعلت حمایت و تصویب این قانون، خائن به ملت و اسلام خوانده شدند۰

یادآوری این نکته تاریخی از اینرو مهم است که رهبری کنونی جمهوری اسلامی و گروه مدعیان میراث‌داری از«نهضت مذهبی-اجتماعی ۱۵ خرداد ۴۲» در خفا و بدون اطلاع مجلس و مردم، نوع جدیدی از کاپیتولاسیون را در ایران بر قرار کرده‌اند۰

بموجب کاپیتولاسیون جدید، کارگران و کارمندان ایرانی شاغل در پروژه‌های نفتی منعقد شده با شرکتهای خارجی، جهت احقاق حقوق خود مجبورند به دادگاه بیگانه در کشورهای دیگر مراجعه کنند۰ این کاپیتولاسیون جدید، اخیرا و در جریان اعتصاب کارگران ایرانی شاغل در فاز دوم و سوم پارس جنوبی افشا شد۰

نوشته حاضر که بر اساس گزارش‌های رسیده از ایران تهیه شده، ضمن بررسی این پدیده، نکاتی را پیرامون دلائل اصلی انتقال شرکت پتروپارس به داخل کشور را یاد آوری می‌کند۰ انتقالی که پس از یک سلسله بحث‌هائی که در داخل کشور پیرامون این شرکت جریان داشت انجام شد و هر دو جبهه اصلاحات و مخالفان اصلاحات، هر یک به نوعی در آن نقش داشتند.

کمی به سابقه این بحث‌ها و بیم‌وهراس‌هائی که در زمینه غارتگری‌ها، آقازاده پروری‌ها و فلج‌سازی هر نوع حرکت مجلس ششم برای بالا زدن گوشه‌ای از پرده اسرار مافیای قدرت در عرصه نفت باز گردیم.

بحث پیرامون ضرورت تحقیق و تفحص مجلس پیرامون قراردادهای بیع متقابل، یک خواست به حق مردم است. وزارت نفت از زمان هاشمی رفسنجانی و از آغاز برنامه تعدیل اقتصادی تاکنون ادعا می‌کند که جهت توسعه تولید، نیاز به سرمایه وجود دارد و از آنجا که هر نوع قراردادی جز بیع متقابل، براساس قانون مصوبه در مجلس چهارم و پنجم با منع قانونی روبروست، پس کشور راه دیگری جز گردن نهادن به این قراردادها ندارد۰

البته همانگونه که راه توده شماره ۱۰۷ با ذکر نمونه‌ای از کشور ونزوئلا، بعنوان یکی از کشورهای تولید کننده نفت نوشت، اینگونه استدلال‌ها بهانه‌ای بیش نیستند۰«از اواسط دهه ۱۹۸۰ هیات حاکمه وقت ونزوئلا در چارچوب سیاست‌های تعدیل اقتصادی و بر خلاف قانون ملی شدن نفت آن کشور، راه بازگشت شرکتهای غربی و حتی خصوصی سازی بخشی از صنایع نفت ونزوئلا را هموار کرد۰ در دسامبر ۱۹۹۸، مردم ونزوئلا طی یک انتخابات آزاد، هوگوچاوز را که بر محور یک برنامه اقتصادی ملی در جهت گسست کامل از برنامه‌های تعدیل اقتصادی در انتخابات شرکت کرده بود به ریاست جمهوری آن کشور انتخاب کردند۰ چاوز چند ماه بعد طرح قانون اساسی جدیدی را در معرض همه پرسی قرار داد که به موجب آن سیاست خصوصی سازی در صنایع نفت و مشارکت شرکتهای خارجی در این صنایع ممنوع شد۰» (راه توده ۱۰۷) نمونه ونزوئلا عملاً بی اساس بودن استدلالات مسئولین وزارت نفت در توجیه قراردادهای بیع متقابل را نشان می‌دهد، زیرا این کشور با وضع قوانینی مانند قوانین مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی در این زمینه، توانسته است، بدون تن دادن به قراردادهای بیع متقابل، به میزان دلخواه خود نفت تولید کند.

قراردادهای بیع متقابل در اوج اجرای برنامه تعدیل اقتصادی هاشمی رفسنجانی و در شرایط کاملاً پنهانی و حتی بدون اطلاع مجلس پنجم با شرکت‌های خارجی به امضاء رسیدند۰ این پنهانکاری چنان بود که حتی با مرور کامل مذاکرات دوره پنجم مجلس شورای اسلامی در مجله مجلس رد پائی از این قراردادها پیدا نمی‌شود و کوچکترین اشاره‌ای به این قراردادها طی این دوره قانونگذاری یافت نمی‌شود و وزارت نفت هنوز هم از علنی کردن متن این قراردادها طفره می‌رود۰ این در حالی است که حتی درشرایط سرکوب حکومت نظامی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دولت کودتا قرارداد امضاء شده با کنسرسیوم غارتگر نفت را جهت تصویب به مجلس برد و متن آنرا در روزنامه‌های کثیرالانتشار منتشر کرد۰

روزنامه نوروز ۱۴ شهریور۸۰، طی خبری گزارش داد«کارگران ایرانی شاغل در فازهای ۲و۳ پروژه پالایشگاه گاز پارس جنوبی، در اعتراض به عملکرد شرکت کره‌ای "هیوندایی" دست به اعتصاب زدند۰ روز دوشنبه صبح شماری از تکنیسین‌ها، جوشکاران و کارگران ایرانی شاغل در کارگاه شرکت هیوندایی، با نیروهای خارجی و مدیران این شرکت درگیر شدند۰ شدت زد و خوردها به حدی بود که کار اجرائی این پروژه به دستور کارفرما متوقف شد۰» روزنامه نوروز علت اعتراض کارگران ایرانی را « حضور حدود۶۰۰ تکنسین هندی و فلیپینی» اعلام کرد که علیرغم عقب افتادگی چندین ماهه حقوق و مزایای نیروهای ایرانی، با امکاناتی توسط هیوندایی به خدمت گرفته شده‌اند۰

برخلاف گزارش خبرنگار روزنامه نوروز، اعتصاب کارگران ایرانی به علت«حضور تکنسین‌های هندی و فلیپینی» نبود، بلکه در اعتراض به سیاست‌هایی بود که کارگران و مدیران ایرانی را در برابر تکنیسین‌های خارجی به شهروندان درجه دوم تبدیل کرده است ۰ کارگران ومدیران اعتصابی طی اعلامیه أی دلائل اعتصاب خودرا بروشنی توضیح دادند ۰در بخشی از اعلامیه چنین توضیحی چاپ شده است :«پروژه فاز ۲/۳ پارس جنوبی نخستین قرارداد "بای بک"(بیع متقابل ) ایران در زمینه نفت بود که در سال ۱۳۷۶ در زمان دولت آقای هاشمی رفسنجانی به امضاء رسید ۰ در

آنزمان شرکت توتال فرانسه تعهد کرد که در شهریورماه سال ۸۰ این دوفاز را به مرحله بهره برداری برساند۰ اما اینک فرصتی چهارماهه را از شرکت نفت وگاز ایران خواسته‌اند تا در دیماه امسال آنرا به بهره برداری کامل برساند۰ قابل ذکراست که شرکت توتال فرانسه تمام عملیات اجرائی این دوفاز را به شرکت هیوندای کره جنوبی واگذارکرد واین شرکت نیز بخش های مختلف را به شرکت ها و پیمانکاران ایرانی وخارجی داده است۰ کارگران وکار شناسان ایرانی نسبت به برخوردهای کارفرمای کره‌ای با متخصصان وکارگران ایرانی شکوه دارند۰ فقط خارجی ها اجازه استفاده از اینترنت را دارند ۰ضمن اینکه در قراردادهایی که با ایرانیان امضاء می‌کنند هزینه غذای روزانه غیرمسلمان ۱۴ دلار وهرفرد مسلمان ۱۱/۴۰ دلار تعیین شده، ولی در عمل به هر مسلمان ۳/۸۰ دلار هر روز هزینه غذا پرداخت می‌شود، حداکثرحقوق دریافتی ایرانیان با هر سابقه و تجربه‌ای که داشته باشند ۵۰۰ دلار است ، در حالیکه نیروی کم تجربه کره‌ای و فیلیپینی که زیر نظر کارشناسان ایرانی کار می کند، بیش از آنها حقوق دریافت می کند، ضمن اینکه مرجع رسیدگی به شکایت ها نیز براساس قرارداد امضاء شده دادگاه‌های کره جنوبی هستند۰ در قراردادهای ایران، حتی برای کارشناسان و متخصصین رده بالا کلمه کارگر خدماتی ذکر شده است و فرد با امضای این قرارداد موظف به اجرای دستورات دور از شان کارفرمائی خارجی خود است ۰ تاکنون بازرسان شرکت نفت و گاز ایران کوچکترین توجهی به این مسائل وشکایات نداشته اند. در رابطه با این موضوع، همزمان سندیکای شرکتهای ساختمانی باصدور اطلاعیه أی از تمامی شرکتهای طراحی، مهندسی و مشاور ایرانی خواستند تا از همکاری باشرکت هیوندای خودداری ورزند۰ در این اطلاعیه آمده است «شرکت توتال فرانسه که به عنوان کارفرمای فازهای ۳/۲ برعملکرد هیوندای نظارت دارد، هیچگونه فعالیتی را برای ملزم کردن شرکت هیوندای به بهبود وضع کارگاه انجام نداده است۰ تا کنون سه شرکت پیمانکاری داخلی به علت ور شکستگی از ادامه فعالیت در فازهای ۲و۳ بازمانده‌اند۰ مسئول کیست ؟ چه کسی مسئول این تبلیغات و نابسامانی‌هاست؟ آیا شرکت توتال حق واگذاری مسئولیت های خود به طرف سوم را دارد؟ باتوجه به اینکه متن قراردادهای بیع متقابل منتشرشده است، برای پاسخ به این سئوال چاره‌ای جز مراجعه به اسناد و قراردادهای بین المللی نیست.

کسانی که اخبار و رویدادهای ایران را در این سال‌ها پیگیری کرده‌اند باید بخاطر داشته باشند که مقامات کلیدی جمهوری اسلامی، از جمله هاشمی رفسنجانی قراردادهای بیع متقابل را، ابتکار جمهوری اسلامی تبلیغ کردند. در پیگیری موضوع جزوه‌ای ۲۶ صفحه‌ای از انتشارات کمیسیون اقتصادی اروپا در ژنو، وابسته به سازمان ملل را می‌توان پیدا کرد و خواند. این جزوه تحت عنوان قراردادهای بین المللی "بای یک" (بیع متقابل) راهنمای عملی تهیه قراردادهای (بیع متقابل) است و ۱۱ سال پیش تهیه شده‌است. ترجمه ومطالعه بند،بند آن، می تواند روشنگر بسیاری از مسائل، از آن جمله واهمه رهبران جمهوری اسلامی از علنی کردن متن قراردادهای بیع متقابل باشد۰

بند ششم قراردادهای بین المللی بیع متقابل، منتشره از طرف کمسیون اقتصادی اروپا به فروشنده وخریدار، (در مورد قرارداد پارس جنوبی به ایران توتال فرانسه ) اجازه می‌دهد که«حقوق و مسئولیت های خود را کلا و یا بخشا به طرف سوم واگذار کنند» (ص۹) به نظر میرسد واگذاری مسئولیت های شرکت توتال به شرکت کره‌ای هیوندای و تبعیض کاپیتالاسیون جدید حاکم برکارگران وکارشناسان ایرانی، حاصل تعهدات جمهوری اسلامی دراین زمینه ومسئولیت شخص رهبر باشد۰ (مخالفان تغییر قانون برنامه سوم کشور چنین سئوال می کنندکه چون این قانون از نظر رهبری گذشته است ، پس دیگر نمی توان آنرا تغییر داد۰ با همین استدلال می توان رهبر را مسئول نهائی این قراردادها و تعهدات تلقی کرد۰)

## پتروپارس

شرکت پتروپارس، شرکتی است که با توجه به تعهدات و توافق‌های جمهوری اسلامی، مبنی بر اجازه واگذاری حقوق و مسئولیت‌های طرفین قرارداد بیع‌متقابل به طرف سوم، با شرکت برخی از آقازادها و خودی‌ها و با استفاده از سرمایه دولتی تشکیل شد ۰ فازهای ۲و۳ پارس جنوبی همانطورکه گفته شد از جانب توتال به شرکت هیوندای کره جنوبی واگذار شد۰ فازهای ۴تا۸ پارس جنوبی از طرف وزارت نفت به شرکت خصوصی ایرانی پتروشیمی واگذار شد. این شرکت ایرانی که با استفاده از صندوق بازنشستگی کارگران شرکت نفت تشکیل شده و توانسته با برخورداری از رانت سیاسی و اقتصادی قراردادهای معادل ۷/۵ میلیارد دلاربا وزارت نفت کشور منعقد کند، برای فرار از تعهدات قانونی خود در قبال کارگران و نظام مالی و مالیاتی کشور، خود را در یکی ازجزایر تحت حاکمیت انگلستان ثبت کند۰ لازم به یاد آوری است که این شرکت حداقل ۳۰ درصد از تعهدات خود را بموقع به انجام نرسانده‌است.

---

## پریشان اندیشی تئوریسین‌های جبهه ضد اصلاحات (ص ۸)

محبیان: من نه می‌خواهم به جمعیت موتلفه اسلامی حمله کنم نه از آن حمایت کنم، اما آن یک اختلاف شتاب بود. آقای هاشمی در بیان دیدگاه‌های اجتماعی و سیاسی خودشان مسیری را طی کردند که کم کم جمعیت موتلفه و برخی جمعیت‌های دیگر احساس کردند نتیجه این اقدامات در خارج از چارچوب جناح منتقد دولت است.

طبرستان سبز– به نظر می‌رسد که در درون جناح راست نظرات جدید با مقاومت روبروست.

محبیان: ما معتقد به روابط دمکراتیک در جناح هستیم و این افرادی را که خواهان تغییر روند سابق نیستند خواهد آزرد. ما باید بعضی افراد جناح را متقاعد کنیم و به جای اینکه همیشه آنان را به عنوان بازیگران در سطح داشته باشیم به عنوان کارگردانان در عمق حفظ کنیم. روش‌های سنتی ناتوانی خویش را در عملکردهای اخیر آشکار کرده و ما قادر نیستیم با روش‌های قدیم نتایج مثبت بیگیریم و افکار عمومی را به سمت خود جذب کنیم، از این رو روش‌های جدید را ابداع می‌کنیم که مکمل روش‌های قدیم باشد.

طبرستان سبز– علت عدم دستیابی جناح راست به یک تشکیلات منظم را چه می‌دانید؟

محبیان: البته اینطور نیست که از انسجام برخوردا نباشد. آن نوع وحدت گرائی که در تصمیم گیری‌ها در گذشته بود در حال حاضر کم رنگ است. به دلیل این که گرایش‌هائی که قبلا منکوب شده بود و یا کنار گذاشته شده بودند و در حاشیه بودند کم کم به متن آمدند و حرف‌هائی برای خودشان دارند و آنها فقط در یک روند دمکراتیک می‌توانند سخن خودشان را بیان کنند.

(آن حرف‌هائی که آقای محبیان در تاریخ ۲۰ مرداد گذشته مدعی آن شده و خود را تئوریسینی می‌داند که از عمق به سطح آمده، امروز در تصمیم شورای نگهبان و تهدیدهای رهبران موتلفه اسلامی و جامعه مهندسان خود را نشان می‌دهد!)

**مرتضوی، قاضی مطبوعات:**

# "عصرما" را خفه کردیم گردن "نوروز" را با شمشیر می‌زنیم!

دادگاه مطبوعات به ریاست قاضی مشهور آن "مرتضوی" پرونده‌ای را که برای نشریه "عصرما" ارگان سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی درست کرده‌اند باز کرد. محمدسلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و از وزرای کابینه‌های رجائی و میرحسین موسوی را بر اساس مندرجات این پرونده به پای میز محاکمه کشاند. این پرونده، از سلسله پرونده‌هائی است که در ستاد تفتیش مطبوعات به رهبری حسین شریعتمداری، نماینده ولی فقیه در موسسه انتشاراتی کیهان تدوین شده و برای علیزاده رئیس دادگستری مرکز ارسال شده تا بدست قاضی مرتضوی برای صدور حکم بدهد.

مطبوعات چندان به این محاکمه نپرداختند، زیرا از ابتدای تشکیل آن همه می‌دانند که این محاکمات برای تعطیل روزنامه و یا نشریه‌ای که مدیر مسئول آن به دادگاه فراخوانده شده تشکیل می‌شود و حکم از قبل معلوم است. علیرغم همه بی‌قانونی حاکم بر قوه قضائیه و دادگاه مطبوعات، حکمی که برای نشریه عصر ما از سوی قاضی مرتضوی صادر شد آنقدر بی‌اعتبار و غیر قابل توجیه بود که هنوز اجازه انتشار آن را به مطبوعات نداده‌اند. در این دادگاه محمدسلامتی به ۶ سال زندان محکوم شد و حکم توقیف "عصرما" نیز صادر شد! این حکم را دادگاه تجدید نظر باید تائید کند تا قابل اجرا شود. چند ماه پیش محمدسلامتی را در جریان سرقت سیاسی کیف دستی‌اش با چاقو مجروح کردند و همان‌ها که آن حادثه را سازمان داده‌بودند امروز حکم زندان وی را صادر کرده‌اند! بدنبال صدور این حکم، محاکمه مدیرمسئول روزنامه "نوروز" آغاز شد، که مدیر مسئول آن عضو کمیسیون امنیت ملی مجلس ششم و از سه تن سخنگویان دانشجویان خط امام است که سفارت امریکا را تصرف کردند.

به این ترتیب، مخالفان اصلاحات با پیش انداختن محاکمه روزنامه‌های وابسته به طیف چپ اصلاح طلبان حکومتی، بعنوان طرفداران همه نوع مذاکره با امریکا چراغ سبز دیگری را برای دولت کنونی امریکا روشن کردند تا نشان دهند با چه کسانی در داخل کشور سر مخالفت دارند و با چه کسانی در خارج ازکشور سر دوستی!

در پایان دادگاه نشریه "عصرما" وکیل این نشریه به حکم صادره اعتراض کرد و قاضی مرتضی نیز پاسخی قانع کننده داد. این دیالوگ را عینا بخوانید:

**وکیل عصرما**، با برآشفتگی: عصر ما را خفه کردید.

**مرتضوی** با خنده: اینکه خیلی خوب است، نوروز را گردن خواهیم زد، این خفگی با دستمال بود، آن یکی گردن زدن با شمشیر. (خفگی با دستمال اشاره به قتل پوینده و مختاری بود و گردن زدن اشاره به تهدیدهای فرمانده سپاه پاسداران در سال اول انتخاب محمدخاتمی به ریاست جمهوری.)

## در صفحات شماره ۱۱۳ می‌خوانید:


ص ۲-۳ سرمقاله

ص ۴ – مطبوعات و مجلس قربانی زدوبند با امریکا خواهند شد؟

ص ۵ –"جام‌جم" روزنامه‌ای برای روزهای کودتا علیه مطبوعات!

ص ۶ – مقدمات حمله به عراق فراهم می‌شود. اسرائیل می‌خواهد خود را به خلیج فارس برساند.

ص ۹– آنها که حرف در دهان رهبر می‌گذارند.

ص ۱۱– جنگ پشت دروازه‌های ایران.

ص ۱۴– صف واحد مقاومت جهانی.

ص ۱۵– صدور فرمان سرعت اصلاحات در ونزوئلا

ص ۱۶– چرا اصلاح طلبان ایران از تجربه جنبش اصلاحات در دیگر کشورها غافلند؟

ص ۱۷ تا ۲۷– مصاحبه سردبیر راه‌توده با مانوک خدابخشیان از رادیو ایران پیرامون مسائل افغانستان و محاکمه ملی–مذهبی‌ها.

ص ۲۸– جنبش راه خطر "نخبگان" تهدید می‌کند!

ص ۳۳– جهان امروز در آینه اندیشه‌های مارکس و لنین

ص ۳۴– نابودی اتمی روسیه، یعنی قبول رهبری جهانی امریکا

ص ۳۵– از بازگشت ساندنیست‌ها به حکومت جلوگیری شد.

ص ۳۶– برزیل در انتظار انفجار اجتماعی.

ص ۳۸– ایران در کام فاجعه فرو خواهد رفت؟

ص ۴۱– از جنبش ضد کاپیتولاسیون تا بندگی کاپیتولاسیون.

ص ۴۴– دادگاه نشریه عصرما– جدائی کارگزاران از جبهه دوم خرداد.


**ضمیمه در ٤ صفحه:"خط سوم" و نقش "رهبر" در آن!**


**Rahe Tudeh No. 113 Dez. 2001**

Postfach 31 16 18, 10653 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

**Postbank Essen, Konto No. 0517751430**

**BLZ 360 100 43, Germany**

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا و ۴/۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US$ & 4.5 Canada $

**تلفن تماس ۰۰۴۹–۳۰–۳۴۵۶۰۶۴۲**

**آدرس اینترنت:** **http://www.rahetude.de**

**آدرس ای‌میل:** anore@gmx.de


## فروش CD اشعار طبری و کسرائی

CD اشعار زنده‌یاد احسان طبری با کلام خود وی، گفتاری از احسان طبری در باره "بابی‌سانز"، سرودهای حزب توده‌ایران و ترانه‌هائی با اشعار سیاوش کسرائی و هوشنگ ابتهاج "سایه" و همچنین آخرین شب شعر سیاوش کسرائی در کشور اطریش توسط "راه‌توده" تکثیرشده است. علاقمندان می‌توانند ضمن تماس تلفنی و یا کتبی با دفتر راه‌توده برای خرید آن (هر CD ۱۰ مارک آلمان) اقدام کنند.

## سقوط طالبان- سکوت حکومت- شادی مردم!

# خط سوم

# در اندرونی بیت رهبری!

**پس از سقوط چند روزه طالبان در افغانستان و آشکار شدن نفرت افغان‌ها از این حکومت، طالبان ایران در بهت فرو رفت و مردم به هر بهانه‌ای این سقوط را به روی حکومت می‌آورند!**

**بزرگترین کارتل اقتصادی در جمهوری اسلامی به بیت رهبری وصل است!**

وضع عمومی لااقل در تهران- همان است که در انتخابات استان گلستان بروز کرد. بعد از ماجرای افغانستان و سقوط چند روزه طالبان مردم با اطمینان بیشتری در باره سقوط طالبان ایران و پشت سر گذاشتن این مرحله صحبت می‌کنند. اوضاع افغانستان و بویژه بر ملا شدن بی‌پایگاهی طالبان و سقوط سریع آنها نه تنها در حاکمیت، بلکه در میان مردم و روشنفکران کشور هم اندیشه‌های بسیار جدی را به همراه آورده‌است. طالبان ایران، پیش از سقوط طالبان و همزمان با بمباران افغانستان توسط ارتش امریکا گزارش‌های مختلفی را در بولتن‌های ویژه تهیه کرده و در اختیار مراجع، بیت‌رهبری، مجلس خبرگان گذاشته و در واحدهای سپاه و بسیج پخش کرده بود مبنی بر اینکه امریکا در تله افغانستان افتاده و نیروی نظامی طالبان و جهان اسلام در سراسر جهان با آن درگیر شده‌اند. در همین گزارش‌ها، بدون آنکه با صراحت اظهار نظرکنند، جمهوری اسلامی بعنوان مرکز ثقل رهبری امت اسلامی در سراسر جهان معرفی شده‌بود که خواه‌ناخواه و بقول رهبران جمعیت موتلفه اسلامی **ولی امر مسلمین جهان** باید رهبری این مبارزه جهانی را بدست بگیرد. از طرح‌های مختلفی صحبت می‌شود که همین دارودسته برای یورش، بگیروببند، کشتار و پهن کردن بساط دیکتاتوری عریان خود تهیه کرده بودند. بهانه این یورش، بسیج جنگی برای مقابله با امریکا و پاسخ دادن به خواست امت جهانی برای جهاد بود!

این طرح‌ها، با سقوط ناگهانی طالبان همگی پوچ از آب درآمد و حالا مردم اخبار همکاری‌ها و همگامی‌های جناح راست با امریکا را دنبال می‌کنند و در کوچه و خیابان آنها را مسخره می‌کنند. از شوخی‌های مردم در این روزها برایتان می‌نویسیم:

- تا ۵ سال دیگر برای سفر به کابل و گذراندن تعطیلات باید ویزای افغانستان گرفت!
- هر کس از او پرسیده شود، فلان لباس و یا فلان جنس را از کجا خریده‌ای می‌گوید: **کابل!**
- تا از بیکارها و کارگران ساختمانی بپرسی وضع کار چطور است، می‌گویند **بزودی می‌رویم کابل!**

این روحیه و در عین حال نفرت از حاکمیت چنان است که طیف چپ کانون نویسندگان نتوانست اعلامیه‌ای علیه دخالت امریکا در افغانستان صادر کند. تصویب نشد! اکثریت مخالفت کرد و استدلال هم این بود که مردم از طالبان افغانستان نفرت دارند و چنین اعلامیه‌ای تعبیر به حمایت ضمنی از طالبان می‌شود.

همه در باره علت سکوت طولانی خاتمی از هم سئوال می‌کنند. از قول یکی از آقایان، با آشنائی مردم نسبت به آلودگی هوای تهران، در باره این سکوت نقل می‌کنند «**سرب هوا بیش از اندازه است!**»

### مسابقه برای مذاکره با امریکا

تحول بعدی که نشانه‌های آن را باید در حاکمیت جستجو کرد بر می‌گردد به تلاش جریان‌های مختلف حکومتی برای بدست گرفتن کامل قدرت. رهبر می‌کوشد با راه‌انداختن یک **جریان سوم** کابینه را از فدائیان خودش پرکند. مطابق معمول زمینه این کار از طرف بیت‌رهبری با بزرگ کردن ضرورت مبارزه فرهنگی شروع شده‌است و این مبارزه هم از نظر او یعنی جمع کردن ماهواره‌ها، کنترل اینترنت، تغییرات در تلویزیون و بستن مطبوعات...

این خیزی است که تاکنون بارها برداشته شده، اما این بار خیلی دشوارتر از گذشته‌ها می‌توان با این خیز به سرمنزل مقصود رسید. سقوط طالبان آینه‌ایست که انگار جلوی صورت آقایان گرفته‌اند تا عاقبت خود را در آن ببینند. درعین حال وحشت از پاره شدن همه رشته‌ها و بندها نه فقط در بیت رهبری، بلکه در دیگر بیوت هم وجود دارد. بعد از باخت فوتبال ایران در مسابقه با بحرین که همه مردم آن را به حساب **دستور رهبر** گذاشته‌اند، حالا ضرورت کنترل بیشتر مطبوعات به **یکی از واجبات** تبدیل شده‌است و این همه، یعنی ترس از مردم.

در برخی محافل می‌گویند: **وزیر ارشاد اسلامی** "مسجدجامعی" که در همین روزها بعنوان قاری قرآن مورد تقدیر قرار

گرفته به بیت رهبر احضار شده و **ماموریت یافته تیتر اول روزنامه‌ها را هر صبح برای رهبر بخواند!**

در ادامه انقلاب فرهنگی و طلایه‌داری خط سوم از سوی رهبر، که تقلیدی است از **"انورخوجه"** در آلبانی؛ در محافل و مجامع واقعا پرشمار سینماگران جوان و طرفداران سینمای جوان ایران گفته می‌شود **"محمد حسن پزشک"** که از وابستگان محفل آیت‌الله جنتی است، معاون سینمائی وزارت ارشاد اسلامی شده‌است. ما که کیهان را نمی‌خوانیم، اما یکی نقل می‌کرد که روزنامه کیهان در تجلیل از شخصیت هنری وی نوشته که توقیف فیلم **"زندان زنان"** از افتخارات هنری معاون جدید وزارت ارشاد است و خود معاون هم گویا فرمان توقیف چند ده فیلم را در ادامه کارهای هنری‌اش صادر کرده‌است!

سرنوشت مطبوعات را به دست قوه قضائیه و یک اکیپ پرونده ساز داده‌اند. (در این ارتباط مراجعه کنید به افشای ستاد ۱۵۰ نفره تفتیش مطبوعات، در همین شماره۱۱۳ راه‌توده)

به این ترتیب "خط سوم" دو متولی پیدا کرده‌است و احتمالا متولیان دیگری هم سروکله‌شان بزودی پیدا خواهد شد. متولی اول رفسنجانی است و حالا متولی دوم خود "رهبر" شده‌است. در این میان "محسن رضائی" میان این دو متولی سرگردان مانده‌است!

گروه‌بندی "رهبر"، که در اندرونی بیت او برای مبارزه با جنبش نقشه می‌کشند و **ستاد خط سوم** را تشکیل داده‌اند اعتقاد دارد دوم خرداد به دلیل در اختیار داشتن تریبون و جلب افکار عمومی توسط اطرافیان خاتمی اتفاق افتاد. برای خنثی سازی این تریبون، یکی از گام‌های مقابله فرهنگی تسخیر سازمان تبلیغات اسلامی توسط همین ستاد بود. این سازمان تا چندماه پیش در اختیار روحانیت مبارز بود. رهبر "سید مهدی خاموشی"، برادر علینقی خاموشی از اعضای شورای رهبری موتلفه اسلامی و رئیس اتاق بازرگانی را مسئول سازمان تبلیغات اسلامی کرد. سید مهدی خاموشی، در عین داشتن ارتباطهای نزدیک با موتلفه اسلامی و ستاد توطئه‌های امنیتی در روزنامه کیهان، یک خط ارتباط مستقیم هم با بیت رهبری دارد. او از جمله راست‌های چپ نمائی نظیر مسعود ده‌نمکی رهبر انصار حزب‌الله است.

ستاد خط سوم تبلیغ می‌کند که از نظر اقتصادی علیه سرمایه‌داری است و از نظر فرهنگی خواستار حکومت دیکتاتوری مطلق ولی فقیه و سپرده شدن همه امور بدست مریدان رهبر. بهترین صفت و اصطلاح برای آنها "فاشیست‌های اسلامی" است. همین ستاد ارتش حرفه‌ای استقبال از رهبر در سفرهایش به استان‌ها و نماز جمعه‌ها را رهبری می‌کند.

سید مهدی خاموشی در اجرای ماموریتی که براساس آن به سازمان تبلیغات اسلامی آمده حجت‌الاسلام "زم" را از ریاست حوزه هنری سازمان مذکور برکنار کرد. این برکناری سروصدای زیادی را به همراه آورد و مطبوعات هم مطالبی در باره آن منتشر کردند. روحانی جسور و بندبازی که خود به نوعی از پدیده‌های قابل تامل ارکان زیر و رو شده حوزه‌های دینی در ایران است.

حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی بیست سال پیش در محلی که متعلق به تشکیلات مرکزی بهائیان ایران بود، در تقاطع سمیه–حافظ پا گرفت. ساختمانی که از یادگارهای مصادره‌ای ابتدای انقلاب است. محمدعلی زم طلبه جوانی بود که سوار بر موتور گازی به آنجا رفت و آمد می‌کرد. نمی‌دانیم چقدر در پیشرفت هنر دو دهه اخیر سینمای ایران نقش داشته، اما قطعا بی‌تاثیر نبوده و شاید یک روز در تاریخ سینمای معاصر ایران یادی هم از او بشود. حوزه تحت مسئولیت او طی نزدیک به دو دهه به یک سازمان عظیم تجاری–فرهنگی تبدیل شد. لیاقتی که هرگز تصور نمی‌شد در زیر عبای یک طلبه پنهان باشد!

مدیر یکی از سینماهای بزرگ تهران که با جامعه سینمائی کشور در ارتباط است، چیزهائی می‌گفت که شنیدنی و خواندنی‌است، حتی اگر فقط بخشی از گفته‌های او حقیقت داشته باشد، این گفته‌ها خواندنی است. تعریف می‌کرد: «پایه قدرت زم **۹۰ سینمای مصادره شده** بعد ازانقلاب بود. الحق که لیاقت جمع و جور کردن همه آنها را، در هر شرایطی و با انواع بندبازی‌ها داشت. تا وقتی جناح چپ در دوران آیت‌الله خمینی حاکم بود، در فضای آن زمان تنفس کرد و در همین فضا میدان را برای امثال محسن مخملباف خالی نگهداشت. بعد از آنکه آیت‌الله خمینی فوت کرد و علی‌خامنه‌ای رهبر شد، میدان را برای "آوینی" خالی کرد که از مریدان رهبر بود و از جمله نظریه پردازانی بود که هر چند وقت یکبار در بیت رهبری پذیرائی می‌شد.

بعد از کشته شدن **آوینی** در جریان فیلمبرداری از یک میدان مین‌گذاری شده، میدان سینما برای زم خالی ماند و او همه استعدادش را به کار گرفت. او از رهبر اجازه انواع فعالیت‌ها را گرفت. چندین سازمان اقتصادی در خارج از کشور راه‌انداخت و انحصار ورود سیگار به ایران را هم بدست آورد، که بخش اعظم آن قاچاق بود. ماجرای این قاچاق چند ماه پیش در جریان رقابت‌های درون حکومتی بر ملا شد و باحتمال بسیار دلیل مهم کنار گذاشتن زم همین امر و جلوگیری از کشیده شدن پای رهبر به میدان مین‌گذاری شده دخل و خرج‌های ممنوعه و زیر میزی بود. ۶۰ درصد از درآمد سازمانی که او اداره می‌کرد (حوزه سینمائی) مستقیما به بیت رهبری و حساب ویژه بیت پرداخت می‌شد!»

## ناصرالدین شاه، آکتور سینما!

بعد از برکناری زم، روزنامه‌ها برای مصاحبه به دیدارش رفتند. مطبوعات با احتیاط ادعا کردند که زم با اصلاحات همراه شده بود و غیر قابل تحمل!

یکی از همکاران نزدیکش می‌گفت: زم همیشه در میانه زمین بازی و متمایل به جریان عمومی جامعه حرکت می‌کرد، اما سرانجام سوار قطار اصلاحات شد، آنهم در وسط زد و خوردها! شاید خودش هم نمی‌دانست تغییر کرده‌است. در دیدارش با سیدمهدی خاموشی کار به فریاد و پرخاش کشید. خاموشی فرمان سانسور صادر کرده بود و زم فریاد زده بود "**اختناق نتیجه نمی‌دهد!**" حرفی بزرگ در اتاقی کوچک!

روز بعد از همین مشاجره "حسن بنیانیان" جانشین زم شد. می‌گویند او هم از بیت رهبری آمده تا حوزه سینمائی از کنترل رهبر خارج نشود!. به آن نتیجه‌ای خواهد رسید که زم رسید؟ تا بر کجای گرده انسان فرود آید تازیانه تلخ روزگار!

در این ماجرا، انسان بی‌اختیار به یاد فیلم زیبای "**ناصرالدین شاه آکتور سینما**" اثر مخملباف می‌افتد. شاهی که ۱۰ شب اول محرم بزرگترین عزاداری را در تهران برپا می‌کرد و خود به عزا می‌نشست، سینه می‌زد و به داخل حرمسرا نمی‌رفت! میرزارضای کرمانی، از مریدان "سید جمال‌الدین اسدآبادی"، یکی از طلایه‌داران یکصد سال اخیر تحول دینی

در شیعه شاه را هنگام زیارت حضرت عبدالعظیم با یک گلوله نقش زمین کرد.

## در تلویزیون

تلاش بعدی، که سقوط طالبان آن را سرعت بخشیده، ایجاد تغییرات در تلویزیون و راه‌اندازی نشریات و بویژه روزنامه‌های جدید است. تلویزیون اکنون ۶ کانال دارد و بسرعت گوینده‌های خود را تغییره داده و سعی می‌کند از جوانان خوش صورت و خوش صدا استفاده کند.

برنامه‌های پوچ و بی‌ارزش جمعه‌ها افزایش یافته‌است و چند کانال تلویزیونی اختصاص به نمایش فیلم‌های امریکائی یافته‌است؛ حتی فیلم‌هائی که دارای صحنه‌های وقیح است. این صحنه‌ها را حذف می‌کنند، اما فیلم چنان تا آستانه آنها پیش می‌رود که بیننده خود به خود بقیه‌اش را خود در ذهن خویش مجسم می‌کند.

در میان برنامه‌های متنوع شده و جدید تلویزیون چهره‌های بازنده و منفور مردم را با رنگ و لعاب و القاب جدید جاسازی می‌کنند. حاج حبیب‌الله عسگراولادی مسلمان، هنوز همان **حاجی** باقی مانده و از سفرهای تاریخی‌اش جز سفر کعبه فقط سفرش به انگلستان پشت قباله‌اش ثبت شده است؛ اما بقیه سران هم‌اندیشان او ناگهان دکتر و مهندس شده‌اند. در تمام برنامه‌ها دکتر اسدالله بادامچیان، دکتر علی‌اکبر پرورش، دکتر محسن رضائی، دکتر استاد حسن رحیم‌پورازغندی (تئوریسین روزنامه کیهان) حضور دائم دارند و تعداد زیادی دکتر و استاد دانشگاه هم ناگهان در کنار آنها سبز شده‌اند. همه شان می‌کوشند از خط دوم درآمده و در قطار خط سوم رهبر جا بگیرند. ظاهرا فکر کرده‌اند با این القاب و الفاظ مردم بیشتر به حرف‌های بی‌مایه آنها گوش می‌دهند و می‌توانند گذشته خود را از ذهن مردم پاک کرده و رای بیاورند! چهره همیشه ثابت این میزگردها، در جمع آقایان دکتر و مهندس شده محمدجواد لاریجانی است که برادرش تلویزیون را سرپرستی می‌کند. دکتر محمدجواد لاریجانی نه در یک شبکه، بلکه با لبخند نچسب لیبرالی پای ثابت هر ۶ شبکه تلویزیونی است. مردم اسم برنامه‌هایش را گذاشته‌اند "**لاری شُو**"

## خط سوم و نیروی نظامی

بسیج را یکبار دیگر سازماندهی کرده‌اند و امسال در هفته بسیج ۵ میلیون نفر آنها با لباس‌های نو و اطو کرده در خیابان‌ها رژه رفتند. این بسیج آن بسیج جنگ با عراق نیست؛ تا چشم کار می‌کند در صفوف آنها لمپن‌های محلات، اوباش، باج‌گیرها و رنجرهای معروف **به لباس شخصی‌ها** دیده می‌شوند. **لباس‌های نو و اطوکشیده را حبیب‌الله عسگراولادی برای این بسیج خریده‌است**، البته از حساب پرفتوت "کمیته امداد". لغات و اصطلاحاتی که اکثر اعضای این بسیج با آن صحبت می‌کنند، هیچ تفاوتی با زبان محاوره اوباش محلات ندارد. **غلامرضا نقدی**، فرمانده ضد اطلاعات سابق نیروهای انتظامی را برده‌اند در این بسیج جدید و دستش را بند کرده‌اند. به او که **از شبکه معاودین عراقی** باز گشته به ایران است می‌گویند "**غلام معاود**". رحیم صفوی فرمانده سپاه پاسداران در روز رژه اعلام کرد که تا سال آینده ۵ میلیون نفر دیگر هم بسیجی خواهند شد و لابد از همین قماش که در بالا نوشتیم. باید منتظر انفجار در صفوف همین بسیج هم بود و دید نیروهای مسلح رنگارنگ چگونه به جان هم خواهند افتاد.

## آمار محرمانه و تطبیقی انتخابات ۸۰ در نیروهای مسلح وحوزه‌های شهر قم

از سوی دیگر **برنامه‌های صبحگاهی نیروهای مسلح** به محل توهین و فحاشی به ریاست جمهوری تبدیل شده‌است. **حجت‌الاسلام زمانی**، جانشین نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران شده است. او را آیت‌الله موحدی که نماینده ولی فقیه درنیروهای مسلح است اخیرا و با هدف خانه تکانی پادگان‌های سپاه به این سمت گمارده است. او در پادگان قصر فیروزه تهران رسما نام **خاتمی** را گذاشته "**آفت‌الله**" و این را از پشت تریبون مراسم صبحگاهی هم اعلام می‌کند. بقیه سخنرانان برنامه‌های صبحگاهی هم به تبعیت از او همین اصطلاح را در باره خاتمی به کار می‌برند.

تغییر جانشین نماینده ولی فقیه در سپاه و کوشش برای قطع پیوند فکری نیروهای مسلح با خاتمی و مبارزه با اعتبار او در میان نیروهای مسلح، چند هفته پس از اعلام نتایج طبقه بندی شده آراء انتخابات ریاست جمهوری ۸۰ شروع شد. این آمار تفکیکی را بصورت یک گزارش محرمانه برای رهبر، بعنوان فرمانده کل قوا تهیه کردند و او هم در اختیار برخی محارم خودش، از جمله نماینده ولی فقیه در نیروهای مسلح گذاشت تا چاره کنند.

**مطابق این آمار، میانگین آراء ریخته شده به صندوق‌های رای در شهر قم و به سود خاتمی بیشتر از میانگین آن در تهران بوده‌است و در سپاه پاسداران متوسط آراء داده شده به خاتمی برابری کامل داشته‌است با متوسط همین آراء در سراسر کشور!**

ظاهرا به این نتیجه رسیده‌اند که نمی‌توانند با تبلیغات این آراء را بشکنند و به همین دلیل می‌کوشند جو رعب و وحشت و ممنوع بودن حمایت از خاتمی را در نیروهای مسلح، بویژه در سپاه پاسداران دامن بزنند. از جمله دلائل لطف بیش از حد رهبر و فرمانده سپاه پاسداران به بسیج با آن ترکیبی که در بالا آمد همین بی‌اعتمادی به سپاه پاسداران است. خوب می‌دانند **سپاه سنگری است که اگر مردم آن را فتح کنند دفتر طالبانیست‌های جمهوری اسلامی یک شبه جمع می‌شود!**

## بزرگترین کارتل جمهوری اسلامی در اختیار کیست؟

خط سوم و ستاد مرکزی آن در بیت رهبری خیز اقتصادی هم برداشته تا در صورت بسته شدن حساب‌های محرمانه‌ای که از کنار بودجه عمومی کشور خرج می‌شود، کیسه‌ای برای خرج وجود داشته باشد. نه فقط با این انگیزه خیز اقتصادی برداشته شده، بلکه خط سوم می‌کوشد از این طریق برای خود پایگاه طبقاتی هم دست و پا کند. محسن رفیقدوست، سرپرست سابق بنیاد مستضعفان در اینجا به خط سوم وصل شده‌است.

نوروز امسال، آستانقدس شهرری سهام **۳ کارخانه بزرگ پتروشیمی** را از سهام تهران به مبلغ ۴۱۰ میلیارد تومان خرید. این سهام ابتدا بطور قسطی توسط بخش خصوصی خریداری شده بود، اما در آخرین لحظات نماینده **حجت‌الاسلام ریشهری** (سرپرست منصوب رهبر در آستانقدس قدس شهرری) سر رسید و با یک چک نقد همه سهام را خرید. این کارخانه‌ها با دلار ۱۱ تومان راه‌اندازی شده‌اند و حالا هر کدام میلیونها دلار ارزش دارند.

**مرد کوتاه قد و مشکوکی**، که بعد از پایان تحصیلات اقتصادی در امریکا به ایران باز گشته به مدیرعاملی **بنیاد الزهرا**، که کارخانه‌های پتروشیمی در آن ثبت است منصوب شد. او که **رسول تقی گنجی** نام دارد و به رسول گنجی معروف است به این ترتیب مدیرعامل یکی از **ثروتمندترین شرکت‌های جهان** شد. **هیات رئیسه بنیاد الزهرا** عبارتند از **مصطفی خامنه‌ای، آیت‌الله یزدی و آیت‌الله واعظ طبسی**.

گنجی پس از رسیدن به مدیرعاملی بنیاد و یا کارتل "الزهرا"، در اندک زمانی "**مهرام**" بزرگترین کارخانه تولید مواد غذائی را با **٦ میلیارد** تومان سود سالیانه خریداری کرد و سپس کارخانه‌های **ایران‌تایر، چسب رازی و روغن نباتی نرگس شیراز** را هم به آن اضافه کرد. برای آنکه بدانید این کارتل چه قدرت اقتصادی در ایران دارد کافی است از رقم **ماهیانه ۳ میلیارد تومان هزینه تبلیغاتی** آن اطلاع پیدا کنید.

## ناخنک به ثروت چند آقازاده به نفع کارتل الزهرا!

در همین سال **مصطفی خامنه‌ای** رئیس **کارخانه نیسان شرق** مشهد، امتیاز "**سون‌آپ**" نوشابه معروف امریکائی را بدست آورد و آن را با مارک اصلی وارد بازار کرد و در حال حاضر **مشهد مرکز حضور تجاری امریکا** شده‌است.

در تمام سال‌های بعد از انقلاب و بویژه در سال‌های اجرای تعدیل اقتصادی در دولت هاشمی رفسنجانی هر یک از روحانیون قدرتمند در جمهوری اسلامی به نوعی پایگاه اقتصادی استوار برای خود دست و پا کردند و در میان همه آنها **هاشمی رفسنجانی** با یاری برادران و فرزندان خود بیش از دیگران. **آیت‌الله واعظ طبسی، آیت‌الله یزدی و آیت‌الله جنتی** نفرات بعدی بودند که هر کدام علاوه بر زمینخواری، تعدادی کارخانه هم در جریان خصوصی سازی‌ها بدست آوردند و واردات مواد اولیه این کارخانه‌ها را به عهده آنها گذاشتند. هرجا هم در تولید کم آوردند جنس مشابه را از خارج وارد کردند و کمر صنایع را شکستند! بعداز آنها، فرماندهان سپاه پاسداران از کنار خصوصی سازی و این غارت اموال ملی به نوائی رسیدند و بعد هم با سپردن مافیای واردات شکر به آیت‌الله مصباح یزدی لقمه‌ای نان و شکر هم به او دادند تا دهانش را شیرین کند.

در این میان رهبر در سال‌های اول رهبری‌اش غفلت کرده و از خصوصی سازی رفسنجانی سهمی نبرده بود. به همین دلیل او اکنون و با استفاده از اختیارات رهبری این غفلت گذشته را جبران می‌کند، حتی به قیمت ایجاد رنجش و برخی کُدورت‌ها برای حامیانش در جمع روحانیون صاحب قدرت!

بخشی از سهم آقازاده‌های آن آقایان نام برده در بالا به سهم آقازاده‌ها و نزدیکان رهبر ملحق می‌شود تا تقسیم عادلانه صورت گرفته باشد. چند آقازاده به بهانه مقابله با رانتخواری زیر فشار قرار گرفتند تا بخشی از ثروتی که به غارت برده‌اند را به کارتل الزهرا و دیگر شرکت‌های متعلق به نزدیکان رهبر منتقل کنند. سهم رهبر در کارتل "الزهرا" هم مافوق همه سهم‌ها شد!

**پسرآیت‌الله یزدی**، که **صاحب بلامنازع جنگ‌های ایران** شده است و پسر آیت‌الله واعظ طبسی از این جمله‌اند. دومی را از سرپرستی **گاز سرخس** برداشتند تا رسول تقی گنجی به نیابت از "**رهبر**" دستش را روی آن بگذارد و محدوده جنگلی اولی را هم بسود بنیاد الزهرا محدود کردند. فقط برای آنکه دانسته شود در این سال‌ها چگونه مملکت غارت شده بد نیست اعلام شود فقط **سرمایه در گردش پسر واعظ طبسی ۳۰۰ میلیارد تومان** است! همه این غارتگری زیر نام "**تجارت حلال در اسلام**" صورت گرفته و **اقتصاد اسلامی** که قرار بود رقیب اقتصاد سوسیالیستی و بدیل اقتصاد سرمایه‌داری در جمهوری اسلامی شود، اکنون کاملا پیاده شده‌است!

---

### تشکیل جلسه فوری شورای امنیت ملی برای بررسی نتایج تکاندهنده انتخابات میان دوره‌ای در استان گلستان

# بعد از طالبان، ظالمان!

## مردم به هیچکدام رای ندادند!

**در محافل سیاسی تهران گفته می‌شود که نتایج انتخابات استان گلستان حیرت آور بوده و مجموعه حاکمیت جمهوری اسلامی را آشفته کرده‌است. بدنبال تهیه گزارش واقعی مربوط به انتخابات میان دوره‌ای در استان گلستان شورای امنیت ملی یک جلسه فوری تشکیل داد تا نتایج این انتخابات را در حد سنجش افکار عمومی جامعه بررسی کند.**

اخبار رسمی پیرامون این انتخابات حکایت از حضور ۵۴ درصد از واجدین شرایط در انتخابات دارد، اما، حتی اگر این آمار صحیح نیز باشد واقعیت تکاندهنده آنست که از هیچیک از جناح‌ها کسی انتخاب نشده است و همین مسئله موجب تشکیل جلسه فوری شورای امنیت ملی شد.

واقعیت اینست که تنها ۲۲٫۵ درصد از واجدین شرایط، یعنی حدود ۵۱۶ هزار نفر که پای صندوق‌های رای رفته‌اند. آنها به نامزدهائی رای داده‌اند که به هیچکدام از دو جناح اصلاح طلب و مخالف اصلاحات وابسته نبوده‌اند و یا اگر وابسته بوده‌اند، موفق شده‌اند این وابستگی خود را از مردم پنهان کنند! آنها در برنامه‌های تبلیغاتی خود نیز روی همین مسئله بسیار تاکید کرده بودند و مردم نیز به همین دلیل به آنها رای دادند.

نکته دیگری که در شورای امنیت ملی طرح و مورد بررسی قرار گرفته آنست که ۳۱٫۵ درصد آرای ریخته شده به صندوق‌ها- بویژه در مناطق غیر شهری ترکمن نشین- رای سفید بوده‌اند و در بسیاری از آنها این شعار نوشته شده بوده: «**بعد از طالبان، ظالمان**». این شعاری است که این روزها در محافل مختلف ایران زمزمه می‌شود و حتی در اتوبوس‌ها و روی دیوار شهرها نیز نوشته می‌شود و اکنون روی آراء انتخاباتی نیز نوشته شده‌است!